

ارزش وقت نزد علمای اسلامی

تألیف:

عبدالفتاح ابوغده

ترجمه و شرح:

محمد علی خالدی (سلطان العلماء)



رد تنبھات ملحدین



no-atheism.net



islamway1434



no_atheism



no_atheism



asteira

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

| | |
|--|----|
| فهرست مطالب | أ |
| پیشگفتار | ۱ |
| مقدمه | ۳ |
| ارزش وقت نزد علمای اسلام | ۱۵ |
| بگو به آفتاب تا بایستد تا با تو سخن بگویم | ۱۵ |
| حجة الاسلام، امام غزالی | ۱۶ |
| خلیل بن احمد، شیخ امام النحاة، سیبویه می گفت: سنگین ترین ساعتها در زندگی من ساعتی است که مشغول خوردنم | ۲۰ |
| ابویوسف، قاضی القضاة و ناشر مذهب امام اعظم، در حال احتضار هم به فکر مسایلی علمی بوده است: | ۲۱ |
| ابوعلی ابن سینا دانشمند بزرگ و طبیب عالی قدر: | ۲۲ |
| امام محمد بن حسن شیبانی، دانش آموز امام اعظم، شب نمی خوابید، مگر اندکی: | ۲۳ |
| عصام بلخی موقعی که در حضور استاد، قلمش شکست یک قلم را به یک دینار طلا خرید تا از درس استاد محروم نشود: | ۲۴ |
| محمد بن سلام بیکندی به آواز بلند گفت: قلم را به یک دینار طلا می خرم: | ۲۴ |
| دانشمند محدث کبیر، عبید بن یعیش، سی سال خواهرش لقمه را به دهن او می گذاشت تا حدیث را بنویسد: | ۲۴ |
| دانشمند بزرگ در علم حدیث، یحیی بن معین، به شیخش گفت: از بَرِّ (حفظ) املاء نما که می ترسم دوباره تو را نبینم: | ۲۵ |
| بیان مسأله ای که میان یحیی بن معین و شیخ او محمد بن الفضل پیش آمد: | ۲۸ |
| حرص جاحظ و فتح بن خاقان و اسماعیل قاضی بر علم: | ۳۰ |

- ابن سحنون، کنیزش شام او را لقمه به لقمه به دهنش می‌نهاد و او مشغول تألیف بود و خبر نداشت: ۳۱
- ثعلب نحوی قبول دعوت می‌کرد به شرط این که وقت برای مطالعه‌ی کتابش به او بدهند: ۳۲
- ثعلب در کوچه راه می‌رفت و مشغول مطالعه بود، اسبی با او تصادف کرد و او را به گودالی انداخت و مُرد: ۳۲
- شیخ المفسرین ابن جریر طبری نمی‌گذاشت لحظه‌ای از وقتش بدون فایده بگذرد و تصمیم گرفته بود تفسیر قرآن را در سی هزار ورق بنویسد: ۳۲
- ابن جریر چگونه اوقات و اعمال خود را تنظیم می‌نمود؟ ۳۴
- ابن جریر قبل از ساعتی از وفاتش چیزی را که شنید نوشت: ۳۴
- همان‌گونه که تألیفات و آثار ابن جریر جاودانی است نام او هم همیشه پایدار است: ۳۵
- ابن الخياط نحوی در کوچه و راه هم مشغول مطالعه بود و گاه بی‌خبر به گودال می‌افتاد: ۳۵
- حاکم شهید، ابوالفضل مروزی با کسانی که به دیدارش می‌آمدند سخن نمی‌گفت، چرا که مشغول تألیف بود: ۳۶
- تألیفات بسیار امام محدث حافظ ابن شاهین: ۳۷
- مندر مروانی نحوی، لقب «المذاکره» یافت به سبب شدت تعلق او به مذاکره در نحو: ۳۷
- ابونعیم اصفهانی در کوچه و راه نیز کتاب بر او می‌خواندند: ۳۸
- ابوریحان بیرونی موقعی که در حال جان‌کندن بود مسأله‌ای در میراث می‌آموخت: ۳۸
- ابن عقیل و ابن الجوزی در حفظ وقت در غایت و منتهای کوشا بوده‌اند که لحظه‌ای بیهوده نگذرانند: ۴۲
- بهترین چیزی که صرف وقت و نزدیک‌شدن به خدا در آن حاصل می‌شود طلب علم است: ۴۴
- عبدالغنی مقدسی و محافظت بر اوقاتش و تنظیم آن‌ها: ۵۴
- کسی که در علوم متعدد معروف به امام است: ۵۵

- امام ابن سَكَيْنَه و حفظ وقت و تنظیم و پرکردن آن به اعمال شایسته:..... ۵۷
- مجدالدین ابوالبرکات عبدالسلام بن عبدالله بن تیمیة الحرانی الحنبلی:..... ۵۹
- امام حافظ عبدالعظیم منذری به دست خود نود مجلد نوشت و هفتصد جزء از تألیف غیر خودش:..... ۵۹
- ابن مالک یا نماز می خواند، یا قرآن تلاوت می کرد یا کتاب می نوشت و یا مطالعه می کرد:..... ۶۱
- امام نووی دو سال پهلوی خود را بر زمین نهاد:..... ۶۱
- طیب ابن النفیس امامی است در طبّ و فقه و حفظ وقت:..... ۶۴
- شیخ ابن تیمیه به سبب حفظ وقت، بعد از خود کتابهایی به یادگار گذارد که بی شمار است:..... ۶۷
- علامه ابوالثناء شمس الدین اصفهانی خیلی اندک می خورد تا وقتش با رفتن به مستراح ضایع نشود:..... ۶۸
- شوکانی در روز و شبی سیزده درس داشت:..... ۶۹
- آلوسی تألیف خود را در شب می نوشت و در سیزده درس به طلاب می آموخت:..... ۷۰
- عبدالحی لَکَنَوی در جوانی در عمر ۳۹ سالگی درگذشت، اما ۱۱۰ تألیف بعد از خود به یادگار گذاشت:..... ۷۱
- تألیفات دانشمندان پیشین دلالت می دهد بر این که قدر وقت را می دانسته اند:..... ۷۲

۷۵ **ائمّه و پیشوایانی که تألیف بسیار نمودند**

- ابن جریر بزرگترین مؤلف در اسلام است..... ۷۵
- ابوبکر باقلانی شب نمی خوابید تا این که سی و پنج ورق تألیف خودش را بنویسد:..... ۷۶
- تألیفات بسیار ابن ابی الدنیا و ابن عساکر و ابن شاهین:..... ۷۶
- تألیفات بسیار ابن حزم و ابن ابی حاتم رازی:..... ۷۷
- تألیفات بسیار حاکم نیسابوری:..... ۷۷
- تألیف بسیار امام ابوالحسن اشعری:..... ۷۷
- تألیفات بسیار بیهقی و ابن تیمیه و ابن القیم:..... ۷۷
- تألیفات بسیار محمد بن سحنون مالکی:..... ۷۸
- تألیفات بسیار ابوبکر ابن العربی معافری:..... ۷۸

- تألیفات بسیار ابوجعفر طحاوی: ۷۸.....
- تألیفات بسیار ابوعبیده و ابن سریج و ابن حبیب اندلسی: ۷۹.....
- تألیفات بزرگ گروهی از علمای پیشین: ۷۹.....
- اکنون بیان واقع: ۸۰.....
- مراعات حفظ وقت عمر را طولانی می کند و بر آثار خیر می افزاید: ۸۳.....
- سخنانی از گروهی از تابعین راجع به دانانتری سَلَف از خَلَف ۸۵**
- ابن عساکر ۸۹**
- بلندهمتی ابن عساکرو پهناوری شهرها و قصباتی که برای ملاقات اساتید به آن جاها سفر نمود: ۹۰.....
- ابن عساکر مسموعات خود را به کسی سپرده بود تا برایش بیاورد: تأخیر نمود و ابن عساکر از این تاخیر ناراحت بود تا این که باو رسید: ۹۴.....
- تقسیم بندی هر کاری برای وقت مناسب آن از اسباب کامیابی است ۹۷**
- بیان بهترین وقت و محل برای حفظ کردن ۹۸.....
- مستحب بودن دوری از جاهای پرهیاهو به هنگام حفظ کردن: ۹۹.....
- خوب است که انسان وقتی احساس خستگی و ملال نمود خود را فریب دهد: ۱۰۰.....
- عواملی که خستگی را از بین می برد و خواب و سستی را می راند: ۱۰۰.....
- لازم است رعایت کردن اصل الْأَهْمُ فَأَلْهَمُ و مقدم داشتن مُهم بر غیر مهم: ۱۰۰.....
- یادکردن گروهی از دانشمندان که پنجاه تألیف تا صد تألیف یا بیشتر داشتند**
- ۱۰۳.....
- بیان چیزهایی که بر وقت یابی و استفاده از آن کمک می کنند ۱۰۵**
- طالب علم باید خوراک و خواب و استراحتش به قدر ضرورت باشد: ۱۰۶.....
- ابوالوفا، ابن عقیل فرمود تا می توانم از وقت خوراکم کم می کنم: ۱۰۶.....
- آنچه از وقت فوت شد بر نمی گردد: ۱۰۷.....
- سستی رفیق بدی است و آسایش و تن آسایی نتیجه اش پشیمانی است: ۱۰۸.....
- بیان مهم ترین کاری که بر غنیمت شمردن وقت کمک می کند: ۱۰۹.....

| | |
|--|----------|
| وقت یعنی حیات، وقت یعنی عمر و زندگی | ۱۱۱ |
| حفصه دختر سیرین خواهر محمد بن سیرین فرمود: وقت کار، ایام جوانی است: | |
| ۱۱۱..... | |
| امام احمد فرمود: شباب و جوانی را به چیزی شباهت می‌دهم که در آستینم بود و | |
| افتاد: | ۱۱۲..... |
| امروزه میان دانش‌آموزان کسالت عقلی شیوع دارد: | ۱۱۳..... |
| آلوسی پسرزاده‌ی آلوسی مفسر، و حرص شدید او بر درس و علم: | ۱۱۳..... |
| انسان در بزرگ‌سالی از سن جوانی و کودکی مشغول‌تر و ناتوان‌تر می‌شود: | ۱۱۴..... |
| تو لأبالی مباش که نه به کار دنیا بیایی و نه به کار آخرت: | ۱۱۷..... |
| مقاله‌ی احمد امین در حفظ وقت و اثرهای ضایع کردن وقت: | ۱۱۸..... |
| وقت حیات است و زندگی و وقت گرانبه‌تر از طلاست: | ۱۲۱..... |
| منابع | ۱۲۵ |

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين. إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونشكركه ونشهد أن لا اله إلا الله وحده لا شريك له، إله الحق ورب العالمين. وأشهد أن سيدنا محمداً عبده ورسوله ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له. اللهم صل وسلم وبارك على سيدنا محمد وآله الطاهرين وصحبه أجمعين.

به دنبال کتابی می‌گشتم در باره‌ی اهمیت وقت و اعتقاد به این که وقت همان زندگی است، وقتی کتاب «قیمة الزمن عند العلماء» تألیف علامه‌ی فاضل، شیخ عبدالفتاح ابوغده، پیدا کردم بسیار خوشحال شدم، گویی دنیا را به دست آورده باشم. وقتی شروع به بررسی و مطالعه‌ی آن کتاب نمودم، دیدم که مؤلف علامه‌ی آن - خداوند او را غریق رحمت و خشنودی خود قرار دهد و به بهشت فردوس خود درآورد- در تألیف و نگارش این کتاب به امانت نقل و رعایت ادب در حق علماء و توضیح عبارات و اخلاص در کار کاملاً وفا نموده است، آنگاه بنده نیز به ترجمه و شرح آن و بعضی افزوده‌های مناسب مبادرت نمودم تا نوشته‌های مؤلف فاضل آن روشن‌تر گردد.

بنابراین، مطالبی که در این کتاب می‌خوانیم از منبع دانش مؤلف بزرگوار و به قلم ایشان تحریر یافته است که بنده‌ی داعی کوشیده‌ام تا با صداقت و امانت بی‌آن که از دایره‌ی مطالب کتاب خارج شوم آن را ترجمه و تشریح کنم. از این روی همه‌ی فضل این کتاب متعلق به آن مرحوم است، و بنده تنها مترجم و شارح نوشته‌های آن فاضل هستم.

«إن أريد إلا الإصلاح ما استطعت وما توفيقي إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب. والحمد

لله تعالى أولاً و آخرأ و صلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه ومن والاه».

محمد علی بن عبدالرحمن سلطان العلماء به درخواست جوان اهل کنگ، حاج محمود سرپرست، جزاه الله تعالی خیراً. به تاریخ سوم ذی الحجة سال 1425 هجری قمری. دبی
المحروسة، امارات عربی متحده.

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله وصحبه والتابعين.

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونشكركه، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، ونشهد أن محمداً عبده ورسوله اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد، كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم وبارك على محمد وآل محمد كما باركت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم في العالمين إنك حميد مجيد.

بعد از سپاس و ستایش بی شمار پروردگار عالمیان و درود و سلام بی شمار بر حبیب رب العالمین المبعوث رحمة للعالمین شفیع المذنبین، محمد خاتم الأنبياء والمرسلین وآله الطاهرين وصحابته أجمعين.

یکی از دوستان از اینجانب درخواست نمود کتابی در خصوص وقت شناسی بنویسم، دیدم دانشمندان ما ابیات و اشعاری دل‌انگیز در این خصوص گفته‌اند و در سیرت بزرگان ما اهمیت دادن به وقت مشهور و مشهود است. و همه از آیات کلام الله مجید و بیانات سید الاولین والآخرین اقتباس نموده‌اند.

در آیه ۹۶ سوره‌ی انعام آمده است: ﴿الْإِصْبَاحَ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا﴾ [الأنعام: ۹۶].

«خدای متعال شب را (مایه) آرامش و خورشید و ماه را (وسیله) حساب (زمان) قرار داده است». پیاپی آمدن شب و روز و تشکیل دادن هفته و ماه و سال به وسیله‌ی خورشید و ماه انجام می‌گیرد. بنابراین، هیچ کس حق ضایع کردن وقت ندارد، برای این که عمر آدمی از همین شب و روز حاصل می‌شود، و همان گونه که روز و شب به شمار است، نفسی که انسان می‌کشد هم به شمار است.

و نفس آخر است که پایان عمر را اعلام می‌دارد، و موقعی که همه چیز در دنیا به

حساب است و حتی نفس همه به شمار است، آیا نباید مراقب وقت بود و نگذاشت هیچ لحظه و نفسی بیهوده بگذرد؟

در سوره‌ی انعام فرمود: ﴿الْأَصْبَاحُ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا﴾^{۳۱} آفتاب و ماه را برای به دست دادن حساب آفرید: گردش شب و روز، گذشت هفته، ماه و سال، پیدایش فصول چهارگانه، بهار و تابستان و پاییز و زمستان نتیجه‌ی گردش خورشید و ماه است. این دو گواه صدق اعمال ملت‌های گذشته و حال و آینده هستند، اگر زبان قال ندارند زبان حال‌شان گویای حوادث روزگارند. در سوره‌ی انعام از حساب زمان که به آفرینش خورشید و ماه بستگی دارد صحبت فرمود. و در سوره‌ی الرحمن فرمود: ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴿۵۰﴾﴾ [الرحمن: ۵]. یعنی: «خورشید و ماه به حساب منظم (دقیق) در حرکتند».

مثال آن مثال ساعتی است که به دست می‌بندیم و ساعات شبانه روز از آن می‌فهمیم، خود ساعت هم از روی دقت و حساب آفریده شده است تا بتواند حساب به دست بدهد و آنچه بر همه ظاهر و آشکار است گردش خورشید و ماه است که لحظه‌ای توقف ندارند و از روز خلقت تا روز قیامت به گردش خود ادامه می‌دهند.

خدای متعال در آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی النحل می‌فرماید:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۱۲﴾﴾ [النحل: ۱۲]. «و شب و روز را و خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد، و ستارگان (نیز) به فرمان او مسخر هستند، بی‌تردید در این نشانه‌ای است برای گروهی که خرد می‌ورزند».

و در آیه‌ی ۳۲ تا ۳۴ سوره‌ی ابراهیم می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ﴿۳۲﴾ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَآبِّينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ﴿۳۳﴾ وَعَاتِكُمْ مِنَ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿۳۴﴾﴾ [ابراهیم: ۳۲-۳۴].

«الله (همان) کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و از آسمان آبی (گوارا) نازل کرد، پس با آن (آب) میوه‌های (گوناگون) را برای روزی شما (از زمین) بیرون آورد

وکشتی (ها) را برای شما مسخر گرداند تا به فرمان او در دریا روان باشد، ونهرها را (نیز) برای شما مسخر گرداند. وخورشید و ماه را که پیوسته در گردش اند برای شما مسخر ساخت، و شب و روز را (نیز) برای شما مسخر گرداند. و از هرچه از او خواستید به شما ارزانی داشت، و اگر (بخواهید) نعمت (های) الله را بشمارید نمی توانید آن را بشمارید، بی شک انسان ستمگری نا سپاس است.»

انسان از آب باران و کشت زمین انواع استفاده را می نماید و از کشتی ها در حمل مال التجاره انواع استفاده را می نماید و از رودهای آب برای آشامیدن و زراعت انواع استفاده را می نماید و از شب و روز چه فایده ها می برد، کار و کاسبی در روز و شب است و فراگرفتن علوم در روز و شب است و آسایش و خواب راحت در روز و شب است و انواع مسافرت های سودمند در روز و شب است، کسب روزی و ولادت و وفات در روز و شب است؛ وقتی که انسان از همه ی آنچه یاد شد استفاده می برد، صحیح است اگر بگوییم همه ی این ها در فرمان آدمی هستند، و خدا از فضل و کرمش به آدمیان آنچه می خواهند عطا فرمود؛ زن و فرزند و خویش و پیوند و کارگزار و کارمند همه در روز و شب مشغول خدمت آدمی هستند، اما این آدمی است که همه ی خوبی ها را فراموش می کند و روی از طاعت خدا می گرداند؛ واقعاً که آدم بسیار ستمگر و ناسپاس و کفران کننده ی نعمت های آفریدگار است.

و در آیه ی ۶۲ سوره ی الفرقان می فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۢ ارَادَ اَنْ يَّدْكُرَ اَوْ اَرَادَ شُكُورًا﴾ [الفرقان: ۶۲].

«و او (همان) کسی است که شب و روز را در پی یکدیگر قرار داد برای کسی که بخواهد متذکر شود یا بخواهد شکر گزاری کند.»

خدای متعال شب و روز را به دنبال هم قرار داد تا اگر کسی در شب غفلت نمود در روز بتواند غفلت شب را جبران نماید و اگر کسی در روز غفلت نمود، در شب غفلت روز را جبران نماید، شب و روز هر دو وقت طاعت و نیکوکاری و سپاسگزاری هستند، آنان که با ایمان و بیدار و هوشیارند نمی گذارند لحظه ای از وقت شان بیهوده بگذرد، شب های شان مطالعه و عبادت و نیکوکاری و خیر عام و به دست آوردن رضای خداست. اینان غفلت برای خود روا نمی دارند و کوشش شان این است که شب شان بهتر از روز و روز شان بهتر از شب باشد و به قول سعدی رحمته:

شب مردان خدا روز جهان افروز است روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

اما آنانی که همت‌شان ضعیف است و نیاز به یادآوری دارند و می‌خواهند که راه سپاس‌گزاری بگیرند، باید از تَعَاُقُ شب و روز درس عبرت بگیرند و نگزارند که غفلت و سستی بر آنان چیره شود؛ در روز بکوشند که روزشان بهتر از شب‌شان باشد. و شب‌شان بهتر از روزشان باشد.

به قول سعدی که روحش شاد باد:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همان طور که گفته شد:

شب مردان خدا روز جهان افروز است روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست
برای این هر لحظه از عمر را غنیمت می‌شمارند و اجازه نخواهند داد که لحظه‌ای از عمرشان بیهوده تلف شود، و مسلمانان وقتی ضعف و زبونی‌شان شروع شد که وقت شناسی را کنار گذاشتند و برای وقت قیمتی قائل نشدند.

و در آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی فاطر می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ وَجَاءَكُمْ التَّذْيِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ﴾ [فاطر: ۳۷].

«آیا آن قدر شما را عمر ندادیم که پند گیرندگان در آن پند گیرند؟! و هشدار دهنده (نیز) به سراغ شما آمد؟! پس (طعم عذاب را) بچشید که برای ستمکاران هیچ یآوری نیست.»

بسیاری از مردم نمی‌دانند که طول عمر مایه‌ی اتمام حُجَّت است و کسی که به عمر شصت سالگی رسید و به راه نیامد بر خود اتمام حُجَّت نموده است، و پناه می‌بریم به خدا از این که طول عمر برایمان مایه‌ی ننگ و اتمام حجت باشد.
از آیات قرآن قسمتی که برای دلالت بر اهمیت وقت بود آوردیم.
اکنون آیاتی می‌آوریم که دلالت بر قسم‌خوردن بر وقت دارد و اهمیت آن را می‌رساند:

مثل: آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی انشقاق: ﴿فَلَا أَقْسِمُ بِالشَّقِيقِ﴾ [الانشقاق: ۱۶]. «پس به شفق سوگند می‌خورم.»

آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی التکویر: ﴿وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾ [التکویر: ۱۸]. «سوگند به صبح، هنگامی که بدمد.»

و آیهی ۳۴ سورهی المدثر: ﴿وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ﴿۳۴﴾﴾ [المدثر: ۳۴]. «وبه صبح هنگامی که روشن شود».

و آیهی ۱ و ۲ سورهی الفجر: ﴿وَالْفَجْرِ ﴿۱﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿۲﴾﴾ [الفجر: ۱-۲]. «سوگند به صبح، و به شبهای دهگانه (ذیحجه)».

و آیهی ۲ سورهی اللیل: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجََّى ﴿۲﴾﴾ [اللیل: ۲]. «سوگند به روز هنگامی که آشکار شود».

آیهی ۱ سورهی الضحی: ﴿وَالضُّحَى ﴿۱﴾﴾ [الضحی: ۱]. «سوگند به آغاز روز».

و آیهی ۱۷ سورهی التکویر: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ ﴿۱۷﴾﴾ [التکویر: ۱۷]. «سوگند به شب، هنگامی که (تاریکی اش کاسته شود به) پشت کند».

و آیهی ۲ سورهی الضحی: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى ﴿۲﴾﴾ [الضحی: ۲]. «سوگند به شب هنگامی که آرام گیرد».

و آیهی ۱۷ سورهی الانشاق: ﴿وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ ﴿۱۷﴾﴾ [الانشاق: ۱۷]. «سوگند به شب و آنچه را فرو می پوشد».

برای این که وقتی شب کوه و بیابان و درخت و جانوران همه را در تاریکی خود قرار داد، مثل این است که همه را در خود جمع کرده باشد.

و آیهی ۳۳ سورهی المدثر: ﴿وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ ﴿۳۳﴾﴾ [المدثر: ۳۳]. «وبه شب هنگامی که پشپ کند».

و آیهی ۱ سورهی اللیل: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ﴿۱﴾﴾ [اللیل: ۱]. «سوگند به شب هنگامی که (همه چیز را) بپوشاند».

و آیهی ۱ سورهی العصر: ﴿وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾﴾ [العصر: ۱-۲]. «سوگند به عصر. که انسان در (خسران و) زیان است». مگر مردمی که دارای این خصلت‌ها بودند: ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و همدیگر را بر پایداری بر حق و بر پایداری بر صبر و شکیبایی در راه احقاق حق سفارش دادند، همه‌ی مردم در راه زیان‌کاری هستند، برای این که در مقابل هر چیزی که به دست می‌آورند قسمتی از وقت خود، یعنی قسمتی از عمر خود را می‌پردازند و این ایمان است و نکوکاری و حق‌جویی و صبر بر آن است که عمر انسان را به عاقبت خیر می‌رساند و انسان را

بهره‌مند و سربلند و نیکبخت می‌سازد، در همه‌ی این آیات قسم بر وقت بود. قسم بر اوقات شب و روز بود تا انسان قدر وقت را بداند و همه کاری کند که فرجام کار او نیکبختی دنیا و آخرت و نیکنامی و سربلندی باشد.

چه راست گفت شاعر:

یاد داری که وقت زادن تو همه خندان بودند و تو گریان
 آن چنان زی که وقت رفتن تو همه گریان بودند و تو خندان
 در این دنیا سرمایه‌ی آدمی عمر اوست، و عمر از مال و ماه و هفته و روز و ساعت و دقیقه و نفس تشکیل یافته است.

و همین نفس که چون به سینه می‌رود مُمَدَّ حیات است و چون از ذهن برون آید مفرح ذات است، همین نفس پایه و مایه‌ی عمر آدمی است و خوشا به حال کسی که در هر نفسی سپاسی برای خدای متعال بگوید و در همه عمر زبان او به یاد خدا تر باشد.

الْغَرَضُ:

آثار زندگی نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی‌بینم بقای
 مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند در حق این مسکین دعایی
 و همانگونه که عمر آدمی وقت اوست، هرچه در دنیا هست وقت‌بندی شده است. نمی‌بینی که عبادات همه‌اش وقت‌گذاری شده است.

نماز فرض به وقت صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء وقت‌گذاری شده است. نماز جمعه در وقت ظهر می‌باشد، و نماز اداء و قضاء به حساب وقت آن می‌باشد. نماز سُنت، مانند نماز ضحی و قبیله و بعدیه‌ی فرض، و نماز وتر و نماز تهجد و نماز تراویح و نماز طلب باران و نماز کسوف و خسوف همه این‌ها دارای وقت معین است. برای اخراج زکات، وقتی معین است. برای روزه، وقتی معین است. و برای عمره و حج هم وقتی معین است. و همچنان که عبادات همه دارای وقت معین است، در معاملات نیز از روی وقت ترتیب شده است، مگر نه سن بلوغ معین شده است، مگر نه سن تمیز و سن رشد همه به سال و ماه تعیین شده است، سال‌های درس از ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان و دانشکده همه به سال و ماه تعیین شده است، سن ازدواج، مدت بقاء حمل در شکم مادر، مدت شیرخوارگی و زمان طفولیت و خردسالی این‌ها

همه به سال و ماه تعیین شده است. کارمندان با مزد ماهیانه و بازاریان با قرارداد سالیانه و کارگردان با مزد روزانه، خلاصه کارها همه از روی وقت می‌باشد، با این حال چگونه معقول است که انسان عاقل عمر خود را بی‌هوده برباد دهد، و روز باز پسین و دم مرگ و به درود زندگی با دستی تهی و بدون توشه از این جهان برود. آن افرادی که نام‌شان در صفحات تاریخ می‌درخشد همه افرادی هستند که یک لحظه هم نگذاشته‌اند وقت‌شان بدون نتیجه از دست برود، و در بین ملت‌ها ملتی ترقی می‌نماید که وقت جوانانش همه در جد و جهد و نکوکاری و شایسته‌کاری و پیوند شب به روز برای جلو افتادن در صنایع و اقتصاد صرف شود، و آن مردمی که غیر از خوردن و خوابیدن کاری دیگر نمی‌دانند بر ذلت خود صحنه می‌گذارند.

دانشمندی فرموده است: هر روزی از عمر من که بهتر از روز پیش نباشد، برای من در آن برکتی مباد. سعی و کوشش باید بر آن باشد که هرروز بهتر از روز پیش، و هر ماه بهتر از ماه قبل، و هر سالی بهتر از سال قبل باشد.

آن همه سوره از قرآن عظیم که همه قَسَم بر وقت بود و همه اوقات را شامل بود برای این است که مؤمن هیچ وقتی از اوقات را بیهوده نگذراند.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ﴾ ﴿١﴾ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ﴾ ﴿٢٣﴾ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ﴾ ﴿٧﴾ ﴿وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ﴾ ﴿١٧﴾ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ﴾ ﴿٢﴾ تمام اوقات شب را فرا گرفته است از ساعتی که تاریکی شب شروع می‌شود تا ساعتی که پایان شب را اظهار می‌دارد.

﴿وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾ ﴿١٨﴾ ﴿وَالْفَجْرِ﴾ ﴿١﴾ ﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾ ﴿٢﴾ ﴿وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ﴾ ﴿٢٥﴾ ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ﴾ ﴿١١﴾ ﴿وَالضُّحَىٰ﴾ ﴿١﴾ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَافَىٰ﴾ ﴿٢﴾ ﴿لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنِ الْفَجْرِ﴾ همه اوقات روز شامل است. شماره‌ای آیات و سوره‌ها همه یاد شده است. و آیهی ﴿إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنِ الْفَجْرِ﴾ [الإسراء: ٧٨]. [الإسراء: ٧٨]

می‌باشد.

و آیهی یکم سوره‌ی العصر: ﴿وَالْعَصْرِ﴾: قسم به زمانه و روزگار است که شامل همه زمان‌ها می‌باشد.

امام رازی در تفسیر عظیم خود «مفاتیح الغیب» عبارتی فرموده است که ترجمه‌ی آن چنین است:

«خدا قسم یاد فرمود به عصر، و عصر همان زمان است، برای این که زمانه است که عجایب در آن به ظهور می‌پیوندد، در زمانه است که خوشی و ناخوشی در آن پیش می‌آید، و در زمانه است که تندرستی و بیماری، هستی و نیستی در آن حاصل می‌شود، و چیزی نیست که مانند عمر گرانبها و گران‌قدر باشد، اگر کسی سال‌ها از عمر خود ضایع کند و این توفیق بیابد که در اندکی از آخر عمر خود به هوش آید و توبه کند و راه ایمان صحیح و اعمال صالح را بگیرد، همین توبه و شایسته‌کاری‌اش او را به بهشت جاویدان می‌رساند. و آنگاه می‌دانی که گرمی‌ترین ایام زندگی‌ات همان زمان اندکی بوده است که تو را به سعادت ابدی رسانیده است. بنابراین، زمان از نعمت‌های اصلی پروردگار است. و روی همین اصل است که خدای عزوجل قسم به زمان یاد فرمود. و خدا عزوجل قسم به زمان یاد فرمود. و خدای عزوجل ما را آگاه فرمود که شب و روز فرصتی هستند که اشخاص غفلت‌زده قدر آن را نمی‌دانند و آن را بیهوده از دست می‌دهند. و زمان بر مکان شرف دارد، برای این که زمان نعمتی خالص است که عیبی در آن نیست و این آدمی است که دچار عیب قدر ناشناسی زمان است، و آن را از دست می‌دهد».

امام شافعی رحمته فرمود: اگر مردم به همین سوره‌ی والعصر عمل می‌کردند، آن را می‌فهمیدند و بر زندگی خود تطبیق می‌نمودند همین یک سوره برای‌شان کافی بود.

امام شافعی رحمته فرمود: از همنشینی با صوفیان این دو سخن را آموختم: «الوقت سیف إن لم تقطعه قطعك». و سخن دوم: «نفسك إن شغلتها بالحق وإلا شغلتك بالباطل».

سخن اول: وقت مانند شمشیر است، اگر استفاده درست نکردی تو را از استفاده قطع می‌نماید. سخن دوم: اگر وجود خود را در راه حق به کار بردی خوب، و گرنه تو را به باطل مشغول می‌سازد. یعنی وقت‌گذران است، اگر از وقت در راه‌های خیر استفاده نمودی، بیهوده خواهد گذشت و منافعت را قطع می‌نماید. و وجود خودت را باید به کاری مشغول داری، اگر خود را به حق مشغول ساختی و در صدد صرف وقت در اسباب راحت و سعادت خودت و دیگران به کار بردی، از وقت خود به نفع خود استفاده نموده‌ای و هرگاه خود را به کار خیر مشغول ساختی، به کارهای شر و یا به کارهای بیهوده و مایه‌ی اتلاف عمر مشغولت می‌گرداند. برای این که در دنیا چیزی نیست که خالی باشد، مثلاً اگر لیوان آب را پر آب نمودی کاری خوب، و گرنه هوا آن را

پر می‌نماید.

امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام از دعا‌های خوب و سودمند او چنین بود: «خدایا قسمت هر چیز را به من بفهمان» این دعا با همین اختصار، دنیایی معنی در بر دارد. یعنی وقتی که دانستم آخرت جاویدان است و دنیا زودگذر، همه‌ی سعی خود را در اعمالی به کار می‌برم که در آخرتم به کار آید، وقتی دانستم که وقت گرانبهارترین چیزی است که استفاده از آن در اختیار بشر گذاشته شده است، نمی‌گذارم لحظه‌ای از وقتم بیهوده بگذرد. وقتی دانستم که دنیا زودگذر است، نه وفایی دارد و نه بقایی، دنیا را کشتزار آخرت قرار می‌دهم تا نفع و خیرم به خلق برسد، وقتی دانستم که ارزش فرزند در صلاح و طاعت اوست، فرزند را به صلاح و تقوی تربیت می‌نمایم، و به همین ترتیب این دعای مختصر می‌تواند آیینی تمام نمای یک زندگی سعادت‌بار باشد، وقت‌شناسی و دانایی ارزشمند است و خود انسان را از ضایع کرد وقت نگه می‌دارد.

قسمتی از آیات قرآن عظیم که دلالت بر اهمیت وقت داشت بیان نمودیم، اکنون وقت آن است که از سُنَّتِ مطهره‌ی خاتم النبیین کلماتی یاد نماییم:

در کتاب «الجامع الصغیر» تألیف امام جلال الدین سیوطی آمده است:

عن ابن عباس قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «نِعْمَتَانِ مَعْبُودٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصَّحَّةُ وَالْفَرَاغُ» [رواه البخاری والترمذی وابن ماجه].

النعمه: ما یتنعم به الإنسان ویستلذه: نعمت چیزی است که خوشی و لذت انسان در آن باشد. چشم، گوش، زبان، بینی، پوست در حواس ظاهری نعمت است. فهم، هوش و حافظه و ادراک مطلب در حواس باطنی.

الصحة: به معنی سلامت اعضاء و حواس و تندرستی.

غَبْنٌ: فریب‌خوردن، مثل این که چیزی که دو ریال می‌ارزد به ده ریال خریدن. یا چیزی که ده ریال می‌ارزد به دو ریال فروختن.

معنی حدیث: دو نعمتند که بسیاری از مردم در آن فریب خورده‌اند: نعمت تندرستی و فراغت؛ یعنی تندرستی داشت و موانعی نبود که او را از کارهای خیر عام المنفعه و از اعمال صالح باز دارد و با این حال هیچ کاری برای آخرت خود ننموده و عملی که رضای خدا به بار آورد انجام نداد؛ واقعاً فریفته‌ی فریب شیطان شده و خود را بدون عذر از خیر دو جهان محروم ساخته است.

از آنجا که دنیای جای تغیر و دگرگونی است همیشه تندرستی نیست، همیشه فراغت نیست، گاه است که تندرستی هست فراغت نیست. گاه است که فراغت هست و تندرستی نیست، بنابراین کسی که صحت و فراغت را در طاعت خدا به کار برد، اوست که گوی سبقت را ربوده است و کسی که صحت و فراغت را داشت و آن را در معاصی به کار برد، اوست که گوهر گرانبهای عمر همراه با تندرستی و فراغت را از دست داده و روسیاهی رفتن به دوزخ را به دست خود برای خود تهیه نموده است. و آن کسی که صحت و فراغت را داشت، ولی نه کاری برای آخرت خود نمود و نه خود را از معاصی باز داشت، اوست که مغبون و فریفته‌ی شیطان شده و خود را محروم کرده است. او شباهت به یکی از این سه نفر دارد: کسی که بذر به او داده شد و آن را کشت و آبیاری کرد و موقع خرم‌ن آن را درو کرد و خرم‌ن آن را ذخیره نمود. و این مثال کسی است که صحت و فراغت را در طاعت خدا به کار برد، از کار خود راضی و از حاصل خود خوشنود و از نیک‌بختی عاقبت شادمان است.

و کسی که بذر را گذاشت، نه کشت و نه آبیاری کرد و موریانه آن را خورد و موقع خرم‌ن دستش از تخم و درو و خرم‌ن تهی بود، اوست که مغبون است و حسرت تخم از دست رفته و خرم‌ن محروم شده از آن، او را دچار اندوه سخت نموده است.

و کسی که آن بذر را داد و معاصی خرید و خود را آلوده کرد، نه یک حسرت دارد، بلکه بیشتر، حسرت تخم برباد شده و خشم خدا که به جای خرم‌ن بر خود روا داشته، و شرمساری آلودگی به گناه و ترس رسیدن به عقوبت، خواب راحت را از چشمان او دور کرده و او واقعاً مغبون دنیا و آخرت است.

فرموده‌ی خاتم النبیین ﷺ: «مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» «بسیاری از مردم در آن دو فریب خورده هستند» می‌رساند که اندکی هستند که قدر صحت و فراغت را می‌دانند و آن را در راه رضای خدا و خدمت به خلق به کار می‌برند و نیکبختی دنیا و آخرت را می‌یابند.

تعجب در این است که مردم همه چشم دارند و به چشم خود می‌بینند که چقدر افراد ثروتمند از دنیا می‌روند و همه‌ی آنچه اندوخته‌اند از دست می‌دهند و با دست تهی و بی‌توشه و با رویی شرمزده و حسرت‌دیده از دنیا می‌روند، ولی دیدن آن مایه‌ی عبرت دیگران نمی‌شود.

راست فرمود صاحب مثنوی که گفت:

چشم باز و گوش باز و این عَمی حیرتم در چشم‌بندی خدا خداوند توفیق وقت‌شناسی و صرف وقت در طاعت و دیدن عاقبت در آغاز هر کار به ما و شما و همه ارزانی داد، دنیا برای کسی که زیاد بماند فرتوتی و درماندگی به بار می‌آورد.

رسول الله ﷺ برای فهمانیدن این که صحت و فراغت سرمایه‌ی آدمی هستند، مثالی آورد: و آن مثال تاجری که سرمایه دارد و در صدد آن است که از تجارت خود فایده‌ای به دست بیاورد، این است که باید کوشش نماید با افراد معتبر معامله نماید، و در معامله‌ی خود راستی به کار برد و هوشیاری داشته باشد تا فریب حُقه بازان نخورد. بنابراین، هر فرد باید بداند که گرانبهارترین اشیا وقت است و نگهداری وقت و استفاده از آن ضرورت دارد. و شخص با ایمان نباید لحظه‌ای از وقت او بیهوده بگذرد.

شاد باد روح شاعر شیرین سخن ما که فرمود:

نگه‌دار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است
 سکندر به آن زور و قدرت که داشت در آن دم که می‌رفت و عالم گذاشت
 مُیسّر نبودش کزو عالمی ستانند و فرصت دهندش دمی
 دمی به معنی لحظه‌ای. و دمی: به معنی نفس کشیدن. که دمی به معنی نفس است. چقدر لحظات که هیچ، چقدر ساعت‌ها که معلوم، چقدر روز و ماه و سال می‌گذرد که به هَدَر می‌رود و نفعی از آن به دست نمی‌آید، در حالی که با هریک بار «سبحان الله و بحمده» گفتن، درختی برای مؤمن در بهشت کاشته می‌شود.

و باز هم به قول شاعر شیرین سخن ما:

سعیدیا دی رفت و فردا همچنان معلوم نیست در میان این و آن فرصت شمار امروز را
 دیروز از دست رفت مگر برای صالحان. و فردا هنوز نیامده، امروز از آن توست آن را
 غنیمت بشمار.

دیروز گذشته است از آن یاد نکن فردا که نیامده است از آن فریاد نکن
 امروز از آن توست کوشش میکن تا عاقبتی بخیر یابی تو از آن
 در حقیقت عمر انسان همان وقت اوست، وسیله‌ی سعادت ابدی انسان وقت اوست، و پایه‌ی زندگی تلخ و رسیدن به عذاب الیم وقت اوست. می‌تواند وقت خود را در راهی به کار ببرد که خود را در صف ملائکه قرار دهد و می‌تواند وقت خود را در

کاری بگذرانند که در سلک أعوان الشیاطین شمرده شود، و همین وقت طوری به سرعت می‌گذرد که تصور آن دشوار است، اگر کسی در آب جاری قدم بنهد و تا وقتی که گذشتن آب را تماشا کند نه یک آب، بلکه چند آب از زیر پایش گذشته است، و تا وقتی بگویند حالا، آن حالا گذشته است و جزو گذشته شده است، کسی که زندگی او برای خدا و در راه خداست، اوست که حیاتش حیات سعادت و نیک‌بختان است، اما آن کسی که زندگی در غفلت و شهوت و آرزوهای باطل می‌گذرد و بهترین وقت او، وقتی است که خوابیده است، چنین کسی مردنش بهتر از زندگی اوست.

پیشینیان و نیاکان ما حریص‌ترین مردم به حفظ وقت و پر کردن آن در راه خیر بودند.

ارزش وقت نزد علمای اسلام

بگو به آفتاب تا بایستد تا با تو سخن بگویم

از عامر بن عبدالقیس که یکی از تابعین و زاهدان بلند نام بود، نقل شده است که کسی به او گفت: بایست تا با تو سخن بگویم، در جوابش گفت: آفتاب را بایستان. یعنی تا وقتی که آفتاب در حرکت است نمی‌توانم بایستم، باید به کاری مشغول باشم که به کارم بیاید و نمی‌توان وقت را به سخن بیهوده تلف کرد، اینان همه بر دستور خاتم‌النبیین صلی الله علیه و آله رفتار می‌نموده‌اند.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از گذشتن یک روز از عمرش اظهار ندامت می‌نمود. می‌گوید: بر هیچ چیز پشیمان نشدم مانند پشیمانی‌ام از یک روز از عمرم که می‌گذرد و علمم در آن روز بیشتر از روز پیش نبوده است.

عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه فرمود:

شب و روز بر تو اثر می‌گذارند و هر روز و شبی که می‌گذرد از عمر تو کم می‌شود. بنابراین، بکوش تا در همین شب و روز شایسته‌کاری داشته باشی.

حسن بصری رضی الله عنه فرمود:

ای آدمی زاده، تو همین چند روز هستی. یعنی عمر تو از همین چند روز تشکیل یافته، هر روزی که می‌گذرد قسمتی از عمر تو می‌گذرد. فرمود: من مردمی را دیدم که حرص ایشان بر اوقاتشان بیش از حرص شما بر زر و سیم‌تان بود. یعنی ایشان هیچ‌گاه عمر را هم‌قیمت درهم و دینار نمی‌دانستند. عمر نزد ایشان قابل مقایسه با زر و سیم نبود.

حماد بن سلمه یا حدیث تعلیم می‌داد یا قرآن می‌خواند یا تسبیح می‌گفت یا نماز می‌خواند، او به سال ۹۱ هجری به دنیا آمد و به سال ۱۶۷ از جهان رفت.

شاگرد او عبدالرحمن بن مهدی گفت: اگر به حماد بن سلمه گفته می‌شد که فردا خواهی مُرد، نمی‌توانست بیش از آنچه از اعمال نیک انجام داده بود انجام دهد، او همیشه مشغول بود و روز و شب خود را بر اعمال خود تقسیم کرده تا هیچ‌گاه وقت فراغت نداشته باشد و در نماز بود که عمرش به پایان رسید و درگذشت.

عَلَمَهُ خَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، شَيْخُ إِمَامِ النَّحَاةِ، سَيُوبِيَّةَ، سَنَگِينِ تَرِينِ وَقْتٍ لِرَبِّهِ وَوَقْتِ خَوْرَدَنِ خَوْرَاكِ بُوْدَ. أَبُو هَلَالٍ عَسْكَرِيٌّ فِي كِتَابِ خَوْدِ «الْحَثُّ عَلَى طَلْبِ الْعِلْمِ وَالْإِجْتِهَادِ فِي جَمْعِهِ» مِيْگُوِيْدُ: خَلِيْلُ بْنُ أَحْمَدَ مِنْ تِيْزْهُوْشَانِ دُنْيَا بُوْدَ، بِسَالِ ۱۰۰ هِجْرِيٍّ بِدُنْيَا أَمَدٌ وَبِهِ سَالِ ۱۷۰ دَرْگِذَشْتِ، أَوْ مِيْ گُفْتُ: سَنَگِينِ تَرِينِ سَاعَتِهَايْ زَنْدَگِيْهِ امَّ سَاعَتِيْ اسْتُ كِهْ دَرِ اَنْ مَشْغُوْلِ خَوْرَاكِ خَوْرَدَنِ هَسْتَمُ.

آفرین بر این دانشمندان که این قدر وقت خود را گرامی می‌دانستند که نمی‌خواستند وقت‌شان در غیر تحصیل علم صرف شود.

حجة الاسلام، امام غزالی

دَرِ نِيْشَابُوْرِ بَزْرَگِ تَرِيْنِ شَهْرِهَايْ دُنْيَا كِهْ بِهْ اَبْرُوْ شَهْرِ مُوسُوْمِ بُوْدَ، وَ زِيْرِيْ گِرَانْقَدْرِ وَ مَدْبَرِ وَ گِرَانْمَايِهْ وَجُوْدِ دَاشْتِ كِهْ اَزِ دِيْوَارِ چِيْنِ تَا دَرِيَايِ مَدِيْتِرَانِهْ زِيْرِ نَفُوْذِ اَوْ بُوْدِ وَ كَاخِ اَوْ مَرَجِعِ اجْتِمَاعِ دَانِشْمَنْدَانِ اَنْ زَمَانِ بُوْدَ، هَمِيْنِ وَزِيْرِ بَزْرَگِ بَرَايِ بَرِگَرَزَارِيْ مَسَابَقِهْ بِيْنِ دَانِشْمَنْدَانِ كِهْ اَنْ رُوْزِ مُنَاطَرَهْ نَامِيْدهْ مِيْ شُدَ، دَسْتُوْرِ دَادِ تَا دَانِشْمَنْدَانِ جَمْعِ شُوْنْدِ وَ بَا جُوَانِيْ كِهْ اَعْجُوْبِهِيْ دُنْيَا وَ نَادَرِهِيْ دُوْرَانِ بُوْدِ بِهْ مَنَاطَرِهْ وَ بَحْثِ بِيْرَدَا زَنْدِ.

رُوْزِ اَوَّلِ مَنَاطَرِهْ دَرِ خُصُوْصِ فِقْهِ شَافِعِيَّهْ بُوْدَ؛ وَ بَرَايِ بَحْثِ دَرِ اَصُوْلِ وَ فُرُوْعِ اَنْ، بَزْرَگَانِ دَانِشْمَنْدَانِ حَاضِرِ شُدِهْ بُوْدَنْدِ وَ شَخْصِ وَزِيْرِ نِظَامِ الْمَلِكِ حَضُوْرِ دَاشْتِ وَ مَرْدَمِ بَرَايِ دِيْدَنِ اِيْنِ مَسَابَقِهْ اَزْ دَحَامِ كَرْدِهْ بُوْدَنْدِ. دَانِشْمَنْدَانِ بَزْرَگِ مَسَائِلِ غَرِيْبِ وَ بِيْچِيْدهِ مَطْرَحِ نَمُوْدَنْدِ. اِمَامِ غَزَالِيٍّ بِهْ هَمِهِيْ اَنْ مَسَائِلِ بِهْ نَظْرِيْ دَقِيْقِ وَ اسْتِدْلَالِيٍّ وَاضِحِ هَمِهِيْ سَوْأَلَاتِ مَطْرَحِ شُدِهْ رَا پَاسِخِ گُفْتُ. اَنْگَاهِ اَوْ مَسَائِلِيْ رَا مَطْرَحِ نَمُوْدِ تَا دَانِشْمَنْدَانِ حَاضِرِ پَاسِخِ اَنْ هَا رَا بَگُوِيْنْدِ، اِمَا اَنْ دَانِشْمَنْدَانِ اَزِ عَهْدِهِيْ جَوَابِ سَوْأَلَاتِ اِمَامِ غَزَالِيٍّ بَرِ نِيَامَدَنْدِ وَ بِهْ تَفُوُّوقِ اَوْ اِعْتِرَافِ نَمُوْدَنْدِ.

رُوْزِ دُوْمِ نُوْبَتِ مَتَكَلِمِيْنِ بُوْدَ، وَ اَنْ رُوْزِهَا دُوْرِهِيْ طَلَايِيْ عِلْمِ كَلَامِ بُوْدِ وَ عِلْمِ كَلَامِ بِهْ عِنُوَانِ خِلَاصِهِيْ فِلْسَفِهْ وَ شَرِيْعَتِ دَانِسْتِهْ مِيْ شُدَ، وَ قَانُوْنِ دُنْيَا سَتِ كِهْ هَرِ زَمَانِيْ چِيْزِيْ شَهْرَتِ مِيْ يَابَدِ. دَرِ اِيَامِ مَسِيْحِ عِيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمِ طَبِّ شَهْرَتِ دَاشْتِ وَ اَوْ بَا زَنْدِهْ كَرْدَنِ مَرْدِهْ وَ بِيْنا كَرْدَنِ نَابِيْنَايِ مَادِرْزَادِ وَ شِفَا دَادَنِ پِيْسِيَانِ مَعْجَزِهِيْ خَوْدِ رَا بِهْ اَثْبَاتِ رَسَانِيْدِ، وَ دَرِ زَمَانِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَحْرِ وَ سَاْحَرِيْ رُوْنَقِ دَاشْتِ وَ مُوسَى بِهْ مَغْلُوْبِ كَرْدَنِ سَاْحِرَانِ مَعْجَزِهِيْ خَوْدِ رَا بِهْ اَثْبَاتِ رَسَانْدِ وَ دَرِ زَمَانِ خَاتَمِ النَّبِيْيِيْنِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِلَاغَتِ وَ فَصَاْحَتِ شَهْرَتِ دَاشْتِ وَ خَاتَمِ الْاَنْبِيَاءِ بَا اَوْرَدَنِ قُرْآنِ، كَلَامِ اللّٰهِ، هَمِهِيْ اَهْلِ بِلَاغَتِ وَ بِيَانِ رَا مَغْلُوْبِ

کرد. و نظر به این که هر معجزه‌ای برای انبیاء علیهم‌السلام بوده، برای بزرگان علماء امت محمدی چیزی به عنوان کرامات ظاهر گشته است، روزی که علم کلام در اوج شهرت خود بود و متکلمین میدان‌دار مناظره بودند و برای مناظره با امام غزالی گروهی از زبردستان علم کلام به مجلس خواجه نصیرالدین طوسی آمده بودند و مردم هم برای دیدن و شنیدن این مناظره ازدحام کرده بودند، امام محمد غزالی به قوت بیان و قدرت استدلال باعث شد که همه‌ی زبردستان علم کلام به امامت و تفوق او اعتراف کنند. روز سوم نوبت مناظره در فلسفه‌ی یونان بود. فلاسفه که تصور می‌کردند امام محمد غزالی فقیه است و در فلسفه اطلاعی ندارد، با گردن افرازی به مجلس خواجه نظام الملک حاضر شدند گوئیا خود را بالاتر از آن می‌دانستند که در فلسفه با امام محمد غزالی مناظره نمایند، اما ساعت شروع مناظره رسید و فلاسفه برخلاف تصور خودشان دیدند که این جوانی که با آنان مناظره می‌نماید کسی است که آنان باید در علوم فلسفی از او استفاده کنند؛ و نتیجه این شد که در پایان بحث و مناظره همگی به امامت و تفوق امام محمد غزالی اعتراف کنند.

این مناظره با علماء در فنون مختلف در چندین روز ادامه یافت و همین جوان توانست بر همه‌ی آن دانشمندان پیروز شود.

خواجه نظام الملک با دیدن این همه فضایل امام محمد غزالی و تفوق او در همه‌ی علوم در نظرش خیلی بزرگ آمد، و خواجه که دانشگاه‌هایی به نام مدارس نظامیه در نیشابور، اصفهان، مرو، و بصره، موصل، هرات و بلخ تأسیس نموده بود، از امام محمد غزالی خواست تا ریاست نظامیه‌ی بغداد را بپذیرد و او را با نامه‌ی منصب ریاست دانشگاه نظامیه‌ی بغداد روزانه‌ی بغداد ساخت، بغداد که آن روز دارالخلافه و مرکز و پایتخت جهان اسلام بود، جوانی را به ریاست دانشگاه نظامیه‌ی بغداد می‌پذیرفت که اعجوبه‌ی زمان و نادره‌ی دوران بود.

در بغداد نیز علماء با او مناظره نمودند و امام محمد غزالی این جا هم بر همه پیروز شد و همه به امامت و تفوق او اعتراف نمودند.

امام محمد غزالی یکی از چند نفری است که از بزرگ‌ترین دانشمندان فکر و علوم اسلامی به شمار می‌آیند. همچنین از چند نفری است که بزرگ‌ترین نویسندگان دنیا را تشکیل می‌دادند.

او در شرح حال خود می‌گوید که در تمام مدت عمرش در تمام ساعات شبانه روز یک ساعت کامل نخوابیده است.

او می‌گوید: شوق من در فراگرفتن علم به حدی بود که می‌خواستم بدانم فلاسفه چه می‌گویند و چه مقصدی دارند، روی این اصل کتاب‌های‌شان را به دقت مطالعه می‌نمودم تا بر حقیقت کارشان واقف شوم و همچنین در سایر اقوام و مذاهب قانع نمی‌شدم تا این که بر همه‌ی گفته‌ها و مقاصدشان آگاه شوم.

او در ابتداء فلاسفه را تأیید نمود و کتابی به نام «مقاصد الفلاسفه» تحریر نمود که خود فلاسفه از آن استفاده می‌نمودند، اما کتاب دیگری به نام «تهافت الفلاسفه» نوشت و در آن طوری فلاسفه را کوبید که بعد از آن هیچ گاه نتوانستند اظهار وجودی بنمایند، در باره‌ی زندگی و مزیت‌های او کتاب‌ها نوشته شده است و قصد ما از آوردن مختصری از شرح حال ایشان بیان این نکته است که چگونه کسی که قدر وقت را می‌داند و نمی‌گذارد هیچ لحظه از عمرش بیهوده بگذرد به چه مقامی در علم می‌رسد، یکی از امتیازات این دانشمند بزرگ این بود که می‌توانست هر فکری را هضم نماید و آن را به بیانی روشن و دلایلی منطقی عرضه نماید.

او در مذهب امام شافعی فضلی بزرگ دارد، برای این که او کتاب‌های فقهی مذهب شافعی را مطالعه نمود و در چهار کتاب خلاصه نمود: ۱- «بسیط» که یقیناً کتاب بزرگی بوده و چاپ نشده است. ۲- «وسیط» که در ده جلد چاپ شده و از کتاب‌های مورد اعتماد مذهب شافعی است. ۳- «وجیز» که یک جلد می‌باشد و با این که یک جلد می‌باشد در چهار مذهب است، برای این که هر مسأله‌ای که می‌آورد، اگر امام ابوحنیفه مخالف است میان پُرانتز می‌نویسد (ح) تا دانسته شود امام ابوحنیفه در این مسأله با ما مخالف است. و اگر امام مالک در آن مسأله با ما مخالف باشد میان دو پُرانتز می‌نویسد (م) یعنی در این مسأله امام مالک با ما مخالف است، اگر در مذهب وجهی واهی بر خلاف معتمد باشد، میان دو پُرانتز می‌گذارد (و)، امام ابوالقاسم «وجیز» را در بیست جلد شرح نموده است. ۴- «خلاصه» که امام رافعی آن را مختصر نموده و نام آن را «محرر» نهاده است و امام نووی آن را مختصر نموده و آن را «منهج الطلاب» نامیده است و ازهری منهج الطلاب را مختصر نموده و آن را «نهج الطالب» نامیده است و اکنون کتب فقهی مذهب بر محور همان «محرر» و «منهج الطالبین» دور می‌زند.

یکی از صالحین این رباعی را گفت:

حَرَّرَ الْمَذْهَبَ حَبْرٌ أَحْسَنَ اللَّهُ خَلَاصَهُ
بِسِّيْطٍ وَسِيْطٍ وَوَجِيْزٍ وَخَلَاصَهُ

دانشمندی بزرگ، مذهب امام شافعی را در چهار کتاب: بسیط، وسیط، وجیز و خلاصه تحریر و تنقیح نمود، خدا او را جزای خیر دهد!

عواملی که باعث شد امام محمد غزالی به چنین مقامی برسد به شرح زیر است:

۱- پدرش یک فرد عادی بود و دارای دکانی بود که امور معاش خود را به وسیله‌ی آن رو به راه می‌کرد. او هرگاه به مجلس دانشمندان می‌رفت از این که عمرش گذشته و وقت از دست داده و دانشمند نشده گریه می‌کرد و دعا می‌نمود که خدا فرزندی را که واعظ گردد به او ارزانی دارد، روزی که پایان عمر او نزدیک می‌شد، خدا می‌دانست چقدر حسرت و افسوس داشت که نتوانسته است دو پسر خود را به مقام ارجمند علمی برساند، دوستی داشت که از صوفیه بود، او را حاضر کرد و اموال خود را به او سپرد و از او خواست تا در عالم‌شدن دو فرزندش بکوشد و آن دو را به مقام ارجمند علمی برساند، اگرچه همه‌ی مالی را که برای ایشان باقی گذاشته مصرف‌شان نماید، او در گذشت و وکیل صوفی بر تربیت و تعلیم دو پسر او همت گذاشت تا روزی که به آن دو گفت: مالی که پدرتان برای‌تان نزد من گذاشته بود، تمام شده است و خودم مالی ندارم که مصرف شما نمایم، اکنون شما می‌توانید به مدرسه بروید و در مدرسه مصارف‌تان تأمین می‌شود و حرام است که شما ترک تحصیل کنید.

۲- همان دوست صوفی پدر امام غزالی که گوئیا به چشم بصیرت می‌دید که این دو جوان افراد عادی نیستند و آینده‌ای درخشان دارند آن دو را به ادامه‌ی تحصیل تشویق و ترغیب نمود.

۳- رئیس راهزنان که به امام محمد غزالی گفت: شرم نمی‌کنی که علمت در خُرَجین باشد که دزدها آن را از تو بگیرند، برو علم خودت را در سینه‌ات بگذار که کسی نتواند علمت را از تو بگیرد.

۴- از همه مهم‌تر، رغبت غزالی در کسب علم و وقت‌شناسی او به گونه‌ای که جز در راه علم و عمل به آن نگذراند.

در اسلام علمای بسیاری هستند که همه در زندگی‌نامه‌ی خود نوشته‌اند که در تمام مدت عمرشان در بیست و چهار ساعت یک شبانه روز، یک ساعت کامل خوابیده‌اند. مثل امام شافعی، امام غزالی، امام نووی، امام بخاری، ابوعلی ابن سیناء و صدها از بزرگانی که هر لحظه‌ای از وقت خود را از دنیا ارزنده‌تر و بهتر می‌دانسته‌اند، در گلستان سعدی آمده است: از امام محمد غزالی پرسیدند که: چگونه به این مقام علمی رسیدی؟! فرمود: هرچه ندانستم از پرسیدنش ننگ نداشتم:

پیرس هرچه ندانی که دُلّ پرسیدن دلیل عزّ تو باشد به روز دانایی
خدای‌شان بیمارزد که قدر وقت را دانستند و نگذاشتند لحظه‌ای از عمرشان
بیهوده بگذرد. در گلستان سعدی آمده است: سید عبدالقادر گیلانی را دیدند که مُلتَزَم
کعبه‌ی مشرفه را به دست گرفته و می‌گوید: خدایا! در آخرت مرا نابینا برانگیز تا دو
روی صالحان شرمنده نباشم، آفرین بر این بزرگان که همه نیکی کردند و نیکی
کاشتند، بازهم خود را مقصر می‌دانستند.

امام حافظ، ابن حجر، در کتاب «توالی التأسیس بمعالی محمد بن ادریس»، یعنی
امام شافعی می‌نویسد: ابن ابی حاتم گفت: از مُزَنی شنیدم که می‌گفت به شافعی گفته
شد که: دل بخواه تو در فراگرفتن علم چگونه است؟ فرمود: یک حرف، یعنی هرگاه یک
کلمه‌ی مفید می‌شنوم که پیش از آن نشنیده بودم به طوری برایم مسرت بخش
می‌شود که سراپای وجودم می‌خواهد گوش بشود و آن را بشنود.

به ایشان گفته شد: حرص شما در فراگرفتن علم چگونه است؟ فرمود: مانند حرص
کسی است که لذت او در جمع مال چندان است که می‌خواهد تا بتواند مال را جمع
کند و در جمع آن لذت ببرد، یعنی همیشه در فکر زیادکردن علم و نشر علم نافع بین
مردم هستم.

به ایشان گفته شد: طلب علم‌کردنت چگونه است؟ فرمود: مانند طلب‌کردن مادری
که یک فرزند دارد و او گم شده و هر جا به دنبال آن می‌گردد، ببینید شافعی امامت و
نبوغ را چگونه به دست آورده است!

**خلیل بن احمد، شیخ امام النحاة، سیبویه می‌گفت: سنگین‌ترین ساعت‌ها در زندگی
من ساعتی است که مشغول خوردنم**

ابوهلال عسکری در کتابش «الحث علی طلب العلم والإجتهد فی جمعه» آورده

است که: علامه خلیل بن احمد فراهیدی بصری متولد سال ۱۰۰هـ. ق و متوفی سال ۱۷۰هـ. ق می‌گفت: سنگین‌ترین ساعت‌های زندگی‌ام، ساعتی است که در آن مشغول خوردن هستم. ببینید که این شخص از این که وقت او صرف خوراک خوردن می‌شود، متأسف می‌شود و اگر می‌توانست از آن خودداری می‌کرد، برای این که او می‌خواست تمام وقتش در راه کسب علم صرف شود. بی‌جهت نیست که افرادی مثل امام نحو دانان، سیبویه، و امثال او زیر دست او تعلیم یافته‌اند، و بی‌جهت نیست که نام او تا قیامت می‌ماند.

ابویوسف، قاضی القضاة و ناشر مذهب امام اعظم، در حال احتضار هم به فکر مسایلی علمی بوده است:

امام ابویوسف متولد سال ۱۱۳ هـ. ق و متوفی سال ۱۸۲ هـ. ق دانش‌آموز امام ابوحنیفه و ناشر مذهب او، کسی که در زمان سه خلیفه قاضی القضاة بود: در زمان مهدی و هادی و هارون الرشید خلفای عباسی، حتی یک ساعت قبل از وفات هم نمی‌خواست است در غیر علم بگذرد.

شاگرد او، قاضی ابراهیم بن الجراح کوفی مصری می‌گوید: امام ابویوسف بیمار بود، به عیادتش آمدم، دیدم بیهوش است. همین که به هوش آمد، گفت: ای ابراهیم! در این مسأله‌ی علمی چه می‌گویی؟ گفتم: در این حالت که در حال احتضار هستی! گفت: چه مانعی دارد، شاید کسی از این مسأله استفاده نماید. آنگاه گفت: در مناسک حج و سنگ‌انداختن به ستون‌های منی کدام یک بهتر است: پیاده برای سنگ‌انداختن به ستون‌های منی برود بهتر است یا سواره؟ گفتم: سواره. گفت: خطا گفتمی: گفتم: پیاده. گفت: خطا گفتمی: گفتم: پس خودت بفرما. گفت: هر ستونی که باید بعد از سنگ‌انداختن نزد آن ایستاد و دعا کرد، پیاده‌رفتن به سوی آن بهتر است. و هر ستونی که پس از سنگ‌انداختن نزد آن ایستادن و دعا کردن نمی‌خواهد، سواره به سوی آن رفتن بهتر است. با او خداحافظی کردم و بیرون آمدم، به دروازه‌ی خانه‌ی او رسیدم که گریه‌ی بستگانش بلند شد و معلوم شد که وفات یافته است. ببینید علمای بزرگ در حال احتضار و دم واپسین که مرگ به دنبال دارد هم بحث علمی را ترک نمی‌کرده‌اند و نمی‌خواستند که هیچ لحظه از عمرشان بیهوده بگذرد. رحمهم الله تعالی رحمة واسعة.

ابوعلی ابن سینا دانشمند بزرگ و طبیب عالی قدر:

شیخ الرئیس، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سیناء، دانشمند بزرگ و طبیب عالی قدر، متولد سال ۳۷۰ هـ. ق و متوفی سال ۴۲۸ هـ. ق کسی که در علم طب و فلسفه شهرت جهانی دارد و کتاب‌های طبی او تا دویست سال قبل در دنیا تدریس می‌شد و دو کتاب او «شفا» و «قانون» در طب و فلسفه مقامی ارجمند دارند، نام پدرش عبدالله و نام مادرش ستاره بود. پدرش اهل بلخ بود و بعد به محلی از اطراف بخارا منتقل شد که «خرمینا» نام داشت و ابوعلی و برادرش آنجا به دنیا آمدند، بعداً همگی به بخارا رفتند، شیخ الرئیس بعداً به مراکز علم سفر کرد و جدّ و جهد او و قدر وقت‌شناسی‌اش باعث شد که در سن ده سالگی دانا به علوم قرآن شود، و علم ادب و اصول دین و حساب و جبر و مقابله به خوبی می‌دانست، روی این اصل حکیم ابو عبدالله ناتلی نزد ابن سیناء آمد، ابن سینا کتاب ایساغوجی در منطق و اقلیدس و محسّطی را نزد حکیم ابو عبدالله خواند، اما هوش و نبوغ ابن سینا باعث شد که بر استادش تفوّق جوید تا جایی که رموز این علوم و حل مسایل آن را به استاد خود بیاموزد و در همین حال علم فقه را نزد اسماعیل زاهد فرا گرفت. و موقعی که ناتلی نزد خوارزم شاه مأمون بن محمد رفت، ابن سینا به تحصیل علوم طبیعی و الاهیات و غیر آن‌ها پرداخت، پس از آن به تحصیل علم طب پرداخت و به علاج بیماران نه برای مال، بلکه از روی نوع دوستی پرداخت. وقت‌شناسی و نخوابیدن در شب، مگر خیلی اندک و روز و شب به کسب علم پرداختن باعث شد که بر پیشینیان تفوّق یابد و دانشمندان جهت کسب علم طب نزد او آیند و از او کسب فیض نمایند، وقتی که شانزده ساله بود، سرآمد علمای طب در زمان خود بود و عادت داشت که برای علاج هر بیماری که برایش دشوار می‌شد وضو می‌گرفت و به مسجد جامع می‌رفت و نماز می‌خواند و از خدای تبارک و تعالی می‌خواست که علاج آن بیمار را برایش آسان گرداند. و برایش آسان می‌شد.

شیخ الرئیس لباس فقهاء می‌پوشید و دستار و طیلسان می‌پوشید.

عجیب این است که این دانشمند با همه‌ی نبوغ علمی که داشت در سیاست استاد نبود، زیرا موقعی که وزیر شمس الدوله شد، لشکریان بر او شوریدند و از شمس الدوله خواستند تا او را معزول کند؛ شمس الدوله او را معزول کرد، اما دیری نگذشت که شمس الدوله دچار مرض قولنج شد و ناگزیر شد که ابن سیناء را بخواهد تا او را علاج

کند. و او را به وزارت برگردانید و شمس الدوله بر دست ابن سینا بهبود یافت، اما پس از مدتی درگذشت. تاج الدوله، پسر شمس الدوله، ابن سینا را معزول کرد. ابوعلی ابن سینا به اصفهان نزد علاء الدوله ابوجعفر بن کاکویه رفت.

سرانجام ابن سینا هم مانند سایر خلائق، زمان رفتنش از دنیا رسید. و وقتی احساس نمود که وفاتش نزدیک است، بدن شست و توبه کرد و اموال خود را بر فقراء صدقه نمود و به ردّ مظالم پرداخت؛ و اگر چیزی از مال کسی نزد او بود به صاحبش برگردانید و بردگانش را همه آزاد کرد و شروع کرد به تلاوت قرآن و هرسه روز یک ختم قرآن می نمود تا این که زمان به درود زندگی اش فرا رسید و جان را به جهان آفرین تسلیم کرد. رحمه الله رحمة واسعة که زندگی اش همه کسب علم بود و نفع خلق. وفاتش در همدان به سال ۴۲۸ هجری قمری بود.

از گفته‌های اوست:

لقد طفت في تلك المعاهد كلها وسيرت طرفي بين تلك المعالم

فلم أر إلا واضعاً كف حائر على ذقنٍ أو قارعاً سن نادم

«به همه جا رفتم و نظر به همه جا نمودم. اما ندیدم مگر کسی که کف پشیمانی زیر چانه نهاده است. یا کسی که دندان پشیمانی به هم می کوبد.

یعنی در این جهان کسی را که از اول عمر تا آخر عمر به راحت و خوشنودی گذرانیده باشد ندیدم. نکوکاران از این که چرا بیشتر نکوشیدند و اعمال صالح بیشتری نیندوختند، دچار پشیمانی بودند، و بزهکاران از این که چرا عمر خود را در معاصی به باد دادند دچار پشیمانی و حسرت جانگاہ بودند و هردو گروه پشیمان بودند.

امام محمد بن حسن شیبانی، دانش آموز امام اعظم، شب نمی خوابید، مگر اندکی:

علامه طاشکبری زاده در کتاب «مفتاح السعادة ومصباح السيادة» نوشته است که:

امام محمد بن الحسن، فقیه، مجتهد، محدث و شاگرد امام ابوحنیفه، متولد سال ۱۳۲ هجری قمری و متوفای سال ۱۸۹ هجری قمری شب نمی خوابید و نزد خود کتاب‌هایی می گذاشت؛ همین که از کتابی ملول می شد کتاب دیگری را مطالعه می کرد و خواب خود را با شستن رویش از میان می برد و می فرمود: خواب از حرارت و گرمی است، از این رو با آب از میان برده می شود.

عصام بلخی موقعی که در حضور استاد، قلمش شکست یک قلم را به یک دینار طلا خرید تا از درس استاد محروم نشود:

عصام بن یوسف بلخی، فقیه حنفی و محدث بلخ، که وفاتش در سال ۲۱۵ هجری قمری است، موقع نوشتن درس استاد، قلم او شکست. گفت: قلم را به یک دینار طلا می‌خرم تا از شنیدن درس استاد باز نمانم، برای این که عمر کوتاه است و علم بسیار است و شایسته‌ی دانشجو نیست که وقت او ضایع شود، باید وقت و ساعت و شب و روز و اوقات خلوت همه را غنیمت بشمارد و صحبت مشایخ را مغتنم بداند، زیرا هرچه از دست رفت، تدارک آن ممکن نیست.

ولست بمدرک مافات مني بلهف ولا بلیت ولا لوانی
 «و نمی‌توانم آنچه را که از دست داده‌ام با افسوس خوردن و کاشکی گفتن و نه هم با اگر چنین کرده بودم، به دست آورم»، زیرا هرچه از دست رفت دوباره به دست نمی‌آید و عمر عزیز است و بر پایه‌ی نَفَس شمردن قرار دارد و نمی‌توان لحظه‌ای از آن را ضایع کرد.

محمد بن سلام بیکندی به آواز بلند گفت: قلم را به یک دینار طلا می‌خرم:

محمد بن سلام بیکندی، شیخ امام بخاری که در سال ۲۲۷ هجری قمری وفات یافت در زمان دانشجویی قلم او شکست، موقعی که در مجلس املای استاد نشسته بود، دستور داد به آواز بلند بگوید: قلم را به یک مثقال طلا می‌خرم. چند قلم سوی او پرتاب شد، شیخ ابومحمد عینی، امام حافظ، این حکایت را آورده است. در حقیقت قلمی که در آن زمان ارزان بود به گرانی آن قیمت نبود، مگر از جهت قیمت وقت شناختن. این عالم متعلم از جمله کسانی است که قیمت و ارزش وقت را می‌دانسته‌اند، این بود که طلا و دینار در برابر حفظ وقت نزد ایشان قیمتی نداشت.

دانشمند محدث کبیر، عبید بن یعیش، سی سال خواهرش لقمه را به دهن او می‌گذاشت تا حدیث را بنویسد:

امام حافظ ذهبی در کتاب ارجمند خود «سیر أعلام النبلاء» در شرح زندگی محدث کبیر عبید بن یعیش، شیخ امام بخاری و امام مسلم، نوشته است: «هو الحافظ الحجة الأوحد أبو محمد عبید بن یعیش الكوفي المحاملي العطار». بخاری و مسلم در

صحیحین از او حدیث روایت کرده‌اند، و نسائی به واسطه‌ی او روایت نمود و ابوزرعه رازی و محمد بن ایوب بجلي و جمعی از محدثین از او روایت کرده‌اند. او در رمضان سال ۲۲۹ درگذشت.

عمار بن رجاء گفت که از عبید بن یعیش شنیدم که می‌گفت: مدت سی سال به دست خود در شب خوراکی نخوردم؛ خواهرم لقمه را در دهنم می‌گذاشت و من حدیث می‌نوشتم.

دانشمند بزرگ در علم حدیث، یحیی بن معین، به شیخش گفت: از بز (حفظ) املاء نما که می‌ترسم دوباره تو را نبینم:

امام احمد و امام ابوعیسی هر دو آن را روایت نموده‌اند. امام احمد در مسند ۳: ۲۶۴ و ترمذی در کتاب «الشمائل المحمدیه» ص ۶۰ در باب «ما جاء فی لباس رسول الله ﷺ» و در این جا لفظ روایت ترمذی آورده‌ایم:

«قال الترمذی: حدثنا عبد بن حمید، قال حدثنا محمد بن الفضل، قال حدثنا حماد بن سلمة، عن حبيب بن الشهيد، عن الحسن البصري، عن انس بن مالك ﷺ أن النبي ﷺ خرج من بيته - وهو في مرض موته - يتكفيء على أسامة بن زيد وعليه ثوب قطري قد توشح به فصلي بهم».

«ترمذی گفت: عبد بن حمید به ما خبر داد و گفت: محمد بن الفضل به ما خبر داد و گفت: حماد بن سلمه به ما خبر داد و گفت: از حبيب بن الشهيد روایت دارم و او از حسن بصری روایت می‌کند و او از انس بن مالک ﷺ روایت می‌کند که پیغمبر ﷺ در بیماری‌اش که در آن بیماری رحلت فرمود از خانه بیرون آمد، در حالی که تکیه بر أسامه بن زید داشت و لباسی به تن داشت که در آن مس یا آهن مذاب به کار برده شده بود و خود را به آن پوشانیده بود و به مسجد آمد و امامت نمود و نماز را با مردم خواند». (قطری: منسوب به قطر است که به معنای مس یا آهن مذاب است و تَوْشَح به: یعنی خود را به آن پوشانیده بود).

ترمذی بعد از روایت این حدیث گفت: که عبد بن حُمید که شیخ ترمذی است گفت که محمد بن الفضل گفت: نخستین باری که یحیی بن معین پیش من برای روایت حدیث نشست در باره‌ای این حدیث از من پرسید، گفتم: حماد بن سلمه این حدیث را به من گفت. یحیی بن معین گفت: اگر کتابی که از آن روایت می‌کنی این جا بود خوب بود. محمد بن الفضل گفت: برخاستم تا کتابم را بیاورم، یحیی بن معین دامن جامه‌ام را چسبید و گفت: از بَرُ این حدیث را اِملاء نما، برای این که می‌ترسم مرگم فرا رسد و تو را نبینم. حدیث را بر او املاء کردم و بعد کتابم را آوردم و از روی کتاب برایش خواندم. ببین که چقدر وقت را گرامی می‌دانست که می‌ترسید در فاصله‌ی بلندشدن محمد بن الفضل برای آوردن کتابش، حیاتش وفا نکند؛ یعنی هیچ لحظه از حیات‌شان را دست کم نمی‌گرفتند و برای حفظ وقت‌شان حساب هزار احتمالات را می‌کردند.

امانت یحیی بن معین در حدیث:

امام حافظ ذهبی در شرح حال یحیی بن معین در کتاب «سیر اعلام النبلاء» چنین نوشت: «هو الامام لحافظ الجهد سید الحفاظ وملك الحفاظ شیخ المحدثین، ابو زکریا، یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام». او از عرب نبود و لیکن به موالات او با بنی مُرّ لقب مَرّی یافت، او در بغداد در سال ۱۵۸ هجری قمری به دنیا آمد و در بغداد بزرگ شد، در ده سالگی شروع به نوشتن و تألیف نمود، پدرش معین از نویسندگان با کفایت عبدالله بن مالک بر خراج ری بود، و بعد از خود یک میلیون درهم برای پسرش یحیی به میراث گذارد، یحیی بن معین همه‌ی آن ثروت هنگفت را در تحصیل حدیث خرج نمود تا جایی که پولی نداشت که نعلین (کفش) برای خود بخرد و پا برهنه راه نرود. او حدیث را از عبدالله بن مبارک و هُشَیم بن بشر و اسماعیل بن عیاش و سفیان بن عُیینَه، و عبدالرزاق صنعانی در یمن، و وکیع بن جراح و یحیی بن سعید قَطّان و عبدالرحمن بن مهدی و جمعی از علماء در عراق و شام و جزیره و مصر و حجاز فرا گرفت.

از جمله روایت‌کنندگان او عبارتند از: امام احمد بن حنبل و امام بخاری و امام مسلم و ابوداود و عباس دُوری بغدادی که راوی‌ی علم اوست، و ابوزرعه رازی و ابوحاتم رازی و عثمان بن سعید دارمی و ابویعلی موصلی و جمعی که از شمار بیروند.

حدیث نوشتن یحیی بن معین به تعداد یک میلیون حدیث و پنجاه بار نوشتن هر حدیث:

علی بن مدینی گفت: علم مردم به یحیی بن معین پایان پذیرفت، عبدالخالق بن منصور گفت: از یکی از علمای حدیث شنیدم که احادیث را به روایت یحیی بن معین روایت می‌کرد و می‌گفت: «حدیثی من لم تطلع الشمس علی أكبر منه» حدیث را از کسی روایت می‌کنم که آفتاب - در این زمانه - بر بزرگوارتر از او طلوع نکرده است. ابن رومی گفت: از چه به شگفت آمده‌ای؟ از علی بن مدینی شنیدم که می‌گفت: من در مردم مثل یحیی بن معین ندیدم، کسی را نمی‌شناسم که از عهد آدم تاکنون حدیث را به قدر یحیی بن معین نوشته باشد.

محمد بن نصر مروزی گفت: از یحیی بن معین شنیدم که می‌گفت: به دست خط خودم یک میلیون حدیث را نوشتم. امام ذهبی فرمود: قصدش نوشتن حدیث مکرر است. نمی‌بینی که می‌گوید: اگر هر حدیث را پنجاه بار نمی‌نوشتیم آن را فهم نمی‌کردیم، روی این اصل است که گفته شده است:

«کل حدیث لا يعرفه ابن معین فلیس بحدیث» «هر حدیثی که یحیی بن معین آن را نشناسد، حدیث نیست». امام احمد فرمود: هر حدیثی که یحیی بن معین آن را نشناسد حدیث نیست. یحیی بن معین مردی است که خدا او را برای حدیث آفرید. او مُشت هر دروغ‌گویی را باز کرد. و دروغ دروغ‌گویان در حدیث را آشکار و برملا نمود. وقتی که یحیی بن معین می‌فرماید: یک میلیون حدیث را به دست خود نوشتم، اولاً قصد حدیث مکرر است که هر حدیثی را پنجاه بار می‌نوشت. ثانیاً علمای حدیث هر خبر یا هر کلمه‌ای از کلام رسول الله ﷺ و هر سخن صحابی یا تابعی یا هر لفظ غریبی را تفسیر می‌کردند و هر لفظ مبهمی که آن را روشن می‌ساختند همه‌ی این‌ها را حدیث می‌دانستند، وقتی که آن را با سَنَد می‌آوردند. بنابراین، عدد یک میلیون به همین معنی است.

ابوحاتم رازی گفت: هر بغدادی را که دیدی محبت امام احمد بن حنبل دارد، بدان که او از اهل سنت است و هر بغدادی که دیدی بَغض یحیی بن معین دارد، بدان که باغض یحیی بن معین و کذاب است. از گفته‌های یحیی بن معین است رحمته:

«إذا كتبت فقمش وإذا حدثت ففتش».

یحیی بن معین صاحب منهج عظیم و طریق مستقیم است. در تلقی و فراگرفتن علم بدین صورت بود که این عبارت را گفت؛ یعنی موقعی که می‌نویسی هرچه شنیدی بنویس، اما موقعی که روایت می‌نمایی خوب واریسی کن تا چیزی را روایت نمایی که صدق و مفید است تا سودمندی‌اش به عنوان آثار خیرت بماند، و گفته‌ی شاعر به همین معنی است:

می‌کوش بهر ورق که خوانی تا معنی آن تمام دانسی
یک دسته گل دماغ پرور از خر من صد گیاه بهتر
کم گوی و گزیده گوی چون دُر تا زانک تو جهان شود پُر

کتاب‌های بسیاری که یحیی بن معین بعد از خود به یادگار گذاشت:

و عادت یحیی بن معین این بود که اگر به حج می‌رفت، اول به مدینه‌ی منوره می‌رفت و از مدینه احرام به حج می‌بست، و هر وقت که از حج برمی‌گشت از مکه‌ی مکرمه به مدینه‌ی منوره می‌آمد و از مدینه به شهر خود باز می‌آمد و موقعی که به سال ۲۳۳ هجری قمری به قصد حج آمد در اواخر ذی‌قعدة‌ی همین سال به مدینه داخل شد و در مدینه بیمار شد و در بیست و سوم ذی‌قعدة وفات یافت. و مردم به همدیگر گفتند که یحیی بن معین وفات یافته است. «بنی هاشم» همان سریری که رسول الله ﷺ بر آن شسته شده بود بیرون آوردند و یحیی بن معین بر همان سریر شسته شد و مردم بر او نماز خواندند و در مقبره‌ی بقیع مدینه به خاک سپرده شد و مردم می‌گفتند که این کسی بود که نمی‌گذاشت دروغ را به پیغمبر ﷺ نسبت دهند.

بیان مسأله‌ای که میان یحیی بن معین و شیخ او محمد بن الفضل پیش آمد:

در این که یحیی بن معین این حدیث را از شیخش محمد بن الفضل گرفته است چند فایده‌ی گرانبها است، از این جهت که یحیی به معین که قسمتی از شرح حالش را در شرح زندگی‌اش خواندیم، از شیخش محمد بن الفضل سروسوی بصری مُلقَّب به عارم خواست تا این حدیث را همین که نزد شیخش نشست برایش روایت نماید، هنگامی که محمد بن الفضل شروع کرد به روایت حدیث و گفت: حدثنا حماد بن سلمه، یحیی بن معین گفت: اگر حدیث را از کتاب روایت می‌کردی خوب بود. و قصد یحیی این بود که زیادت اعتماد بر این حدیث برایش حاصل شود و گر نه محمد بن

الفضل در حدیث حافظ و مورد اعتماد و معروف به راستی بود و لیکن یحیی می‌خواست زیادت اعتماد به دست آورد.

و پیش از این که مدارس ساخته شود، عادت محدثین در قرن پنجم هجری این بود که شیخ در مسجد به شاگردانش درس حدیث می‌داد، و هرگاه مسجد جا نداشت و کوچک بود در محلی که میدان وسیعی بود درس می‌داد، و هرگاه عده‌ی طلاب اندک بود، جلو در خانه‌اش به طلاب درس می‌داد، و محمد بن الفضل به یحیی بن معین جلو در خانه‌اش درس می‌داد. موقعی که محمد بن الفضل برخاست تا داخل خانه برود و کتاب خود را بیاورد و از روی کتاب به یحیی بن معین درس بدهد، یحیی بن معین ترسید که در این مدتی که محمد بن الفضل به داخل خانه‌اش می‌رود ممکن است موانعی رخ دهد و نتواند برگردد و از درس حدیث محروم بماند، این بود که محمد بن الفضل کاملاً بر نخاسته بود که یحیی دامن جامه‌ی او را گرفت، پیش از این که برود و کتاب را از داخل خانه بیاورد و مانع از رفتنش به داخل خانه شد، و از او خواست تا حدیث را از حفظ درس دهد و به او گفت: از حفظ درس بده که می‌ترسم تو را ملاقات نکنم، برای این که زندگی دارای اسبابی است که عمر را قطع می‌کنند، روی این اصل می‌ترسم میان من و تو موانعی پیش آید که همدیگر را نبینیم، محمد بن الفضل اول از حفظ درس حدیث را گفت و بعد به داخل خانه رفت و کتاب را آورد و دوباره از روی کتاب همان حدیث را به وی درس داد. این واقعه به ما می‌فهماند که یحیی بن معین چقدر حریص بر وقت بود و چقدر بر تحصیل علم محافظت داشت، و چقدر پرهیز می‌کرد از وقت به وقت کردن در تقیید علم و منتهای کوشش خود را در استفاده از علم و نگه‌داشتن خویش از آنچه ناگهان زندگی را قطع می‌نماید به کار می‌برد، و به همین واقعه‌ی کوچک دانستیم که یحیی بن معین تا چه حد در حفظ وقت و زمان می‌کوشید، و دانستیم که او از راه اغتنام فرصت و حفظ وقت توانسته بود یک میلیون حدیث را بنویسد و در شهرها برود و از شیوخ بسیار بشنود و آنچه شنیده است به هزارها محدث و طالب علم حدیث بیاموزد.

و یحیی بن معین در این زمینه تنها نبود، بلکه امام علی بن مدینی و امام احمد بن حنبل و امام بخاری و امام مسلم و امام ابوداود و امام ترمذی و امام نسائی و امثال‌شان همه مانند یحیی بن معین بودند.

و این که گفتیم یحیی بن معین یک میلیون حدیث نوشت، قصد از آن نوشتن به

طریق مختلف است و نوشتن یک حدیث به چند بار است که هر بار یک نوع استفاده از حدیث بنماید، چنانکه امام بخاری یک حدیث را چندین بار تکرار می‌کند؛ هر باری برای مطلبی. و امام جلال الدین سیوطی در کتاب عظیم خود یکصد هزار حدیث جمع نموده و مراجع خود را یادآور شده است و هنوز کسی نیامده است که آن را به دوپست هزار حدیث برساند، چه رسد به یک میلیون. از این رو وقتی گفته می‌شود کتاب خود را از میان شش صد هزار حدیث تألیف نموده، به معنی طُرُق حدیث است که یک حدیث از چند طریق روایت شده و به معنی تکرار یک حدیث است که در چند مورد از آن اقتباس شده است.

حرص جاحظ و فتح بن خاقان و اسماعیل قاضی بر علم:

خطیب بغدادی در کتاب خود «تقیید العلم» از ابی العباس مُبَرِّد روایت نمود که مبرد فرمود: کسی را حریص‌تر بر علم از سه کس ندیدم: عمرو بن بحر، جاحظ، امام اهل ادب که به سال ۱۶۳ تولد یافت و به سال ۲۵۵ وفات یافت.

و فتح بن خاقان، ادیب و شاعر و یکی از تیزهوشان دنیا از شاهزادگان که متوکل خلیفه‌ی عباسی او را برادر و وزیر خود نمود و کتابخانه‌ای برای خود ترتیب داد که یکی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های دنیا بود و به سال ۲۴۷ وفات یافت.

و اسماعیل بن اسحاق، قاضی، امام، فقیه مالکی بغدادی که به سال ۲۰۰ هجری متولد شد و به سال ۲۸۲ وفات یافت.

اما جاحظ هر کتابی که به دستش می‌رسید از اول تا آخر آن را می‌خواند و دکان‌های وِزّاقان، یعنی کتاب فروشان را کرایه می‌کرد و شب در دکان می‌خوابید تا آن کتاب‌ها را مطالعه نماید.

و اما فتح بن خاقان: او کتاب را در آستینش می‌نهاد و موقعی که از نزد متوکل برای حمام و یا نماز بیرون می‌رفت، کتاب را از آستین بیرون می‌آورد و همان طور که راه می‌رفت کتاب را مطالعه می‌کرد تا به حمام و یا مسجد برسد و موقع مراجعت همچنان با حال راه‌رفتن کتاب را مطالعه می‌کرد تا به مجلس متوکل خلیفه‌ی عباسی برسد، و اگر متوکل برای کاری از مجلس بیرون می‌رفت کتاب را از آستین بیرون می‌آورد و مطالعه می‌کرد تا وقتی که متوکل به مجلس برگردد.

مبرد در باره‌ی اسماعیل بن اسحاق قاضی می‌گوید: من هیچ وقت بر او داخل نشدم، مگر این که می‌دیدم مشغول مطالعه‌ی کتاب است یا از بین کتاب‌ها در جستجوی کتابی است که آن را بیرون بیاورد و مطالعه نماید.

ابن سحنون، کنیزش شام او را لقمه به لقمه به دهنش می‌نهاد و او مشغول تألیف بود و خبر نداشت:

در کتاب «ترتیب المدارك» تألیف قاضی عیاض در شرح حال فقیه مالکی، امام محدث محمد بن سحنون قیروانی، آمده است که محمد بن سحنون کنیزی داشت که نام اُمُّ مُدَام بود، روزی نزد کنیز نام برده‌اش بود و مشغول تألیف بود تا شب شد، کنیزش خبرش داد که خوراک آماده است و اجازه خواست تا شام او را بیاورد. ابن سحنون گفت: من اکنون مشغولم. کنیزش وقتی که دید غذا سرد می‌شود و بی‌مزه می‌گردد، شروع کرد لقمه لقمه در دهن او نهاد. و ابن سحنون مشغول تألیف بود تا این که اذان صبح گفته شد. ابن سحنون به کنیزش گفت: ما امشب مشغول شدیم، اگر خوراکی داری بیار. کنیز گفت: به خدا سوگند که شامت را به دهانت گذاشته‌ام. ابن سحنون گفت: ولی من باخبر نشده‌ام.

این یک نمونه از غفلت علمای قدیمی ما از خوراک و آب است که این قدر در علم مستغرق می‌شده‌اند که خبر نداشته‌اند وقت غذا یا خواب است. و مانند همین داستان است آنچه برای امام محدثین در عصر خود روی داد: امام مسلم بن حجاج نیشابوری متولد سال ۲۰۴ و متوفی سال ۲۶۱ هجری است، در کتاب «تهذیب التهذیب» تألیف امام ابن حجر عسقلانی در جلد دهم صفحه‌ی ۱۲۷ در شرح حال او آمده است: حاکم گفت: من از ابوالفضل محمد بن ابراهیم شنیدم که گفت: از دوست و رفیق امام مسلم در سفر از نیشابور تا بلخ و تا بصره از احمد بن سلمه شنیدم که گفت: مجلسی برای مذاکره‌ی حدیث برای امام مسلم ترتیب داده شد، در آن مجلس حدیثی یاد شد که مسلم آن را به یاد نداشت، او از آن مجلس برخاست و به خانه رفت، موقع شب بود، در جلو او سیدی از خرما نهادند، او به دنبال حدیث می‌گشت و دانه دانه خرما به دهن می‌نهاد و شب را به صبح آورد، آنگاه حدیث را یافت و سبد خرما تمام شده بود بدون آن که بداند. یک سبد خرما خورده بود بدون این که احساس خرما خوردن نماید. و در نتیجه، خوردن یک سبد خرما باعث وفات او شد!

ثعلب نحوی قبول دعوت می کرد به شرط این که وقت برای مطالعه‌ی کتابش به او بدهند:

ابوهلال عسکری در کتابش «الحث علی طلب العلم والإجتهد فی جمعه/ تشویق نمودن برای طلب علم و کوشش برای گردآوردن علم» می‌آورد که از ثعلب، احمد بن یحیی شیبانی کوفی بغدادی، یکی از پیشوایان نحو و لغت و ادب و حدیث شریف و قراءات که در سال ۲۰۰ هجری به دنیا آمد و به سال ۲۹۱ هجری درگذشت، حکایت شده است که او هیچ وقت از کتابش جدا نمی‌شد و همیشه مشغول مطالعه بود، اگر کسی او را دعوت به ناهار می‌کرد، شرط او این بود که جای یک بالشی که به آن تکیه می‌کنند برای او در نظر بگیرند تا کتابش را در آن بنهد و بخواند.

ثعلب در کوچه راه می‌رفت و مشغول مطالعه بود، اسبی با او تصادف کرد و او را به گودالی انداخت و مُرد:

سبب وفات ثعلب رحمته این بود که روز جمعه بعد از عصر از مسجد جامع بیرون آمد و دچار کری شده بود و نمی‌شنید مگر به زحمت. او در راه مشغول مطالعه بود و با آن گوش سنگین اسبی با او تصادف کرد و او را به گودالی انداخت؛ وقتی او را از گودال بیرون آوردند سخن درهم برهم می‌گفت، مثل کسی که حواسش درهم خورده باشد؛ او را به خانه‌اش رساندند و در همان حالت از سردرد می‌نالید و در دومین روز درگذشت. [این خبر وفات او از کتاب «وفیات الأعیان» ابن خلکان ۱: ۱۰۴ نقل شده است].

شیخ المفسرین ابن جریر طبری نمی‌گذاشت لحظه‌ای از وقتش بدون فایده بگذرد و تصمیم گرفته بود تفسیر قرآن را در سی هزار ورق بنویسد:

امام ابوجعفر محمد بن جریر طبری شیخ محدثان و مفسران و مؤرخان و امام مجتهد بزرگ است، او آیتی از آیات خدا در حفظ وقت و استفاده از آن و پُر کردن وقت به فراگرفتن علم و آموختن آن و نوشتن و تألیف بود، تا جایی که شماره‌ی تألیفات او با ابتکار علمی و تحقیق به عددی شگفت‌آور رسید.

علامه یاقوت در کتابش: «معجم الأدباء» شرح حال ارزشمندی در باره‌ی امام ابن جریر طبری نوشته که به ۵۶ صفحه رسیده است، همچنین امام حافظ خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» شرح حالی از امام ابن جریر طبری نوشته است که ما در اینجا از

هر دو کتاب گلچینی می‌کنیم و از نوشته‌ی هردو به طوری که باهم تلخیص کنیم جمله‌هایی می‌آوریم:

«علی بن عبیدالله لُغوی سمسومی از قاضی ابوعمر عبیدالله بن احمد سمسار و ابی القاسم بن عقیل وراق نقل می‌نماید که: ابوجعفر بن جریر طبری به یارانش گفت: نشاط و شوق دارید برای نوشتن تفسیر قرآن؟ گفتند: به چه اندازه‌ای است؟ (چند برگ است). فرمود: بسیار، سی هزار ورق. گفتند: چنین تفسیری عُمر به آخر می‌رسد و نوشته نمی‌شود. ابن جریر آن را در سه هزار ورق مختصر نمود و آن را در هفت سال املاء نمود، از سال ۲۸۳ تا سال ۲۹۰ هجری قمری.

ابن جریر تصمیم گرفت تاریخ را در سی هزار ورق بنویسد:

پس از این که به یارانش گفته بود می‌خواهید تفسیر قرآن را در سی هزار صفحه بنویسید و گفتند: عمر به آخر می‌رسد و نوشته نمی‌شود. به آنان گفت: آیا حاضر هستید تاریخ عالم را از عهد آدم تا امروز بنویسید؟ گفتند: در چه حدودی؟ گفت: مانند آنچه در خصوص تفسیر به آنان گفته بود: در (سی هزار ورق) آنان نیز همان جواب قبلی را گفتند: عمر به آخر می‌رسد و نوشته نمی‌شود. فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ! مَاتَ الْهَمَمُ» همت‌ها مردند. بلند همتی باقی نمانده، تاریخ را نیز مختصر کرد، همان گونه که تفسیر را مختصر کرده بود. (در سه هزار ورق) و فارغ شد از تصنیف آن و عَرَضِ آن، یعنی خواندن بر او تا اگر جایی تصحیح بخواهد انجام دهد؛ فارغ شد از تصنیف و عرض کتاب در تاریخ بیست و هفتم ماه ربیع الاول سال ۳۰۳ هجری قمری و به پایان آورده بود در سال ۳۰۲ هجری.

ابن جریر هر روز چهل ورق از تصنیف خود می‌نوشت:

خطیب بغدادی گفت: شنیدم از سمسومی که می‌گفت: چهل سال ابن جریر هر روزی چهل ورق می‌نوشت، و دانش‌آموز او، ابومحمد عبدالله بن احمد بن جعفر فرغانی، در کتاب خودش که معروف است به «الصلة» و در آن تاریخ ابن جریر را به کتاب خود وصل نموده و به تاریخ ابن جریر ادامه داده است، نوشته است که جماعتی از دانش‌آموزان ابن جریر اوراق تألیفات ابن جریر را بر سال‌های عمر او که هشتاد و شش سال بود تقسیم کردند، دیدند که به این حساب او هر روزی از عمر خود از تولد تا وفاتش چهارده ورق نوشته است. بنابراین، اگر عمر او را ۷۲ سال حساب کنیم، به حساب هر روزی چهارده ورق، مجموع تصنیفات ابن جریر ۳۵۸۰۰۰ ورق می‌شود! و

تاریخ و تفسیر او که هرکدام بیش از سه هزار ورق است حساب کرده‌اند که مجموع اوراق آن دو به هفت تا هشت هزار ورق می‌رسد، و تاریخ او در یازده جلد قطور به چاپ رسیده و تفسیر او در سی جزء بزرگ که هرکدام یک مجلد می‌تواند باش به چاپ رسیده‌اند. شما با این حساب باقی تألیفات این دانشمند بزرگوار که ۳۵۱۰۰۰ ورق است، حساب کنید که چند جلد می‌شود. تألیفات این امام به منزله‌ی یک مجمع علمی پهناوری در انواع علوم است؛ و بسیاری از تألیفات او به منزله‌ی منبعی برای نشر کتاب است، در حالی که او یک نفر است و به دست خود می‌نویسد و برای خود می‌نویسد. و تألیفی که می‌نماید بر کاغذهایی است که او خودش تهیه کرده است و به صورت کتاب در اختیار مردم می‌گذارد تا برای آنان همانند عسلی شیرین و کراه‌ای دلنشین باشد، و هیچ‌گاه این همه تألیفات و آن همه آثار گرانبها برای او میسر نمی‌شد، اگر قدر وقت را نمی‌دانست. و همین وقت‌شناسی و استفاده از وقت بود که او را به این مقام ارجمند علمی رسانید.

ابن جریر چگونه اوقات و اعمال خود را تنظیم می‌نمود؟

قاضی ابوبکر بن کامل فرمود که: احمد بن کامل شجری، دانش‌آموز ابن جریر و همکار او، اوقات و اعمال ابن جریر را نظم‌بندی و مرتب می‌ساخت. و عادت ابن جریر این بود که در کیسه‌ای می‌خوابید که با رشته‌های محکم، ولی نازک بافته شده بود. هنگام گرما در همین کیسه که از کتان بافته شده بود به سبب خُنکی کتان بر بدن می‌خوابید. و جامه‌ی آستین کوتاه می‌پوشید که از صندل و گلاب رنگ‌آمیزی شده بود.

پس از خواب نیمروز، بیدار می‌شد و نماز ظهر را در خانه می‌خواند، سپس تا عصر شروع می‌کرد به نوشتن کتابی که تصنیف می‌کرد، آنگاه از خانه بیرون می‌رفت و در مسجد نماز عصر را با جماعت می‌خواند و بعد از نماز عصر برای مردم می‌نشست تا تعلیم دهد و کتاب‌هایی بر او خوانده شود تا مغرب. و بعد از نماز مغرب طلاب برای آموختن فقه و درس جلو او می‌نشستند تا نماز عشاء و بعد از نماز عشاء به خانه می‌رفت. شب و روز خود را تقسیم‌بندی نموده بود برای مصالح خودش و دینش و مردم، آن چنانکه خدا موفّقش می‌فرمود.

ابن جریر قبل از ساعتی از وفاتش چیزی را که شنید نوشت:

استاد محمد گُردعلی در کتاب «کنوز الاجداد» در شرح حال امام ابن جریر نوشته است: «وما أثر عنه أنه أضع دقيقة من حياته في غير الإفادة والإستفادة» (و نگفته‌اند که او دقیقه‌ای از زندگی‌اش را بدون فایده‌رساندن و فایده‌بردن تباه کرده باشد). مُعافی بن زکریا از بعضی از مردان معتبری که ساعتی قبل از وفاتش نزد او بودند روایت می‌کند که به ابوجعفر بن جریر گفتند که: این دعایی است که از امام جعفر صادق روایت شده است، ابن جریر قلم و کاغذی درخواست نمود و همین که قلم و کاغذ را آوردند آن دعا را نوشت. به او گفته شد: در چنین حالتی می‌نویسی؟ فرمود: شایسته است که انسان اقتباس و استفاده‌ی علم را تا لحظه‌ی مرگ از دست ندهد، خدا او را از علم و دین و دنیا جزای خیر دهد.

همان گونه که تألیفات و آثار ابن جریر جاودانی است نام او هم همیشه پایدار است:

این اشاره‌ی مختصری بود به تألیفات امام ابن جریر طبری رحمته بدون شمردن آن‌ها و بدون آوردن نام آن تألیفات و بدون بیان کردن موضوعات آن‌ها. و تا امروز که ۱۲۲ سال از وفات او می‌گذرد قسمتی از کتاب‌های او زنده و مورد استفاده است. ابن الجوزی رحمته فرمود: کتاب عالم فرزند جاویدان اوست، برای این که فرزندان اگر به صد تا هم برسند بازهم در اندک زمانی به گوشه‌ی فراموشی انداخته می‌شوند و نه نامی از آنان می‌ماند و نه نشانی، اما کتاب سودمند او می‌ماند، کتاب‌های نافع و سودمند ابن جریر رحمته معروف و مشهورند، اما فرزندان او کجا هستند؟ قاموس فیروزآبادی مانده است، اما فرزندان او کجا هستند؟ کتاب «متن الغایة والتقریب» ابوشجاع جاودانی است، ولی فرزندان او کجا هستند؟ شیخ ابواسحاق شیرازی و امام نووی زن نگرفتند و معلوم است که دارای اولاد هم نشدند، اما کتاب‌هایشان نام‌شان را بر صفحات روزگار پایدار ساخته است، البته کتاب وقتی می‌ماند که نافع و همراه با اخلاص باشد.

ابن الخياط نحوی در کوچه و راه هم مشغول مطالعه بود و گاه بی‌خبر به گودال می‌افتاد:

ابوهلال عسکری در کتابش «الحث علی طلب العلم والاجتهاد فی جمعه» نوشته است: امام محمد بن احمد بن منصور بن الخياط نحوی، سمرقندی الاصل، مقیم بغداد که به سال ۳۲۰ هجری وفات یافت، همه وقت مشغول خواندن و مطالعه بود، حتی در

کوچه که راه می‌رفت نمی‌گذاشت لحظه‌ای از اوقاتش به هدر برود، سرش در کتاب بود و جلو پایش نگاه نمی‌کرد و گاه در گودال می‌افتاد یا حیوانی او را لگد می‌زد و او خبر نداشت که گودال یا حیوان جلو اوست.

حاکم شهید، ابوالفضل مروزی با کسانی که به دیدارش می‌آمدند سخن نمی‌گفت، چرا که مشغول تألیف بود:

در کتاب «الأنساب» تألیف سمعانی در شرح حال حاکم شهید ابوالفضل محمد بن محمد بن احمد مروزی بلخی حنفی که قاضی و وزیر سلطان بود و در سال ۳۳۴ هجری قمری به شرف شهادت رسید و عالم مرو و امام اصحاب امام ابوحنیفه در عصر خودش بود، چنین آمده است:

ابوعبدالله پسر حاکم شهید فرمود: به خاطر دارم که حاکم شهید دوشنبه و پنجشنبه روزه می‌گرفت و نماز شب را در حضر و در سفر ترک نمی‌کرد، و موقعی که می‌نشست سبیدی از کتاب و قلمدان جلوش بود؛ او وزیر سلطان بود و اجازه‌ی ورود تنها به کسانی می‌داد که ناگزیر بود، اما بعد از اجازه‌ی ورود، مشغول تصنیف کتاب می‌شد، و تازه وارد وقتی که می‌دید ابوالفضل در فکر او نیست و در فکر تصنیف کتاب است، پس از مدتی نشستن بر می‌خاست و بیرون می‌رفت، ابوالعباس بن حُمَویّه از دست او شکایت کرد که ما می‌رویم پیش او، اما او سخن با ما نمی‌گوید و قلم می‌گیرد و مشغول نوشتن می‌شود و ما را در گوشه‌ای از اتاق رها می‌کند.

باید دانست که نزد محدثین، حافظ لقب کسی است که یک صد هزار حدیث از بر دارد. و حاکم لقب کسی است که خیلی بیش از یک صد هزار حدیث از بر دارد.

حاکم ابوعبدالله، صاحب کتاب «المستدرک» فرمود: شب جمع‌های به مجلس املاء ابی الفضل حاضر شدم و امیر ابوعلی بن ابی بکر بن المظفر وارد مجلس ابی الفضل شد، اما ابوالفضل از جای خود تکان نخورد و به امیر گفت: ای امیر برو که حالا روز آمدن تو نیست.

واقعاً عجب دانشمندی بود که در مجلس املاء حدیث به احترام حدیث رسول ﷺ برای کسی که می‌آمده اگرچه امیر و فرمانروا بوده است، درس حدیث را رها نکرده و برای کسی از جای خود بلند نمی‌شده‌اند و احترام حدیث نزد ایشان خیلی مهم‌تر بوده

از احترام امیر. خدا رحمت کند آنان را که چقدر در طاعت خدا ثابت قدم بوده‌اند و چقدر در پیروی از رسول الله ﷺ متمسک بوده‌اند. رحمهم الله تعالی رحمة واسعة.

تألیفات بسیار امام محدث حافظ ابن شاهین:

امام حافظ محدث ذهبی در کتاب «تذكرة الحفاظ» ۳: ۹۸۷ در شرح حال ابن شاهین متولد سال ۲۹۷ و متوفی سال ۳۸۵ در عمر ۸۸ سالگی چنین می‌فرماید:

«هو الحافظ الامام المفيد المكثر، محدث العراق، ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بغدادی، الواعظ المعروف بابن شاهین». ابوالحسن بن المهتدی بالله، دانش‌آموز ابن شاهین فرمود: که ابن شاهین به ما فرمود که من سیصد و سی تصنیف دارم. از آن جمله است: تفسیر کبیر، هزار جلد. و المسند، هزار و سیصد جزء و تاریخ صد و پنجاه جزء و زهد، صد جزء. واقعاً خیلی است، مثلاً تفسیر او سی هزار صفحه می‌شود، خدا می‌داند در تحریر آن چقدر متحمل رنج و زحمت شده است! باید دانست که جزء در آن زمان برابر بود با سی صفحه از قطع متوسط و معمولی امروز.

ابن شاهین در قیمت مداد (مرکب) هفتصد درهم پرداخت:

محمد بن عمر داؤدی قاضی فرمود: از ابن شاهین شنیدم که می‌فرمود: آنچه مرکب خریده‌ام تا امروز حساب کرده‌ام به هفتصد درهم رسیده است. ابن ابی الفوارس فرمود: هیچ کس به قدر ابن شاهین کتاب تألیف ننموده است.

منذر مروانی نحوی، لقب «المذاکرة» یافت به سبب شدت تعلق او به مذاکره در نحو:

از پیشوایان زبان عربی، کسی لقب «المذاکرة» را می‌یافت که زیاد علاقه به مذاکره و بحث در علوم عربی می‌داشت و با هریک از علماء که ملاقات می‌نمود به بحث و مذاکره می‌پرداخت. امام حافظ ابن حجر در کتاب «نزهة الألباب في الألقاب» فرمود:

المُذَاكِرَةُ: منذر بن عبدالرحمن بن معاویة بن محمد بن عبدالله بن المنذر بن عبدالرحمن بن معاویة بن هاشم بن عبدالملک اندلسی مروانی می‌باشد. او لقب المذاکرة داده شد، برای این که علاقه‌ی شدید به علم نحو داشت و خود یکی از ائمه و

پیشاهنگام علم لغت بود و هر وقت عالمی را ملاقات می نمود می گفت: می خواهی در بابی از علوم عربی بحث و مذاکره نمائیم؟ روی این اصل لقب المذاکره یافت، ابن حزم فرمود که: «المذاکره» در سال ۳۹۳ درگذشت. شاید یکی از اسباب اطلاع واسع او همین مذاکره باشد که گفته اند: کار نیک کردن از پُرکردن است.

ابونعیم اصفهانی در کوچه و راه نیز کتاب بر او می خواندند:

امام حافظ، شمس الدین ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ» در شرح حال امام حافظ، ابونعیم اصفهانی که نامش احمد بن عبدالله مورخ محدث صوفی است و به سال ۳۳۶ به دنیا آمد و به سال ۴۳۰ درگذشت نوشته است: احمد بن مردویه فرمود: در زمان ابونعیم اصفهانی از همه جا طلاب علم برای کسب علم نزد او می رفتند و در هیچ جای دنیا از او حافظتر و داناتر به اسناد حدیث نبود. حُفَاطُ دُنْیَا نَزْدَ اَوْ اِجْتِمَاعِ مِی نَمُودَنْد و هر روز نوبت یکی از آن ها بود که از صبح تا ظهر نزد او باشند و آنچه می خواهند بر او بخوانند تا صحت و یا سُقْم آنچه می خوانند به آنان بفهماند و موقعی که از محل درس بلند می شد و به خانه اش می رفت، گاه بود که در راه جزیی بر او خوانده می شد و او خسته نمی شد، گویا غذای او شنیدن حدیث و تألیف کردن در آن بود.

ابوریحان بیرونی موقعی که در حال جان کندن بود مسأله ای در میراث می آموخت:

محمد بن احمد خوارزمی، امام بلندمرتبه و دانشمند کم نظیر در علم فلک و ریاضیات و دانشمند تاریخ و ادب و جامع انواع علوم معروف به ابوریحان بیرونی متولد به سال ۳۳۶ و متوفی به سال ۴۳۰ است که نود و چهار سال عُمر کرد. همیشه کوشا در تحصیل علوم و مشغول به تألیف کتب بود. هیچ وقت قلم از دست نمی نهاد، مگر در دو روز نوروز و مهرگان (نوروز اول فرودین و مهرگان پانزدهم مهرماه) که در این دو روز هم مایحتاج زندگی از خوراک و لباس تهیه می کرد، دانشمندی فرزانه که ابتکار اعداد از طریق به کار بردن زوایای هندسی هم شکل عربی اعداد: ۱- ۲- ۳- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ۹ و هم شکل اعدادی که غربی ها گرفته اند: ۱- ۲- ۳- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ۹ از اوست. دانشمندی که با داخل کردن صفر در اعداد توانست اعداد را از شمار بیرون ببرد و با نوشتن یک و بیست و چهار صفر از راست آن که اگر کسی از اول عمر

تا آخر عمر به شمردن آن پردازد به آن نمی‌رسد، و به این طریق مردم را از اعداد یونانی نجات داد.

۱ - ۱۱ - ۱۱۱ - ۱۱۱۱ - Δ - XII - XI - X - ΔIII - ΔIII - ΔII - ΔI

از یک تا دوازده که هنوز در صفحه‌ی ساعت دیواری دیده می‌شود آن وقت همین علامت، از طلوع آفتاب تا طلوع آفتاب ۲۴ ساعت، از زوال آفتاب تا زوال آفتاب ۲۴ ساعت، از غروب آفتاب تا غروب آفتاب ۲۴ ساعت، از نصف شب تا نصف شب ۲۴ ساعت، قبلاً در کشورهای اسلامی از غروب آفتاب تا غروب آفتاب ۲۴ ساعت معمول می‌داشتند و امروزه همه جا تقریباً از زوال تا زوال معمول شده است، و کلمه‌ی بیرونی به مناسبت بیرون بخارا اطلاق شده است؛ همین دانش پرور نابغه در سالی فقط دو روز برای تهیه‌ی حوائج زندگی قلم را کنار می‌گذاشت و در غیر این دو روز قلم از دستش نمی‌افتاد، ببیند که از شوق علم در حال جان‌کندن هم از تحصیل علم فارغ ننشست.

فقیه دانشمند، ابوالحسن علی بن عیسی الؤلوالجی فرمود که: داخل شدم بر ابوریحان بیرونی در حالی که او جان می‌داد و سینه‌اش تنگ شده بود و در عمر ۷۸ سالگی بود. در چنین حالتی به من گفت: چه می‌گویی در باره‌ی جده‌هایی که جده‌های فاسده^(۱) هستند؟ یعنی میراث نمی‌برند و از طرف مادر هستند. من از روی رَحْم آوردن بر او گفتم: در چنین حالتی آیا جای بحث علمی و تحقیق مسأله‌ای در میراث است؟ فرمود: یا هذا! آیا از دنیا بروم و دانا به این مسأله باشم، بهتر از آن نیست که از دنیا بروم و این مسأله را ندانم؟ آن مسأله را اعاده نمودم و او از بر کرد و آنچه وعده کرده بود به من داد و من از نزد او بیرون رفتم؛ به کوچه رسیدم که فریاد بستگان او بلند شد و معلوم شد که به رحمت حق تعالی انتقال یافته است، اینان هستند که اسلام را در دنیا سربلند نگاه داشتند و خود را وقف علم نمودند. و علم برای ایشان، یعنی همه چیز و همه خوشی. خدا از ایشان راضی باد که بهترین سرمشق جوانان بودند.

همین امام نابغه پنج زبان را به خوبی می‌دانست: عربی، فارسی، سریانی، سنسکریت و هندی. یکصد و بیست تألیف گرانبها را از خود بر جای گذاشت. مستشرق

۱- جده‌ی فاسده: مادر پدر است که میراث نمی‌برد و از ذوی الارحام است.

سخاو در باره‌ی او گفت: بیرونی بزرگ‌ترین خردمندی است که تاریخ دیده است، مستشرق سارطون گفت: بیرونی از بزرگ‌ترین بزرگان اسلام و از بزرگ‌ترین دانشمندان جهان است^(۱).

سلیم‌رازی یا نسخه برداری می‌کرد یا درس می‌داد یا می‌خواند یا تلاوت قرآن می‌نمود:

امام علامهٔ حافظ ابن عساکر در کتاب «تبیین کذب المفتری» و تاج الدین سبکی در کتاب «طبقات الشافعیة الوسطی» در شرح حال امام سلیم رازی از پیشوایان شافعیه در عصر خود و متوفی به سال ۴۴۷ هجری مطالبی نوشته‌اند. تاج الدین سبکی نوشته است: «امام سلیم رازی بر جانبی عظیم از ورع و پرهیزگاری بود. با خود حساب وقت می‌نمود که امروز وقت خود را چگونه گذرانیده و چه طاعت و خدمتی را انجام داده است. نمی‌گذاشت هیچ لحظه‌ای از وقتش بدون فایده بگذرد، او یا نسخه‌برداری می‌کرد، یعنی کتاب می‌نوشت یا درس می‌داد و یا کتاب می‌خواند. و در نساخی به بسیاری می‌نوشت. امام حافظ ابن عساکر فرمود: شیخ ما ابوالفرج اسفرائینی به من خبر داد که روزی سلیم به خانه‌ی او آمد و برگشت. سلیم به او گفت: من در راه آمدنم چیزی از کتاب خواندم. ابوالفرج گفت: مؤمل به من خبر داد که روزی سلیم را دید که قلمش نیاز به قَط‌زدن دارد، در فاصله‌ی قَط‌زدن قلم، زبانش را به حرکت درآورد تا وقتی که قلم را قَط می‌زند زبانش را به یاد خدا مشغول دارد، برای این که هیچ لحظه نمی‌خواست بیهوده از دست بدهد، آفرین بر او چه خوب می‌دانست چگونه از وقت استفاده نماید!».

خطیب بغدادی حتی موقعی که در کوچه راه می‌رفت کتاب به دستش بود و مطالعه می‌کرد:

حافظ شمس الدین ذهبی در کتاب «تذکره الحُفَّاط» در شرح حال خطیب بغدادی مورخ بغداد و محدث بغداد که به سال ۳۹۲ به دنیا آمد و به سال ۴۶۳ جهان را به درود گفت نوشته است: خطیب بغدادی راه می‌رفت و در دستش کتابی بود که از روی آن مطالعه می‌نمود. این طریق و روش برای این است که محافظت بر وقت نماید و

۱- ن. ک به کتاب «تراث العرب العلمي في الفلك والرياضيات».

لحظه‌ای از عمرش بی‌فایده از دستش نرود. این است که موقع راه‌رفتن هم وقت را غنیمت می‌شمرد.

امام الحرمین خوراک و خوابش اضطراری بود، نه عادی:

حافظ ابن عساکر در کتاب «تبیین کذب المفتری» در شرح حال امام الحرمین، ابوالمعالی عبدالملک بن عبدالله الجؤینی النیشابوری، شافعی، فقیه اصولی، متکلم نَطَّار، متبحر در انواع علوم، شیخ امام غزالی که به سال ۴۱۹ هجری به دنیا آمد و به سال ۴۷۸ درگذشت، چنین نوشت: عبدالغافر فارسی در کتابش «سیاق نیشابور» راجع به امام الحرمین فرمود: «إمام الحرمین، فخر الإسلام، إمام الأئمة علی الاطلاق، حبر الشریعة، المجمع علی إمامته شرقاً وغرباً من لم تر العیون مثله ولا تری بعده...» از او شنیدم که در اثنای سخنش می‌گفت: خواب و خوراک من نه به حسب عادت است، نمی‌خوابم مگر وقتی که خواب بر من غالب شود، در آن موقع می‌خوابم، روز باشد یا شب. و خوراک وقتی می‌خورم که اشتهای آن داشته باشم، هر وقت باشد. یعنی با غالب شدن خواب می‌خوابم و آن هم کمتر از یک ساعت در روز و شب؛ و خوراک وقتی می‌خورم که گرسنگی بر من غالب شود و آن هم اندک و روز و شبی یک بار. و لذت او و خوشی او همه در مذاکره‌ی علم و به دست آوردن فواید علم از هر نوع بود.

امام الحرمین در سن پنجاه سالگی شاگرد یک عالم نحوی می‌شود:

و شنیدم از شیخ ابوالحسن علی بن فضال بن علی مجاشعی قیروانی نحوی که در سال ۴۶۹ نزد ما آمده بود و امام الحرمین او را نزد خود پذیرفته بود و از او پذیرایی و بزرگداشت فرموده بود. آنگاه در نزد او شروع به خواندن درس نحو کرد و دانش‌آموز او شد، بعد از این که خود در آن زمان امام الاثمه بود و عمرش به پنجاه سالگی رسیده بود. با این حال هر روز ابوالحسن را به خانه‌ی خود می‌برد و کتاب «اکسیر الذهب فی صناعة الادب» تألیف ابوالحسن را نزد او می‌خواند. ابوالحسن مجاشعی می‌گفت: من ندیده‌ام کسی را که مانند امام الحرمین عاشق علم باشد و علم را فقط به خاطر علم بخواهد. خودتان فکر کنید که این شخصیت بزرگ علمی چگونه عمر خود را وقف علم نموده است و از خوراک و خواب دست برداشته تا بتواند در علم پیش برود و شاگردان و آثاری گرانبها را از خود به یادگار بگذارد.

یعقوب نجیرمی در حال راه رفتن کتابش را مطالعه می‌کرد:

در کتاب «إنباه الرواة علی أنباه النحاة» در شرح حال محمد سعیدی بن برکات نحوی بصری مصری که به سال ۴۲۰ به دنیا آمد و به سال ۵۲۰ درگذشت، آمده است که گفت: در وقتی که کودک بودم، دیدم ابویوسف یعقوب بن خُزَّزاد نجیرمی را که در راه قراهه - در قاهره‌ی مصر - راه می‌رفت در حالی که پیرمرد گندم‌گون ریش بلند بود و دستار گردی به سر داشت و در دستش کتابی بود و او در حال راه رفتن آن کتاب را مطالعه می‌کرد. بنابراین، می‌توان دانست که تا چه اندازه در فکر قدرشناسی عُمر خود بودند و عُمر را همین وقت می‌دانسته‌اند که در حفظ آن منت‌های کوشش را داشته‌اند.

ابن عقیل و ابن الجوزی در حفظ وقت در غایت و منتهای کوشا بوده‌اند که لحظه‌ای بیهوده نگذرانند:

این دو امام جلیل‌القدر حنبلی‌مذهب در محافظت و نگهداری وقت و در شناخت ارزش زمان و گرانبهایی آن و حرص بر پُرکردن اوقات خود به کارهای شایسته و استفاده از لحظه‌های زندگی در اوج مقام علمی بودند، و به طوری قدر وقت می‌دانستند که آنچه در ذهن‌شان خطور می‌کرد، فوراً می‌نوشتند تا خاطرات خود را از دست ندهند، در این جا از سیرت این دو امام و وقت‌شناسی ایشان چند سطری می‌نویسیم.

ابن عقیل یکی از تیزهوشان بنی آدم:

امام ابوالوفا، ابن عقیل حنبلی یا علی بن عقیل بغدادی. حافظ، ابن رجب حنبلی، در ذیل کتاب «طبقات الحنابلة» در شرح حال ابن عقیل عباراتی مبسوط و ترغیب‌کننده در علم و دانش از صفحه‌ی ۱۴۲ جلد ۱ تا صفحه‌ی ۱۶۲ آورده که مُلَخَّص آن چنین است:

علامه ابن عقیل رحمته به سال ۴۳۱ به دنیا آمد و به سال ۵۱۳ هجری وفات یافت، او رحمه الله از افاضل جهان، و از تیزهوشان بنی آدم بود، بسیار تیزهوش و دریایی خروشان در علوم بود.

ابن عقیل هیچ ساعتی از عمر خود را ضایع نمی‌کرد:

او خودش می‌گفت: برای من روا نیست که ساعتی از عمرم را ضایع بسازم، حتی وقتی که زبانم از مذاکره و مناظره باز ماند، فکر خودم را در حالی که دراز کشیده‌ام و آسوده هستم به کار می‌گیرم، و از جای خود بر نمی‌خیزم، مگر در حالی که خاطره‌ای در ذهنم خطور کرده و بخواهم آن را به رشته‌ی تحریر درآورم، و من در سن هشتاد سالگی می‌بینم که حرصم بر علم از ایامی که جوان و بیست ساله بودم بیشتر است.

اختیار ابن عقیل و ترجیح دادن کاک آب گرفته بر نان برای استفاده از وقت:

ابن عقیل می‌فرمود: منت‌های کوشش‌م را به کار می‌برم تا وقت خوراک را اندک نمایم تا جایی که کاک‌تر شده و آن را با آب فرو بردن بر نان ترجیح می‌دهم، به خاطر تفاوتی که میان خوردن نان و دندان زدن به آن است و فرو بردن کاک به آب که حاجت به دندان زدن ندارد، این کار را برای به دست آوردن وقتی که در مطالعه‌ی کتاب و یا نوشتن خاطره‌ای به کار برم انجام می‌دادم، و گرمی‌ترین تحصیل نزد عاقلان به اتفاق علماء همان وقت است، و همین وقت است که غنیمتی است برای به دست آوردن فرصت. برای این که تکالیف زندگی بسیار است و زمان خیلی زودگذر.

شیخ ابن الجوزی فرمود: امام ابن عقیل همیشه مشغول تحصیل علم بود و خاطره‌های خوب و ارزنده‌ی آن دانشمند و بحث و جستجوی او در باره‌ی مسایل پیچیده و دقیق است. او کتابش را که به نام «الفنون» موسوم ساخت، محلی برای خاطرات و پیشامدهایش قرار داد.

تنوع علوم ابن عقیل و تنوع تصنیفات او:

او دارای تألیفات بسیار در انواع علوم است و تألیفات او به بیست عنوان می‌رسد، بزرگ‌ترین تألیفات او کتاب «الفنون» است که کتاب بسیار بزرگی است و در آن فایده‌های بسیار است. «الفنون» در موضوعات وعظ، تفسیر قرآن، فقه، اصول فقه، اصول دین، نحو، دستور زبان، شعر، تاریخ و حکایات است. و در همین کتاب بحث و مناظره و مجالس و همنشینی‌هایی که برایش پیش آمده و خاطره‌ها و نتیجه‌های فکر و تجارب خود را آورده است.

گفته‌اند: کتاب «الفنون» او هشتصد جلد بوده و آن یکی از کتاب‌هایش بوده

است:

حافظ ذهبی فرموده است که در دنیا بزرگتر از این کتاب نبوده است، او می‌گوید: کسی که بعد از جلد چهارصدم دیده است به من خبر داد که ابن رجب حنبلی گفته است: بعضی گفته‌اند: «الفنون» هشتصد مجلد بوده است. انتهی: سخن ذهبی به پایان رسید. بنده‌ی داعی فکر می‌کنم - والله اعلم - هشتصد جلد مانند هزار جزء ابن شاهین باشد که هر جلدی سی صفحه بوده است و یک جلد به نام الفنون که به چاپ رسیده آن همه موضوع و معلومات ندارد، و تاج الدین سبکی که در علم حدیث از شاگردان حافظ ذهبی است. می‌گوید: شمس الدین ذهبی با آن که استاد ماست، اما عادت دارد، هرکسی که حنبلی است او را بزرگ جلوه می‌دهد و با آب و تاب از او تعریف می‌کند، هرچند فردی کوچک باشد، و در شرح علماء بزرگ مذهب شافعی سهل‌انگاری می‌کند. این بود کلام علامه تاج الدین سبکی رحمته در کتاب «طبقات الشافعية الكبرى».

بهترین چیزی که صرف وقت و نزدیک شدن به خدا در آن حاصل می‌شود طلب علم است:

ابن عقیل رحمته در مقدمه‌ی کتاب الفنون که به چاپ رسیده گفته است: «بعد از حمد خدا و درود بر رسول الله صلی الله علیه و آله بهترین چیزی که وقت صرف آن می‌شود و انسان به آن مشغول می‌گردد و به وسیله‌ی آن خود را به خدای عزوجل نزدیک می‌سازد طلب علم است که انسان را از تاریکی جهل و نادانی بیرون می‌آورد و به نور شریعت اسلام می‌رساند، و من همیشه خود را به همین مشغول ساختم و وقت خود را صرف آن نمودم، من همیشه آنچه را که از گفتار علماء استفاده می‌کنم و آنچه از درون کتاب‌ها بیرون می‌آورم و آنچه به ذهنم می‌سپارم می‌نویسم، و آن‌ها را از بحث و مناظره با علماء و از اقتباس از تألیفات دانشمندان و از همنشینی با بزرگان به دست می‌آورم، به طمع این که قسمتی از فضل و بزرگی‌شان در دلم جای بگیرد و مرا از جهل دور سازد و تا شاید به مقامی برسم که بزرگان پیش از من به آن مقام رسیده‌اند. و اگر آن نوشتن‌ها و به خاطر سپردن‌ها فایده‌ای نداشته باشد، مگر پاک کردن دل از حماقت‌های نفسانی که بیشتر اوقات عوام با آن‌ها می‌گذرد، باز هم کفایت است. و خدا راهنمای راه راست است و او مرا کفایت می‌کند و چه خوب کفایت‌کننده‌ای است، خدای تبارک و تعالی. انتهی: سخن ابن عقیل به پایان رسید.

ابن عقیل موقع وفاتش می‌گوید: مرا به حال خود بگذارید تا خوش باشم بِلِقَاءِ اللَّهِ: ابن الجوزی فرمود: موقعی که هنگام وفات ابوالوفاء ابن عقیل رسید و حالت جان دادن به او دست داد، زنان گریان شدند، اما او گفت: بگذارید خوش وقت باشم به ملاقات خدایی که پنجاه سال از طرف او توقیع و امضاء می‌نمودم، یعنی پنجاه سالی که فتاوی را امضاء می‌نمود، او فکر می‌کرد که امضاء کردنش زیر فتوی و بیان احکام شریعت به نمایندگی از طرف خداست. ابن القیم رحمته کتابی دارد به نام «إعلام الموقعین عن رب العالمین» با خبر ساختن امضاءکنندگان از طرف پروردگار جهانیان، یعنی باید کمال احتیاط را به کار ببرند. ابن الجوزی در اینجا چنانکه ذکر شد، چقدر تعریف و تمجید از ابوالوفا ابن عقیل نموده است و خیلی هم کار به جایی کرده است. امام ابوالوفاء ابن عقیل بعد از خودش چیزی به میراث نگذاشت، مگر کتاب‌هایش و لباس بدنش که کفایت تجهیز او از غسل و کفن و دفن و پرداخت بدهی او نمود.

بنابراین، خواننده‌ی گرامی، بین حفظ خاطر و نگهداری وقت و غنیمت‌شمردن آن چگونه اثر نمود و چگونه ثمربخش شد که کتابی مثل الفنون هشت صد مجلد و کتاب‌های دیگری که بعضی از آن‌ها ده مجلد است، بعد از او به یادگار بماند و همه دست خط یک نفر باشد، خدایش بیامرزد که در حفظ وقت و غنیمت‌شمردن عُمر در راه علم و خیر و شایسته کاری سرمشقی برای دیگران بود.

اندک اندک بسیار شود و دریا از قطره‌های جمع‌شده پدید آمده است: قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود:

چه راست و زیباست گفته‌ی بهاء الدین ابن النُّحَاسِ حلیبی نحوی که نام او محمد بن ابراهیم است و به سال ۶۹۸ درگذشت و گفتار او این معنی را می‌رساند که از جمع اندک با اندک و مداومت بر آن است که بسیار به دست می‌آید و از جمع‌شدن قطره‌های باران است که سیل و دریا‌های عظیم پیدا می‌شود، امام جلال الدین سیوطی رحمته در کتاب «بغیة الوعاة» که در باره‌ی شرح حال نُحَاة، یعنی علمای نحو تألیف نموده آورده است که بهاء الدین ابن النُّحَاسِ فرمود:

اليوم شيءٌ وغداً مثله
من نُخِبَ العلمُ التي تُلْتَقَطُ
يحصّل المرءٌ بها حكمةً
وإنما السيلُ اجتماعُ النُّقْطِ

امروز چیزی و فردا نیز همانند آن چیز از برگزیده‌های علمی که بر گرفته می‌شود، شخص از جمع آن‌ها حکمتی به دست می‌آورد، و در حقیقت سیل از اجتماع قطره‌های باران جاری شده است.

یعنی با حفظ وقت و جمع انواع علم و حکمت، معلومات بسیار حاصل می‌شود، چنانکه از قطره‌های باران سیل به راه می‌افتد.

تألیفات ابن جوزی به سبب نگهداری وقت از پانصد تألیف گذشت:

امام ابوالفرج بن جوزی، عبدالرحمن بن علی حنبلی بغدادی، به سال ۵۰۸ هجری به دنیا آمد و به سال ۵۹۷ درگذشت و تألیفات او از پانصد کتاب بیشتر بود.

لزوم دانستن ارزش وقت و پُرکردن آن به بهتر و بهتر:

قسمتی از وقت او را به شما نشان می‌دهیم تا بدانید چگونه قدر وقت را می‌دانست، اگر وقتی مهمانانی نزد او بودند یا اشخاصی بیکار به حضورش می‌آمدند، می‌دانست چه کاری کند که هم آنان را راضی نگه دارد و هم وقت خود را ضایع نکند، ببینید خودش در این باره در کتابش «صید الخاطر» چه می‌گوید:

و شایسته است که انسان ارزش زمانش و قدر وقتش را بداند و هیچ لحظه‌ای از وقتش در غیر طاعت خدای متعال به کار نبرد، و همیشه هر کاری که بهتر و شایسته‌تر است مقدم بدارد و هر گفتاری که مفیدتر است به جلو بیندازد، و نیت و قصدش در خیر باشد، بدون سستی و به طوری که بدن از آن عاجز نماند، چنانکه در حدیث شریف است: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَعَمَلُ الْمُنَافِقِ خَيْرٌ مِنْ نِيَّتِهِ». [رواه الحفاظ ابن حجر الهیثمی و نسبه الی الترمذی فی کتابه «الفتاوی الحدیثیه»]. بسیاری از پیشینیان می‌کوشند تا هیچ لحظه‌ای ضایع نسازند، چنانکه از عامر بن عبد قیس نقل کرده‌اند: - عامر بن عبد قیس یکی از تابعین زاهد و عبادتکار بود - وقتی کسی به او گفت: با من سخن بگوی. عامر گفت: آفتاب را از حرکت باز دار؛ یعنی همانگونه که آفتاب از حرکت نمی‌ایستد، من هم به وظیفه‌ی خود مشغولم و وقت صحبت بی‌فایده کردن را ندارم.

بیشتر مردم اوقات خود را بیهوده تلف می‌کنند:

ابن الجوزی فرمود: عموم خلایق را دیدم که دفع الوقت عجیبی دارند، اگر شب دراز بود صرف در گفت و گویی می‌کنند که بی‌فایده است یا خود را مشغول کتابی می‌کنند که در باره‌ی غزل است و شب‌نشینی: فلان دختر زیباروی با عاشقش چه

گفت و گویی نمود. و فلان ثروتمند چه نوع شب‌نشینی دارد، و بدین صورت وقت را تلف می‌کنند و عمر را به هیچ به باد می‌دهند، و اگر روز دراز بود آن را به خوابیدن به سر می‌برند یا در کنار دجله یا در بازار. - ابن الجوزی در بغداد زندگی می‌کرد، او مردم را شباهت می‌داد به کسانی که در کشتی نشسته و باهم صحبت می‌کنند و خبری از حرکت کشتی و نزدیکی مقصد ندارند. و گفته است: افرادی نادر را دیدم که فهم زندگی کرده‌اند و در صدد تهیه‌ی توشه‌ی سفر و آمادگی برای انتقال از دنیا و روانه‌شدن به سوی آخرت دارند. بنابراین، الله الله: از خدا بترسید در حفظ عمر و البدارُ البدارُ: بشتابید بشتابید برای رسیدن به مقصود پیش از فوت وقت و از دست‌رفتن مقصود. و با زمان هم‌چشمی کنید، یعنی همان گونه که زمان بی‌رحمانه به سرعت می‌گذرد، به سرعت در به دست آوردن رضای خدای تعالی بکوشید.

ابن الجوزی از صحبت افراد بیکار پناه به خدا می‌برد:

و پناه می‌برم به خدا از صحبت مردم بیکار. بسیاری از مردم را دیدم که از روی عادت کارهایی می‌کنند از قبیل دید و بازدید زیاد و آن را خدمت می‌دانند، و وقتی که جایی رفتند طول می‌دهند به نشستن و بازگو کردن صحبت‌های مردم و گفت و گوهای بی‌معنا و بیهوده و در اثنای سخن به غیبت مردم پرداختن. و امروزه بسیاری از مردم این روش را دنبال می‌کنند، و شاید هم کسی که نزد او می‌روند این روش را دوست دارد و شوق داشته باشد که مردم نزد او بروند و پشت سر این و آن حرف بزنند و از تنهایی ناراضی باشد. و مخصوصاً روزهای که در آن‌ها به یکدیگر تبریک می‌گویند، مانند ایام عید و عروسی؛ می‌بینید که آن مردم نزد همدیگر می‌روند و اکتفا نمی‌کنند به سلام و تبریک گفتن، بلکه از هر دری صحبتی بیهوده به میان می‌آورند و وقت و عمر خود را تباه می‌سازند.

ابن الجوزی در چنان اوقاتی کارهایی می‌کرد که هم زایران را راضی نگه دارد و هم وقت خود را حفظ کند:

موقعی که دیدم زمان و وقت گرانبهاترین چیزی است که انسان باید آن را به کارهای خیر اختصاص دهد، صحبت با آنان برایم خوشایند نبود و میان دو کار قرار گرفته بودم: اگر رفتارشان را انکار نمایم، نگرانی و دشمنی پیش می‌آمد، به سبب بریدن مألوف و عادت‌شان. و اگر با آنان بسازم، وقتم ضایع خواهد شد، روی این اصل تا آن جا که می‌توانستم از ملاقات‌شان عذرخواهی می‌نمودم تا مرا معذور دارند و نیایند و

وقتم را ضایع نکنند، و موقعی که می‌دانستم نمی‌توانم آنان را نپذیرم، سخن را کوتاه می‌کردم تا هرچه زودتر از آنان جدا شوم و به کار خود بپردازم، پس از آن کارهایی را آماده ساختم که مانع گفت و گو نمی‌شود تا آن کارها را در وقت ملاقات‌شان انجام بدهم و وقتم بیهوده نگذرد. بنابراین، کارهایی مثل چیدن کاغذ، قطردن قلم و بسته‌بندی دفترها را می‌گذاشتم برای اوقات ملاقات‌شان، برای این که این کارها نیازی به فکر و حضور قلب ندارد، و همین کارها را در وقت آمدن‌شان انجام می‌دادم تا چیزی از وقتم ضایع نشود.

ارزش و گران‌بهایی وقت را افراد موفق می‌دانند:

و به چشم خود می‌دیدم مردمی را که معنی زندگی نمی‌دانند؛ از آن جمله هستند کسانی که خدا آنان را ثروتمند ساخته و حاجتی به کسب و کار ندارند؛ اینان بیشتر اوقات روز در بازار می‌نشینند برای نظرکردن به مردم؛ و چه بسیار بود آفت و منکری که از نظرشان می‌گذشت، و از آن جمله مردمی که خلوت داشتند تا با دوستان‌شان بازی بیهوده کنند؛ و از آن جمله مردمی هستند که زمان را به حکایات پیشامدهای سلاطین و صحبت‌گرانی و ارزانی می‌گذرانند. از این رو دانستم که خدای عزوجل بر ارزش وقت و گران‌بهایی عمر آگاه نمی‌سازد، مگر بندگان را که توفیق قدرشناسی وقت و غنیمت شمردن عمر را به ایشان عطا فرموده است، چنانکه در آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی فصلت فرمود: ﴿وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ [فصلت: ۳۵]. «و اما جز کسانی که شکیبیا باشند آن را نپذیرند». از خدای عزوجل خواهانیم که ارزش اوقات عمر را به ما بفهماند و ما را برای غنیمت شمردن عمر و پرداختن به کارهایی که در دنیا و آخرت به رضای او باشد موفق فرماید.

محافظت سلف بر وقت و خودداری از ضایع کردن آن:

پیشینیان وقت را خیلی گرامی می‌داشتند و پرهیز می‌کردند از این که وقت‌شان ضایع شود، فضیل بن عیاض فرمود: من می‌شناسم کسی را که سخن خود را از این جمعه تا جمعه‌ی دیگر می‌شمرد، یعنی آنان وقت خود را به تدریس علوم و تألیف کتب و قرائت قرآن و صلوات بر رسول و آل اطهار و صحب اخیارش صرف می‌کردند و وقتی برای سخن بی‌فایده نداشتند و برای زیاد حرف زدن فارغ نبودند، مردمی از عوام بر یکی از پیشینیان داخل شدند و گفتند: شاید ما تو را مشغول ساختیم و تو را از کارت

باز داشتیم. گفت: راستش به شما می‌گویم: مشغول قرائت قرآن بودم و به خاطر شما از قرائت دست کشیدم. و مردی عبادتکار نزد سرّی سقطی آمد و دید گروهی از مردم نزد او نشسته‌اند، گفت: محلی شده‌ای برای نشستن بیکاران! این را گفت و رفت و نشست. وقتی شخصی از آمدن دیگران به نزد خود خوشش بیاید، کسانی که نزد او آمده‌اند به نشستن نزد او طول می‌دهند و در این نشستن طولانی از غیبت و پشت سرگویی مردم به سلامت نمی‌ماند. جماعتی نزد معروف کرخی آمدند و به مدت طولانی نشستند؛ معروف گفت: فرشته‌ای که آفتاب را می‌راند از گرداندن آفتاب باز نمی‌ماند، چه وقت می‌خواهید بلند شوید و بروید؟ یعنی وقت به سرعت درگذر است و نمی‌توانم وقت خود را با شما در سخن بی‌فایده ضایع سازم، بروید و مرا رها کنید تا به کار خود برسم.

نمونه‌هایی عالی از محافظت پیشینیان بر وقت‌شان:

جماعتی از سلف آن قدر به وقت خود اهمیت می‌دادند که نمی‌گذاشتند لحظه‌ای از وقت‌شان بی‌فایده بگذرد، داود طایی، یکی از صالحان، ریزه‌های نان را بر زبان می‌نهاد و با آب آن را فرو می‌برد و می‌گفت: میان جویدن نان و با آب خوردن ریزه‌ی نان قرائت پنجاه آیه از قرآن است. اینان با حفظ وقت و انجام دادن کارهای ثمربخش، هم وقت خود را حفظ می‌کردند و هم طاعت خود را بیشتر می‌نمودند و هم به کارهای خیر عمومی بهتر می‌رسیدند و هم تندرستی خود را حفظ می‌نمودند، برای این که صحت در کم‌خوری و همه نوع امراض در پرخوری است.

عثمان با قلاوی هیچ وقت زبانش از یاد خدا نمی‌ایستاد؛ همیشه زبانش به یاد خدا بود و می‌گفت: وقت خوراک خوردن، روح می‌خواهد بیرون آید به سبب مشغول شدن به خوراک و بازماندن از یاد خدا. و یکی از صالحان به دوستانش می‌گفت: وقتی که از نزد من بیرون رفتید از هم جدا شوید، برای این که از هم که جدا شدید، ممکن است قرآن بخوانید یا به یاد خدا مشغول شوید، اما اگر باهم باشید به سخن گفتن با همدیگر مشغول می‌شوید. و بدانید که زمان و وقت، گرامی‌تر از آن است که بیهوده تلف شود، برای این که در جامع ترمذی: ۵: ۵۱۱ در باب دعوات، و در مستدرک حاکم ۱: ۵۰۱ در باب دعاء، از جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ، عُرِسَتْ لَهُ نَحْلَةٌ فِي الْجَنَّةِ» «کسی که گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ

العَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ، درخت خرما برای او در بهشت کاشته می‌شود». یعنی با هر بار گفتن این کلمه درختی در بهشت برایش کاشته می‌شود. ترمذی در باره‌ی این حدیث فرمود: «حدیث حسن غریب» و حاکم گفت: «صحیح علی شرط مسلم» حدیث در جامع ترمذی و مستدرک حاکم است. بنابراین، گفته‌ی ابن الجوزی که می‌گوید: «فی الصحیح»، درست نیست، برای این که کلمه‌ی فی الصحیح به گمان می‌آورد که در بخاری و یا در مسلم است و این درست نیست. ابن الجوزی کتابی در موضوعات دارد، بسیاری از احادیث که در بخاری یا مسلم است، می‌گوید که موضوع است. و این خلط و خبط او در اثر این است که هر کتابی که می‌نوشت مراجعه نمی‌نمود و مشغول کتابی دیگر می‌شد. و در کتاب «صید الخاطر» خیلی خودستایی دارد و نسبت به ابوالوفاء ابن عقیل مطالبی می‌نویسد و نسبت به امام الحرمین و امام غزالی زبان‌درازی می‌نماید؛ آن هم بنا حق و عجیب این که با اعتراضش بر امام غزالی ناگزیر شده از این که کتاب عظیم «احیاء علوم الدین» امام غزالی را مختصر نماید و نامش بگذارد: «منهاج القاصدین». و نسبت به متنبی و ابومسلم خراسانی، قصدش این است که هیچ کدام مثل خودش نیستند. و این ادعا از شخصی مثل او خیلی بی‌جاست.

الحاصل: انسان چقدر ساعت‌ها که بی‌فایده از دست می‌دهد در حالی که می‌توانست در همان ساعت‌ها ثواب‌های بسیار به دست آورد، و زندگی و روزهای آن مانند کشتزار است، باید در آن همه تخم نیکی بکارد. آیا با این حال درست است که سستی نماید یا از کِشت دست بردارد؟

بیان آنچه بر قدرشناسی زمان و اغتنام فرصت کمک می‌کند:

چیزی که به غنیمت‌شمردن فرصت و قدردانی از وقت کمک می‌کند، تنهایی و عزلت از خلق است تا آنجا که ممکن باشد، و با مردم اکتفا کردن بر سلام و علیک و کار ضروری با کسانی که ملاقات می‌شوند و کم خوراکی، برای این که پرخوری باعث خواب زیاد و ضایع کردن شب می‌شود. و هرکس در رفتار و سیرت صالحان نظری بیفکند و ایمان به جزاء داشته باشد، این مسأله را که یاد کردیم برای او روشن می‌شود.

بلندهمتی دانشمندان پیشین و برتری تألیفات‌شان:

دانشمندان پیشین بسیار بلندهمت بودند، و همت بلندشان از تألیفاتشان پیداست و همین تألیفاتشان خلاصه و نتیجه‌ی عمرهای ایشان است، افسوس که بیشتر تصنیفاتشان که بسیار مفصل بود از بین رفته است. و علتش این است که دانشجویان، بلندهمتی را از دست دادند و در صد کتاب‌های مختصر شدند، و شوق فراگیری و حفظ کتاب‌های بزرگ را نداشتند. این است که کتاب‌های بزرگ نوشته نشد و از بین رفت.

بنابراین، راه موفقیت دانشجویان طالب کمال این است که بر کتاب‌های مفصل آن دانشمندان آگاهی بیابند و بسیاری از آن‌ها را مطالعه نمایند، برای این که مطالعه‌ی کتاب‌هایشان روح بلندپروازی را در او می‌دمد، و تصمیم او را بر جدیت تقویت می‌نماید و هیچ کتابی خالی از فایده نیست.

و پناه می‌بریم به خدا از رفتار طلاب علم در زمان ما، برای این که در میان آنان نه بلندهمتی است که مبتدیان به او اقتداء کنند و نه پرهیزگاری است که طلاب به او نظر کنند و راه تقوی و صلاح را در پیش بگیرند. بنابراین، ای دانشجویان طالب اطلاع واسع و تحقیق علم، بر شما لازم است مطالعه‌ی بسیار کتاب‌های دانشمندان پیشین و دیدن تصنیفاتشان و بررسی سیرت و رفتارشان و این که چگونه خود را وقف علم نمودند و چگونه سرآمد علمای جهان شدند و چگونه آثاری از خود به یادگار گذاشتند که هزار سال از آن گذشته و هنوز در آسمان علم می‌درخشد!

حرص ابن الجوزی بر علم و شدت علاقه‌اش به کتاب:

من خبر می‌دهم از حال خودم. از مطالعه‌ی کتاب سیر نمی‌شوم، و هرگاه کتابی دیدم که پیشتر از آن ندیده بودم، مثل این است که گنجی یافته‌ام. در فهرست کتاب‌های وقف‌شده در مدرسه‌ی نظامیه نام دانشگاه‌هایی است که خواجه نظام الملک در بغداد و نیشابور و جاهای دیگر ساخته است - و نظر کردم در فهرست کتاب‌های ابوحنیفه و کتاب‌های حُمَیدی و کتاب‌های محمد بن فُتُوح اندلسی بغدادی، رفیق ابن حزم، و کتاب‌های شیخ ما عبدالوهاب انماطی و کتاب‌های ابن ناصر و کتاب‌های ابی محمد حَسَّاب که حمل چند شتر بود و غیر آن‌ها از هر کتابی که به دست می‌آوردم، مقصودش این است که فهرست آن کتابخانه‌ها را دیدم و کتاب‌های آن‌ها را مطالعه نمودم و خواندم، در حقیقت شش صد هزار جلد کتاب خواندن خود کرامات است، اگر مقصود دیدن مطالب آن‌ها باشد صعوبتی ندارد، اما خواندن آن کتاب‌ها از اول تا به آخر

خیلی دشوار است، و خودش هم می‌فرماید: اگر بگویم بیست هزار جلد را مطالعه کرده‌ام باز هم مطالعه‌ام بیشتر از آن است و هنوز هم در جست و جوی کتابی هستم که بخوانم، پس معلوم شد که شش صد هزار نبوده و فقط فهرست و مطالب آن‌ها را ملاحظه فرموده است.

و با نظرکردن در آن کتاب‌ها این استفاده را نمودم که بر سیرت مؤلفین آن کتاب‌ها و اندازه‌ی همت‌شان و حفظ‌شان و عبادات و علوم غریب آنان و غریب علوم‌شان وقوف یافتیم، به طوری که اگر آن کتاب‌ها را مطالعه نمی‌نمودم آن استفاده‌ها را نمی‌بردم. و از این رو بود که مردم را در بی‌سوادی خوار می‌دیدم و همت طلاب را حقیر می‌شمردم، و همه‌ی ستایش‌ها برای خداست.

هر نفسی یک کتابخانه است؛ بپرهیز از این که کتابخانه‌ات خالی از کتاب باشد:

ابن جوزی رحمته الله در کتابی که برای نصیحت فرزندش نوشته و نام آن را «لفتة الکتب فی نصیحة الولد» گذاشته است، فرزند خود را نصیحت فرموده که وقت خود را حفظ کند. عبارت کتابش به این معنی است:

«و بدان ای پسر عزیزم که روزها قسمت می‌شوند به ساعت‌ها و ساعت‌ها قسمت می‌شوند به نَفَس‌ها و هر نفسی حکم کتابخانه‌ای دارد. بنابراین، بپرهیز از این که نَفَسی به هیچ بگذرد و روز قیامت کتابخانه‌ات را خالی از کتاب بیابی و باعث ندامت و پشیمانی‌ات شود.

و بنگر به هر ساعتی از ساعت‌های عمرت که بر چه چیزی مصرف می‌شود. بنابراین، در هر ساعتی، گرمی‌ترین چیز را در آن به ودیعت بسپار. و اهمال نکن که در فکر آن نباشی، و انجام‌دادن بهترین و زیباترین و خوب‌ترین کار را عادت خودت قرار بده. و به سوی صندوق قبرت چیزی را بفرست که روز رسیدن به آن تو را شادمان گرداند».

ابن الجوزی در هر روز و شبی ۴ کراس یعنی ۱۶ برگ یعنی ۳۳ صفحه می‌نوشت:

حافظ ابن رجب حنبلی در کتاب «الصلة» که دنباله‌ی کتاب «طبقات الحنابلة» است، در شرح حال ابن الجوزی چنین نوشت: ابن الجوزی در هر فنی از فنون علم تألیفی دارد، و موقعی که از ابن الجوزی راجع به عدد تألیفاتش پرسیده شد، فرمود: سیصد و چهل تألیف. از آن جمله تألیفی است که بیست مجلد است. و تألیفی است که

چهار کراس، یعنی ۳۲ صفحه است، و موفق عبداللطیف فرمود: ابن جوزی از زمان و وقتش هیچ لحظه‌ای را ضایع نمی‌کرد، هر روزی چهار کراس، یعنی ۳۲ صفحه می‌نوشت؛ و هر سالی از این نوشتن چهار کراس مداوم، پنجاه مجلد یا شصت مجلد به دست می‌آورد.

ابن جوزی به سبب حفظ وقت به دست خود دو هزار جلد نوشت:

ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ» و ابن رجب در کتاب «ذیل طبقات الحنابلة» نوشتند که ابوالمظفر، پسر دختر ابن جوزی، گفت: که از پدرِ مادرم شنیدم که روی منبر مسجد می‌فرمود و آن هم در اواخر عمرش که: من به همین دو انگشتم دو هزار جلد نوشته‌ام. ابن الوردی در کتاب «تمه المختصر فی أخبار البشر» نوشته است: گفته شده که کراس‌هایی را که ابوالفرج، ابن جوزی نوشته بود جمع کردند و مدت عمرش را هم حساب کردند. آن وقت نوشته‌ها را بر مدت عمرش تقسیم کردند، دیدند هر روزی ۹ کراس، یعنی هر روزی ۳۶ ورق برابر با ۷۲ صفحه نوشته است.

ابن جوزی وصیت کرد که با آنچه از قطزدن قلم‌ها جمع کرده است، آب غسل او را گرم کنند:

قُمی در کتاب «الکُنْی والألقاب» نقل نموده است که تراشیده‌های قطزدن قلم‌هایی که ابن جوزی با آن‌ها حدیث می‌نوشت؛ جمع‌آوری شد و بنا به وصیت ابن جوزی آب غسل او را بعد از وفاتش با آن‌ها گرم کردند، کفایت کرد و زیاد هم شد. استاد عبدالحمید علوجی کتابی به نام «مؤلفات ابن جوزی» تألیف نموده و وزارت فرهنگ و ارشاد عراق آن را در سال ۱۳۸۵ هجری قمری در بغداد به چاپ رسانید. او نام مؤلفات ابن جوزی را شمرد و به ۵۱۹ کتاب رسید، از کتاب‌های ده جلدی تا کتاب چند صفحه‌ای و باز هم نام کتاب‌هایی از او فوت شد.

ابن تیمیه گفت: تألیفات ابن جوزی بیش از هزار تألیف است:

ابن تیمیه در صفحه‌ی ۴ از مقدمه‌اش نقل نمود که حافظ ابن رجب حنبلی در کتاب «ذیل طبقات الحنابلة» نقل نمود که امام ابن تیمیه در کتاب «الأجوبة المصرية» فرمود که: شیخ ابوالفرج، ابن جوزی کتاب‌های بسیاری را تصنیف نمود و من آن‌ها را شمردم و دیدم بیش از هزار تصنیف است. این عبارت که ابن تیمیه در مقدمه از ابن

رجب حنبلی نقل نمود، عبارت درستی نیست، برای این که ابن تیمیه قبل از ابن رجب بوده و این عبارت تصحیح می‌خواهد.

نشناخته‌ام کسی را که به قدر ابن الجوزی تألیف داشته باشد:

حافظ ذهبی در کتابش «تذکره الحفاظ» بعد از این که قسمتی از تألیفات ابن الجوزی را نام برده است فرموده است: ندانسته‌ام که هیچ یک از علماء به قدر ابن الجوزی کتاب را تألیف کرده باشد، آنگاه از موفق عبداللطیف نقل نمود که ابن الجوزی چیزی از وقتش را ضایع نمی‌کرد و هر روزی چهار کراس یعنی ۳۲ صفحه می‌نوشت. با وجود مشغولیت تدریس و فتوا برای پرسندگان و مشارکت در هر علم. به نظر این داعی امام حافظ جلال الدین سیوطی بیش از امام ابن الجوزی کتاب نوشته است، برای این که بیش از هزار و صد تألیف دارد و همه مقبول اهل علم و مفید است، خدای متعال همگی آن علمای کرام را به رحمتش شاد فرماید.

عبدالغنی مقدسی و محافظت بر اوقانش و تنظیم آن‌ها

در کتاب تذکره الحفاظ ذهبی در شرح حال حافظ عبدالغنی مقدسی متولد سال ۵۴۱ و متوفی سال ۶۰۰ هجری قمری رحمته الله چنین آمده است: امام محدث اسلام تقی الدین ابومحمد عبدالغنی بن عبدالواحد مقدسی جماعیلی دمشقی صالحی حنبلی که دارای تألیفات است به روایت از ابی طاهر سلفی شافعی هزار جزء نوشت. و نوشته‌هایش از بسیاری به وصف نمی‌آید و تا روزی که از جهان رفت مشغول نسخه‌برداری از کتب و مشغول تألیف و تدریس حدیث و عبادت خدای متعال بود. دانش‌آموز او ضیاء مقدسی گفت: هیچ قسمت از وقت خود را ضایع نمی‌کرد، نماز صبح می‌خواند و پس از آن قرآن را تعلیم می‌داد و بعضی اوقات به تعلیم حدیث می‌پرداخت، پس از آن برمی‌خواست و سیصد رکعت نماز می‌خواند و در هر دو رکعت فاتحه و قل أعوذ برب الفلق و فاتحه و قل أعوذ برب الناس می‌خواند تا قبل از اذان ظهر. اندکی می‌خوابید و دوباره مشغول به درس حدیث و یا نسخه‌برداری می‌شد تا مغرب - که نماز عصر میان درس حدیث و نسخه‌برداری می‌خواند - اگر روزه بود افطار می‌نمود و نماز مغرب می‌خواند و میان دو نماز مغرب و عشاء مشغول بود. نماز عشاء می‌خواند و می‌خوابید تا نصف شب یا بعد از آن. دوباره وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند، بار دیگر وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند تا نزدیک فجر.

و بعضی اوقات میان نصف شب تا فجر هفت بار وضو می‌گرفت و می‌گفت: نماز به دلم خوش است، مادامی که اعضای وضویم تر است. آن وقت اندکی می‌خوابید تا اذان فجر. و همیشه این عادتش بود، او بعد از خود بیش از چهل کتاب از تصنیف خود به یادگار گذارد. کتاب‌هایی گرانبها و پر از مطالب سودمند، کسی که بخواهد شرح حال مفصل او را بخواند، به کتاب «ذیل طبقات الحنابلة» تألیف ابن رجب صفحه و جزء - ۲/۵ - تا ۳۴ مراجعه کند.

کسی که در علوم متعدد معروف به امام است:

محمد بن عمر، فخر الدین رازی، علامه‌ی متبحر در فنون متعدد خصوصاً در اصول فقه و تفسیر و علم کلام و طب. تأسف می‌خورد بر وقتی که صرف خوراک خوردن می‌نمود.

او به سال ۵۴۳ به دنیا آمد و به سال ۶۰۶ هجری رحلت فرمود، افرادی مثل علامه‌ی محقق، سعدالدین تفتازانی، هرگاه قولی را از قول این بزرگوار نقل می‌نماید، می‌فرماید: «قاله الإمام قدس الله سره». ایشان از جمله افرادی هستند که در تمام ساعات شبانه روز یک ساعت کامل نخوابیده‌اند و در دل شب هر مسأله‌ی مشکلی را که حل می‌نمود می‌فرمود:

کجا هستند ابناء ملوک از این لذتی که ما داریم! یعنی شاهزادگان و ثروتمندان لذت‌شان لذت جسمی است که زودگذر است؛ وقت را می‌گذرانند و عمر را ضایع می‌سازد و هیچ دستشان نمی‌گیرد مگر پساخیزگناهان، در حالی که لذت ما لذت معنوی است، می‌ماند و در بطون کتب جاویدان می‌گردد و ثواب آن نزد پروردگار جهانیان برقرار است. تفسیر او «مفاتیح الغیب» از تفسیرهای کم‌نظیر است و کتاب‌های ایشان در اصول، معروف خاص و عام است، با این که در عمر ۶۳ سالگی درگذشت، بیش از دویست تألیف محققانه دارد که تدریس و مطالعه‌ی آن همیشه متداول است، در شرح زندگی‌شان کتاب مخصوص تألیف شده است، او می‌فرمود: والله من افسوس می‌خورم از وقتی که به سبب خوراک خوردن از مشغول شدن به علم باز می‌مانم. او از نوشتن اقوال متعدد و بیان ضعیف و قوی آن‌ها باز متأسف بود و می‌خواست شخص عالم چیزهایی بنویسد که چکیده‌ی تحقق باشد و نیازی به نقل اقوال نداشته باشد، در حالی که تحقیق مستلزم بررسی اقوال علماست. او از بی‌وفایی

دنیا و دست به دست شدن مقام و منصبها درس عبرتی می‌دانست تا هر دانشمند آخرت را وجهه‌ی همت خود قرار دهد، و کاری کند که نامش به نیکی جاویدان بماند و مثل افرادی نباشد که بر کوه رفتند و پایین آمدند و از بین رفتند و کوه بر جای خود پابرجا ماند.

فرمود:

نهاية اقدم العقول عقال وغاية سعي العالمين ضلال
 ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا سوى أن جمعنا فيه قيل وقالوا
 وأرواحنا في عقله من جسمنا وحاصل ديننا أذي وويال
 وكم من رجال قد رأينا و دولة فبادوا جميعاً مسرعين وزالوا
 وكم من جبال قد علا شرفاتها رجال فزالوا والجبال جبال

پایان اقدام عقل پای‌بندی است بر پای او. و منت‌های کوشش جهانیان سردرگمی و حیرت است؛ زیرا نمی‌دانند چگونه قدر عمر را بدانند و کوشش خود را در راه رضای خدا به کار برند.

و استفاده نکردیم از بحث و مجادله‌مان در طول عمرمان؛ زیرا عمر گرامی‌تر از آن است که در مجادله صرف شود. و حاصل از بحث و مجادله جز جمع کردن قول ضعیف و قیل و قالوا نبود.

و روح‌های ما در پای‌بند جسم‌های ما هستند. و برآوردن خواسته‌های جسم، روح را از پرواز باز می‌دارد. و محصول دنیای ما آزار و محنت است.

و چه بسیار مردان و دولت‌ها را دیدیم که به سرعت از میان رفتند و منصب و دولت‌شان را از دست دادند.

و چه بسیار کوه‌ها که مردانی بر قله‌های آن‌ها بالا آمدند و از بین رفتند، در حالی که کوه‌ها همان کوه‌ها هستند و بر جای خود استوارند.

این ابیات برای ما حکم درسی آموزنده دارد تا بدانیم که در دنیا هیچ چیز دوام ندارد. و به قول شاعر:

ای خواجه اگر مال و اگر فرزند است پیداست که مدت بقایش چند است
 و باز هم به قول شاعر:

این سرایی است که البته خلل خواهد یافت خنک آن قوم که در بند سرای دیگرند دنیا بسیار خوب است، اگر کشتزار آخرت گردانیده شود. و علم سرآمد تمام نعمت‌هاست بعد از ایمان صحیح، اگر برای طاعت خدا و نفع و خیر رسانی به خلق خدا باشد، مال اگر از طریق حلال باشد، بهترین کمک برای مؤمنین شایسته کار است. زن و فرزند، زینت دنیا و آخرتند، اگر صالح و خدانشناس باشند. اشخاص خواه فرمانروا، خواه دانشمند، خواه ثروتمند، خواه مستمند باشند، باید بدانند که سعادت در معنویات است نه در مادیات. ماده، ماده است، اعتباری ندارد و آنچه به کسی از دنیا داده می‌شود به شرط فنا داده می‌شود، و تا وقتی که فنا نیافته شرط تغییر با آن همراه است. نبینی که نه شیرخوارگی دوام دارد نه کودکی. نه سن بلوغ دوام دارد نه زینت جوانی. نه میانسال می‌ماند نه بزرگ‌سال. آغاز و پایان همه یکسان است، همه برهنه به دنیا می‌آیند و همه مثل هم برهنه از دنیا می‌روند، وقتی که در قبر نهاده شدند چه شاه و چه گدا، چیزی به کارشان نمی‌آید مگر عمل نیکشان. به قول شاعر:

یاد داری که وقت زادن تو همه خندان بُدند و تو گریان
آن چنان زی که وقت رفتن تو همه گریان بُوند و تو خندان

قصد امام رازی قدس الله سره، این است که در طلب علم کوشش شود و علم از هر چیز دیگری مقدم دانسته شود که لذت علم و اطلاع واسع و حل مشکلات علمی با هیچ لذت جسمانی قابل مقایسه نیست. و این که انسان درس عبرت بگیرد از کسانی که آن همه مقام و منصب دنیوی داشتند و هیچ کدام به کارشان نخورد و وقتی که رفتند اثر خیری از ایشان نماند، اما امام رازی رحمته از طریق تعلیم و تدریس و از راه تصنیف و تألیف و از لحاظ نفوذ در اجتماع و از روش اخلاص رب العالمین، کاری کرد که نام نیکش جاویدان ماند و آثار خیرش برقرار ماند و تألیفات او همه مقبول و مطبوع دانشمندان و از کتاب‌های درسی در قسمتی از جهان است.

امام ابن سُکینَه و حفظ وقت و تنظیم و پرکردن آن به اعمال شایسته:

حافظ مورخ، کسی که دانش‌آموز امام ابن سُکینَه است در کتاب «ذیل تاریخ بغداد» ۱: ۳۵۴-۳۶۸ و حافظ ذهبی در کتاب «سیر اعلام النبلاء» ۲۱: ۵۰۲-۵۰۵. هر دو در شرح حال امام ابن سُکینَه گفته‌اند: «الشیخ الإمام العالم الفقیه المحدث الثقة المعمر

القدوة الكبير شيخ الإسلام ومفخر العراق ضياء الدين ابواحمد، عبدالوهاب بن علي بن سُكينة البغدادي الصوفي الشافعي». او به سال ۵۱۹ به دنيا آمد و به سال ۶۰۷ چشم از جهان پوشيد، او در علو اسناد و در معرفت و اتقان و زُهد و عبادت و حُسن هيئت و موافقت سُنّت و سلوک طريق سلف صالح شيخ زمان خود بود. خدای متعال در عمر او برکت قرار داد تا او توانست بارها همه‌ی مرويات خود را برای طلاب علم حديث روايت نمايد، و طلاب علم از همه طرف برای کسب علم به خدمتش می‌آمدند. و اوقات او همه محفوظ بود؛ هيچ لحظه به هدر نمی‌رفت، و کلمات سخن او معدود بود و سخن زياد و پرحرفی از او سر نزده بود. هيچ ساعتی از وقت او نمی‌گذشت مگر در قرائت قرآن يا ذکر يا تهجُّد يا خواندن مردم بر او. و مردم را منع می‌فرمود از اين که در مجلس او سخن بيهوده يا غيبت کسی يا سخن بی‌فايده بگويند. و از خانه بيرون نمی‌رفت مگر برای نماز جمعه يا نماز عيد يا نماز جنازه. و به خانه‌ی اهل دنيا نمی‌رفت، نه در عروسی و نه در عزاء.

ابن النجار، دانش‌آموز او گفت: من به شرق و غرب سفر کرده‌ام و ائمه و علماء و زُهاد بسيار دیده‌ام و با اين حال ندیدم کسی که کامل‌تر باشد از ابن سکينه و نه بیشتر از او در عبادت و نه بهتر از او در هيئت و متانت. من بيست سال شب و روز با او بودم و پيش او ادب آموختم و او را خدمت نمودم و قرآن را نزد او به همه مرويات و قرائات خواندم. و از او بیشتر مروياتش را در حديث شنيدم، و بر او کتاب‌های بزرگ را خواندم و از او بسيار استفاده بردم.

فرموده‌ی ابن سکينه به شاگردانش که وقتی می‌آييد بیشتر از «سلام عليكم» چیزی نگويد:

يحيى بن قاسم، مدرسه‌ی نظاميه‌ی بغداد فرمود: ابن سُكينة عالمی عامل به علمش بود، و هيچ وقت خود را ضايع نمی‌کرد و موقعی که بر او داخل می‌شدیم می‌فرمود: بيش از «سلام عليكم» چیزی نگويد، برای اين که حريص بود بر مباحثه و روشن کردن مسایل، به همين سبب به سخن بیشتر از آن راضی نمی‌شد. انتهي: سخن يحيى بن قاسم پايان يافت.

اين دستور ابن سکينه مبنی بر اين که سلام را مختصر کنند، خیلی تعجب‌آور است و می‌رساند که اين نابغه چقدر می‌خواهد وقت را مغتنم بشمارد که به شاگردانش

دستور می‌دهد در تعارف داخل نشوند و همین که آمدند سلام علیکم بگویند و فوراً مشغول درس و مباحثه شوند تا وقت از دست نرود. چنین افرادی بودند که علم را ترقی دادند و شاگردان را تربیت کردند. بر اکتفاء به سلام مسنون و مشغول شدن به درس تا راه تعارف و مجامله بسته شود و از پرحرفی جلوگیری گردد.

مجدالدین ابوالبرکات عبدالسلام بن عبدالله بن تیمیه الحرانی الحنبلی:

و از جمله کسانی که محافظت بر وقت به شکل عجیبی می‌نمود ابن تیمیه الجد است که نام او یاد شد، او به سال ۵۹۰ به دنیا آمد و به سال ۶۵۳ وفات یافت. حافظ ابن رجب حنبلی در کتاب «ذیل طبقات الحنابلة» در شرح حال ابن تیمیه الجد نامبرده فرموده است: «الإمام الفقيه المقرئ المحدث المفسر الأصولي النحوي شيخ الإسلام وفقه الوقت وأحد الأعلام». شیخ ما ابو عبدالله بن القیم گفت که: برادر شیخ ما عبدالرحمن بن عبدالحلیم بن تیمیه به من خبر داد که پدرش هرگاه به مستراح می‌رفت به من می‌گفت: این کتاب را بخوان و آوازت را بلند کن تا بشنوم. ابن رجب گفته است: این روش اشاره به حرص او بر علم و به دست آوردن و نگه‌داری وقت است که در آن حالت هم از شنیدن و استفاده‌ی علم محروم نشود.

امام حافظ عبدالعظیم منذری به دست خود نود مجلد نوشت و هفتصد جزء از تألیف غیر خودش:

امام نووی رحمته الله در آخر کتابش «بُستان العارفين» راجع به فضایل جماعتی از بزرگان علماء که افراد متفوق در علم بودند، زیر عنوان «باب فی حکایات مستطرفة/ بایی در حکایات‌های طُرفه و شیرین» مَنقِبَت و تمجیدی که از شیخش شنیده برای شیخش امام حافظ منذری که در قاهره به سال ۵۸۱ به دنیا آمد و به سال ۶۵۶ وفات یافت، چنین یاد فرمود:

شنیدم از شیخ و آقای ما امام جلیل، سید نبیل، حافظ محقق، مقتبس مدقق، ضابط مُتَقِن، مشفق محسن، ورع زاهد، مجتهد عابد، بقية الحفاظ، المفتی، شیخ الأئمة والمحدثین، ضیاء الدین ابا اسحاق ابراهیم بن عیسی المرادی که می‌گفت: در روز

چهارشنبه ششم شوال سال ۶۵۸^(۱) در مدرسه با دارئیه دمشق - خدا آن را در پناه خود آورد و آن را نگه دارد.

شنیدم از شیخ عبدالعظیم رحمته که می‌فرمود: به دست خودم نود مجلد کتاب و هفتصد جزء از تألیف دیگران نوشتم.

حافظ منذری در حال خوراک خوردن هم مشغول علم می‌شد:

شیخ ما فرمود: ندیدم و نشنیدم کسی را که بیشتر از حافظ منذری مشغول علم باشد، او همیشه در شب و روز مشغول به علم بود. شیخ ما فرمود: همسایه‌ی امام حافظ منذری شدم در مدرسه در قاهره، در حالی که خانه‌ام بالای خانه‌ی او بود، دوازده سال با او همسایه بودم. هیچگاه بیدار نشدم در شبی از شب‌ها و در ساعتی از ساعت‌های شب، مگر این که می‌دیدم چراغ او روشن است و او مشغول به علم است، حتی در حال خوراک خوردن کتاب‌ها نزد او بود و در آن‌ها مشغول می‌شد.

حافظ منذری از خانه بیرون نمی‌رفت، نه برای شادی و نه برای عزاء:

و شیخ ما یاد می‌فرمود از تحقیق حافظ منذری و شدت بحث و کنجکاوی‌اش و تَفَنُّن او در عبارت‌هایش تا جایی که من از تعبیر آن عاجزم، او از مدرسه بیرون نمی‌رفت، نه برای شادی و نه برای عزاء و نه برای گردش و نه برای غیر آن‌ها، مگر برای نماز جمعه که از مدرسه بیرون می‌رفت، و در همه اوقات غرق در علم بود. رضی الله تعالی عنه وعن والدینا والمسلمین. انتهی: سخن امام نووی پایان یافت.

حافظ منذری پسرش مرد و فقط تا دروازه‌ی مدرسه دنبال او رفت:

امام تاج الدین سبکی در کتاب عظیم خود «طبقات الشافعیة الکبری» در شرح حال حافظ منذری چنین فرمود: در آخر کار حافظ منذری در «دارالحديث کاملیة» درس می‌داد، و از آن جا بیرون نمی‌رفت، مگر برای نماز جمعه. تا جایی که فرزندی داشت فاضل و نجیب و محدث و یکی از تیزهوشان و نابغه‌های حُفَّاط به نام رشیدالدین ابوبکر محمد. خدا او را پیش از پدرش از دنیا برد تا حسنات پدرش چندین برابر شود. حافظ منذری در مدرسه نماز بر پسرش خواند و تشییع جنازه‌ی پسرش نمود تا دروازه‌ی

۱- رحمت‌های خدا بر امام نووی که برای زیادت ضبط و اتفاق مسموعات خود را به سال و ماه و روز تاریخ‌گذاری می‌فرمود.

مدرسه، در آن جا چشمانش پر از اشک شد و گفت: فرزندم! به خدا سپردمت و از او جدا شد و از مدرسه بیرون نرفت.

ابن مالک یا نماز می‌خواند، یا قرآن تلاوت می‌کرد یا کتاب می‌نوشت و یا مطالعه می‌کرد:

و از جمله بزرگان ائمه که بر ساعت‌ها و لحظه‌ها، حتی وقتی که در حال جان‌دادن و ترک زندگی بودند محافظت نمودند و تا اندکی پیش از مردن علاقه به تحصیل علم نشان دادند، امام ابن مالک محمد بن عبدالله نحوی است که به سال ۶۰۰ به دنیا آمد و به سال ۶۷۲ درگذشت. او صاحب «الفیه» و غیر آن از کتاب‌های بسیار مهم در نحو است، در کتاب «نفح الطیب» مَقْرَی ۲: ۲۲۲ و ۲۲۹ شرح حال او چنین آمده است: او بسیار مطالعه می‌کرد، و سرعت مراجعه به کتاب داشت به طوری که هیچ چیز از حفظ نمی‌نوشت تا اول به کتاب مراجعه بنماید و مطلبی که می‌خواهد در محل آن بیابد. این عادت علمای بزرگ با اعتماد است، و او دیده نمی‌شد، مگر در حالی که یا نماز می‌خواند یا قرآن می‌خواند یا کتاب تألیف می‌کرد و یا کتاب می‌خواند. و حکایت کرده‌اند که روزی او و یارانش در دمشق به گردش رفتند؛ وقتی که به مقصدشان رسیدند ساعتی از او غافل شدند، پس از آن به جست و جوی او برآمدند و او را نیافتند؛ پس از مدتی دیدند که او مشغول اوراقی است که به همراه داشته است.

ابن مالک قبل از وفاتش هشت بیت که به او گفته شد از بر کرد:

و شگفت‌تر از آن این که او فوق العاده عنایت به علم داشت و روز وفاتش هشت بیت که پسرش به او می‌گفت، از حفظ نمود. بنابراین، راست گفته‌اند: «بقدر ما تتعنی، تنال ما تتمنی» یعنی به قدر کوشش و زحمت کشیدنت به دست می‌آوری، آنچه آرزوی آن داری. خدای متعال او را جزای خیر دهد از این بلندهمت. او در دمشق به سال ۶۷۲ درگذشت و بالای کوه قاسیون به خاک سپرده شد و قبر او در آن جا معروف است.

امام نووی دو سال پهلوی خود را بر زمین نهاد:

حافظ ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ» در شرح حال امام نووی، یحیی بن شرف خورانی، چنین فرموده است: «او امام حافظ، یگانه پیشوای علماء، شیخ الاسلام، عَلم

اولیاء، محیی الدین ابوزکریا، یحیی بن شرف مُرّی جِزّامی حورانی شافعی، صاحب کتاب‌های سودمند و پر فایده است. او به سال ۶۳۱ در شهر نَوا از منطقه‌ی حوران به دنیا آمد و در سال ۶۴۹ به دمشق آمد و در مدرسه‌ی رواجیه اقامت گزید و غذای مدرسه می‌خورد. او خودش گفت: در دو سال از سال‌های تحصیل علم، پهلو بر زمین ننهادم.

کتاب «تنبیه» در چهار ماه و نیم از بر کرد و حفظ نمود و در هفت ماه و نیم بقیه‌ی آن سال، ربع کتاب «مهذب» را بر دست شیخش، اسحق بن احمد از حفظ خواند.

این شرح حال را ذهبی در «تذکره الحفاظ» ۴: ۱۴۷۲، و ابن قاضی شُهَبَه در «طبقات الشافعیة» ۲: ۱۹۴ آورده‌اند.

امام نووی هر روزی دوازده درس می‌خواند با به خاطر سپردن مطالب درس و نوشتن آن

دانش‌آموز او، شیخ ما، ابوالحسن عطار در باره‌ی امام نووی چنین فرمود: شیخ محیی الدین به من گفت که هر روزی دوازده درس با شرح و تصحیح نزد مشایخش می‌خواند. یک درس در کتاب «وسیط» در فقه و یک درس در «مهذب» باز در فقه و درسی در «الجمع بین الصحیحین» در علم حدیث و درسی در صحیح مسلم و درسی در کتاب «اللّمع» تألیف ابن جنی در نحو و درسی در کتاب «اصلاح المنطق» در علم لغت. و درسی در علم صرف و درسی در اصول فقه، گاهی در کتاب «اللّمع» تألیف ابواسحاق شیرازی و گاهی در کاب «المنتخب» تألیف امام رازی و درسی در اسماء رجال و درسی در اصول دین و درسی در نحو. امام نووی فرمود: و من آنچه مربوط به آن درس‌ها بود از قبیل شرح هر مشکلی و روشن کردن هر عبارت سختی و نیز ضبط لغت به شکل آن و بیان معنی آن یادداشت می‌کردم، یعنی همه‌ی این دروس را از روی تحقیق می‌خواندم و هر مشکلی که در آن‌ها بود شرح می‌دادم و هر عبارتی در صورت نیاز روشن می‌کردم و کلمات را به شکل نهادن و وزن آن معین کردن روشن می‌ساختم. و خدا برکت در وقتم قرار داده بود و به همه می‌رسیدم.

امام نووی در هر روز و شبی فقط یک بار خوراک می‌خورد:

ابوالحسن عطار فرمود: شیخ ما (امام نووی) به من گفت که هیچ وقتی در شبانه روز ضایع نمی‌کرد و همه‌ی وقت را در مشغول‌بودن به علم می‌گذراند، حتی در راه‌رفتن مشغول تکرار درس و مطالعه می‌شد و بر این حال شش سال گذراند. پس از آن شروع کرد در کتاب‌نوشتن و فایده به طلاب‌رسانیدن و نصیحت‌کردن و حرف حق گفتن. و در هر روز و شبی یک بار خوراک می‌خورد و آن هم بعد از نماز عشاء. و هر روز و شبی یک بار آب می‌آشامید و آن هم در وقت سحر، و خودداری می‌کرد از خوردن میوه و خیار، و می‌فرمود: می‌ترسم اگر میوه و یا خیار بخورم، رطوبت به جسمم بدهد و خواب بیاورد. و او زن نگرفت.

زهد امام نووی در تقشُّف و خشک‌خوری و خشن‌پوشی و زندگی ساده و بدون تجملات:

امام نووی رحمته همیشه مشغول تألیف و نشر علم و عبادت و اوراد و روزه‌داری و ذکر بود. و بر زندگی ساده و خشک‌خوری و خشن‌پوشی و زهد و قناعت به حدی صابر بود که بیش از آن ممکن نبود، لباسش از خام و دستارش، یعنی عمامه‌اش کوچک بود. و در سن ۴۵ سالگی به سال ۶۷۶ به رحمت حق پیوست، بعد از این که آن همه کتاب‌های بزرگ و بسیار و محققانه و پُر نفع از خود به یادگار گذاشت. و وقتی ورق‌های کتاب‌هایش را تقسیم بر مدت عمرش نمودند، نتیجه این بود که هر روزی چهار کراس، یعنی ۷۲ صفحه نوشته است.

امام نووی در مذهب شافعی جزو سه نفری است که همه‌ی تألیفات علمای شافعی مذهب را که تعداد آنان و تألیفات‌شان زیاد بود از نظر گذراندند و خلاصه‌ی آن همه کتاب را با تحقیق و بیان معتمد در اختیار شافعی‌مذهبان گذاشتند. این سه نفر یکی امام محمد غزالی است که تمام کتاب‌های فقهی علماء را در چهار کتاب «بسیط»، «وسیط»، «وجیز» و «خلاصه» تلخیص نمود و «خلاصه‌ی» محققانه را در اختیار شافعی‌مذهبان گذارد. «بسیط» هنوز به دست نیامده و اگر هست چاپ نشده است. «وسیط» در ده جلد چاپ شده است. وجیز در یک جلد است، اما همین یک جلد حاوی هر چهار مذهب اهل سنت است، زیرا در مسأله‌ای که یاد می‌کند، اگر امام ابوحنیفه در آن مخالف است «ح» را در وسط عبارت می‌آورد تا دانسته شود که امام ابوحنیفه رحمته در این مسأله خلاف مذهب شافعی فرموده است. و اگر در مسأله‌ای امام مالک رحمته برخلاف است «م» در وسط عبارت می‌آورد تا دانسته شود امام مالک رحمته در

این مسأله برخلاف مذهب شافعی فرموده است. و اگر در اقوال علمای مذهب، وجهی باشد واهی و ضعیف («و» را در پرائتز می‌نویسد. و بعد از امام غزالی، امام ابوالقاسم رافعی و امام نووی هستند که مدار معتمد در مذهب امام شافعی به عهده‌ی این دو نفر می‌باشد. رضی الله عنهم و أَرْضاهم.

طیب ابن النفیس امامی است در طب و فقه و حفظ وقت:

او از جمله دانشمندان بزرگ و طبیبان فرزانه و خیراندیش است که در حفظ وقت می‌کوشیدند و حتی از ضایع کردن یک لحظه هم پرهیز می‌نمودند، حتی در وقت و ساعت‌های غیر عادی. و هرچه مفید بود می‌نوشتند، حتی آنچه به فکرشان می‌آمد و یا در دلشان خطور می‌کرد، در معرفی ایشان در کتاب «قیمة الوقت عند العلماء» چنین آمده است: امام فاضل، حکیم علاء الدین ابن النفیس، علی بن ابی حزم قرشی، منسوب به قرش که نام شهری در ماوراء النهر است. او تقریباً به سال ۶۱۰ هجری در دمشق به دنیا آمد و به سال ۶۸۷ هجری در قاهره درگذشت. رحمه الله تعالی رحمة واسعة.

ابن النفیس در علم طب یگانه‌ی روزگار بود، و در علم طب تألیفاتی بسیار عالی و سودمند دارد، او کتاب «الشامل» در طب نوشت و از فهرست این کتاب دانسته می‌شود که این کتاب سیصد جلد بوده است، این را بعضی از دوستان ابن النفیس یاد نموده‌اند که ابن النفیس هشتاد جلد آن را پاک‌نویسی نمود. و کتاب «المُهذَّب» در سُرمه و علاج چشم نوشت و بر «قانون» ابن سینا در چندین جلد شرح نوشت. و غیر از این‌ها کتاب‌های دیگری نیز در طب دارد.

برای دانستن نام کتاب‌ها و مؤلفات این دانشمند به کتاب «ابن النفیس طلیعة العهد المعلمی فی الطب» تألیف دکتر بُول غلیونجی صفحات ۱۴۱ تا ۱۴۸ مراجعه بفرمایید. این کتاب را وزارت ارشاد و انباء کویت به چاپ رسانید. و برای این که بدانید او دستگاه گردش خون را کشف نمود مراجعه کنید به کتاب «الطیب العربی ابن النفیس» تألیف دکتر سلمان قَطایه، چاپ بیروت، سال ۱۹۸۴ در ضمن سلسله‌ای از مؤلفات که عنوان آن: «أعلام الطب العربی» است «والمؤسسة العربية للدراسات والنشر» در

بیروت آن را انتشار داده است. ابن النفیس در علم منطق نیز اطلاع دارد و در این زمینه کتاب مختصری نوشت و بر کتاب «الهدایة» تألیف ابن سینا در منطق شرح نوشت. و در اصول فقه، فقه، علوم عربی، حدیث و غیر از این‌ها نیز تألیف دارد. و بر کتاب «التنبیه» در فقه، تألیف امام علامه ابواسحاق شیرازی از اول آن تا باب «سجود السهو» شرح نوشت. کتاب تنبیه در فقه مذهب شافعی است و می‌رساند که ابن النفیس از علمای بزرگ مذهب شافعی است، او شرح خوبی بر کتاب تنبیه نوشت. او در مدرسه‌ی مسروریه در قاهره مدرس بود.

امام برهان الدین ابراهیم رشیدی فرمود: عادت علاء الدین ابن النفیس این بود که هر وقت کتابی را تألیف می‌کرد، قلم‌های قطزده را برایش می‌گذاشتند. او قلم و کاغذ می‌گرفت و رو به دیوار از حفظ کتابی که می‌خواست می‌نوشت. و در شتاب نوشتن مانند حرکت سیل و دریا بود. و هر وقت که قلم نیاز به قطزدن داشت آن را می‌انداخت و قلمی دیگری می‌گرفت تا وقتش در قطزدن قلم نگذرد. و آنچه می‌نوشت از بر می‌نوشت و در حال تألیف نیاز به مراجعه‌ی کتابی نداشت.

شب‌نشینی ابن النفیس و بحث با قاضی ابن واصل تا اذان صبح:

در قاهره، سدید دمیاطی حکیم که دانش‌آموز ابن النفیس بود فرمود: شبی ابن النفیس و قاضی جمال الدین ابن واصل باهم نشستند. و من آنجا نزدیک ایشان خوابیده بودم، وقتی که از نماز عشاء فارغ شدند شروع کردند در بحث علمی و منتقل می‌شدند از علمی به علم دیگر. علاء الدین ابن النفیس بحث می‌کرد به آرامی بدون سر و صدا. و قاضی جمال الدین از کوره بیرون می‌رفت و آوازش بلند می‌کرد و چشمانش سرخ می‌شد و رگ‌های گردنش باد می‌کرد، و آن دو به بحث خود ادامه دادند تا این که صبح روشن شد.

وقتی که از هم جدا شدند، قاضی جمال الدین فرمود: ما چند مسأله و چند نکته و چند قاعده را می‌دانیم، اما تو ای شیخ علاء الدین، گنجینه‌ی علما نزد توست.

ابن النفیس بعضی از مسایل طبی را که در حال بدن‌شستن به خاطرش می‌آمد

می‌نوشت:

دیگری گفت: که ابن النفیس داخل به حمامی شد که در باب الزهومة، است. وقتی که قسمتی از بدن خود شسته بود از حمام بیرون آمد و قلم و کاغذ خواست و شروع کرد به نوشتن مقاله‌ای در خصوص نبض، و وقتی که از آن مقاله فارغ شد برگشت به حمام و بدن شستن خود را کامل کرد. ابن النفیس دارای خوی جوانمردی بود، هیچ وقت از فایده‌رسانی خودداری نمی‌کرد، نه به روز و نه به شب. و در خانه‌ی او گروهی از امراء و فرمانروایان جمع می‌شدند. و مهذب الدین بن ابی حلیقه، رئیس اطباء، و شرف الدین صغیر و بزرگان اطباء همه در مجلس او جمع می‌شدند و مردم به حسب منزلت‌شان می‌نشستند. و طبیبان مصر و قاهره بر دست ابن النفیس و عماد الدین نابلسی به مقام ارجمند طبابت رسیدند. ابن النفیس خانه‌ای ساخته بود که فرش آن از مرمر کرده بود حتی ایوان خانه. و موقعی که ابن النفیس بیمار شد، بعضی از دوستانش از اطباء نظر دادند که ابن النفیس خمر بخورد تا بهبود بیابد، برای این که ادعاء داشتند که خمر برای بیماری‌اش مفید است. اما ابن النفیس این نظرشان را مردود شمرد و از نوشیدن خمر خودداری کرد و فرمود: دوست نمی‌دارم خدا را ملاقات نمایم در حالی که در شکم چیزی از خمر باشد، او ازدواج نکرد. و همان خانه‌اش و همه‌ی کتاب‌هایش و اموالش را وقف بیمارستان منصوری نمود.

علامه عبدالفتاح ابوغده، کتابی نوشته است به نام «العلماء العزاب الذین آثروا العلم علی الزواج» یعنی دانشمندانی که زن نگرفتند و خدمت به علم را مقدم دانستند بر ازدواج. او فرمود: فراموش کردم که اسم ابن النفیس را در آن کتاب بنویسم و اسم او را در آن کتاب می‌نویسم. ان شاء الله تعالی.

ابن النفیس دستگاه گردش خون را هفت قرن پیش از این کشف کرد:

فی الجملة ابن النفیس رحمته امامی بزرگ بود و بسیاری از دانشمندان او را ابن سینای دوم نامیده‌اند. انتهی.

و نباید فراموش کنید که ابن النفیس کاشف دستگاه گردش خون در بدن است که آن کشف بزرگ را در هفت قرن پیش در عالم طب به دست آورد.

عبدالفتاح ابوغده فرمود: ابن النفیس با این فضل عظیم و نبوغ آشکار در طب و غیر آن، همیشه تواضع و فروتنی داشت، در گواهی که برای استفاده‌کنندگان و گواهی‌نامه یافتگان که زیر دست او طبیب می‌شدند، می‌نوشت: «المطبیب» یعنی کسی که ادعای

دانایی در طب دارد، در حالی که او امام طب و اطباء در عصر خود بود، چنانکه نمونه‌ای از خط زیبای او در کتاب «الأعلام» تألیف خیرادلنی زرکلی می‌توانید ببینید.

شیخ ابن تیمیه به سبب حفظ وقت، بعد از خود کتاب‌هایی به یادگار گذارد که بی‌شمار است:

و عجیب‌تر از آن، شیخ الاسلام ابن تیمیه، ابی العباس احمد بن عبدالحلیم حرانی دمشقی حنبلی است که به سال ۶۶۱ هجری به دنیا آمد و به سال ۷۲۸ در عمر ۵۷ سالگی جهان را بدرود گفت و ۵۰۰ تألیف را به یادگار گذاشت، زیرا نمی‌گذاشت هیچ ساعتی و لحظه‌ای از وقت او بدون تعلیم و یا تألیف و یا عبادت بگذرد، تا جایی که تألیفات او به صدها رسید یا از شمار بیرون رفت که خودش شمار آن‌ها را نمی‌دانست.

ابن شاکر کتبی در کتب «فوات الوفيات» در شرح حال ابن تیمیه رحمته آورده است که تألیفات ابن تیمیه به سیصد مجلد می‌رسد، و ذهبی فرمود: بعید نیست که تألیفات ابن تیمیه تا امروز به پانصد رسیده باشد. **انتهی:** سخن ابن شاکر به پایان رسید.

ابن القیم، دانش‌آموز ابن تیمیه در رساله‌ای که در باره‌ی نام‌های کتاب‌های ابن تیمیه نوشته است، نوشتن تعداد کتاب‌های او به ۲۲ صفحه رسیده است و در این ۲۲ صفحه نام ۳۵۰ تألیف آورده است، شامل کتاب بزرگ و رساله کوچک و قاعده. شیخ ابن القیم در کتابش به نام «الوابل الصیب من الکلم الطیب» فرموده است: فایده‌ی شصت و یکم ذکر خدا این است که یاد خدا، قوت می‌دهد به کسی که خدا را یاد می‌نماید تا جایی که با آن ذکر و یاد خدا کارهایی می‌تواند که هیچ‌گاه بدون ذکر، قدرت آن کارها را نداشت. و من به چشم خودم از قوت شیخ الاسلام ابن تیمیه در روش و سخن و اقدام و نوشتن، چیز شگفت‌آوری را دیدم تا جایی که در یک روز مقداری می‌نوشت که نویسنده از روی آن و نسخه‌برداری از آن در یک هفته یا بیشتر نمی‌توانست بنویسد. **انتهی:** به پایان رسید سخن ابن القیم دانش‌آموز ابن تیمیه. و گفته‌اند که در شمار تألیفات ابن تیمیه صحیح آن، این است که حافظ ابن رجب رحمته در کتاب «ذیل طبقات الحنابلة» فرمود: اما تألیفات ابن تیمیه شهرها را پر کرد و از حد بسیاری گذشت و نمی‌توان آن‌ها را به شمار آورد. **انتهی:** سخن ابن رجب به پایان رسید.

خواننده‌ی گرامی این است حاصل کوشش یک نفر که قدر وقت را دانست، یکی از دانشمندان با وقت‌شناسی توانست این قدر کتاب را بنویسد که آگاهان به حال او گفتند: تألیفاتش از شمار بیرون است. بنابراین، تا می‌توانی قدر وقت را بدان و فرصت را غنیمت بشمار که شاعر در این باره راست گفت:

نگهدار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است
 سکندر به آن روز و قدرت که داشت در آن دم که می‌رفت و عالم گذاشت
 میسر نبودش کزو عالمی ستانند و فرصت دهندش دمی

ابن تیمیه در حال سفر و بیماری مطالعه می‌نمود و تقریر علم می‌کرد:

عبدالفتاح رحمته گفت که: سبب این زیادی تألیفات این است که شیخ ابن تیمیه هیچ‌گاه از مطالعه و سخنوری در علم و شرح آن فارغ نمی‌نشست، چه در حضر و چه در سفر و چه در تندرستی و چه در بیماری. دانش‌آموز او ابن القیم در کتابش «روضه المحیین» فرمود: شیخ من ابن تیمیه به من خبر داد که بیماری‌ام آغاز شد و طبیب به من گفت: مطالعه در علم بیماری‌ات را زیاد می‌کند، به او گفتم: من نمی‌توانم از مطالعه و تعلیم دست بکشم. و من برای داوری در این مسأله علم تو را به حَکَمِیَّت می‌طلبم. آیا نه این است که روح وقتی که شاد و مسرور شد نیروی بدنش می‌افزاید و دفع مرض می‌کند؟ گفت: بله. گفتم: پس روح من به علم شاد می‌شود و با شادشدن جسمم نیرومند می‌شود و من به وسیله‌ی آن آسوده می‌شوم. طبیب گفت: این رویه از طب ما بیرون است، یعنی خودت بهتر دانسته‌ای و به علم خودت عمل کن که زودتر بهبود می‌یابی. والله سبحانه و تعالی اعلم.

علامه ابوالثناء شمس الدین اصفهانی خیلی اندک می‌خورد تا وقتش با رفتن به مستراح ضایع نشود:

امام حافظ ابن حجر در کتابش [الدرر الکامنه: ۶: ۸۵] و شوکانی در کتابش [البدر الطالع: ۲: ۲۹۸] در شرح حال امام علامه ابی‌الثناء محمود بن عبدالرحمن بن احمد الاصفهانی، شافعی، اصولی، فقیه، مفسر که به سال ۶۷۴ در اصفهان به دنیا آمد و به سال ۷۴۹ در قاهره درگذشت نوشته‌اند: وی در شهر خود اصفهان که آن روز از مراکز علوم در دنیا بود و همه اهل سنت بودند در انواع علوم مهارت یافت و بر اقران خود

سبقت یافت. و بعد از زیارت بیت المقدس در صفر سال ۷۲۵ به دمشق آمد و فضائل او دل‌ها را روشن کرد و مردم را به محبت او وا داشت. و تقی الدین، ابن تیمیه سخنان او را شنید و در تعظیم او مبالغه نمود. و به مردم گفت: خاموش باشید تا سخنان این دانشمند را بشنویم که به این شهر دانشمندی مثل او نیامده است. بعد از اقامت در دمشق به قاهره رفت و در آنجا درگذشت. رحمة الله تعالی.

از عادات پسندیده‌ی او این حکایت است که خوراک اندک می‌خورد تا آب نخورد و حاجت به مستراح نداشته باشد و وقتش ضایع نشود. انتهی: سخن ابن حجر و شکوکانی به پایان رسید. ببینید برای این که وقت را از دست ندهند و وقتشان همه در کارهای سودمند و طاعت باشد از خوراک مگر در وقت ضرورت امتناع می‌نموده‌اند. بی‌جهت نیست که نامشان در صفحات تاریخ مثل ستاره می‌درخشد.

دانش‌آموز او تاج الدین سبکی شرح حال او را در کتاب «طبقات الشافعیة الکبری» آورده است. وقتی در کتاب‌های حکماء و اصولیین نام اصفهانی یاد شود، مقصود اصفهانی است که شرح حال او گفته شد. او صاحب «العقیده الاصفهانیة» است که شیخ الاسلام ابن تیمیه در آخر جلد پنجم «الفتاوی الکبری» آن را در ۱۵۱ صفحه شرح داده است، با دانستن سیرت این دانشمندان بزرگ می‌توان فهمید که چقدر وقت را با ارزش و گرانقدر می‌دانستند. با ارزش و گرانقدر دانستن وقت به خاطر این بوده که علم را با ارزش و گرانقدر می‌دانسته‌اند. «لله دُرّه» چه بصیر و بینا بوده‌اند به ارزش علم و وقت حصول آن. جزاهم الله علی ذلك خیر الجزاء.

شوکانی در روز و شبی سیزده درس داشت:

دانشمند فاضل محمد بن علی شوکانی به سال ۱۱۷۳ در شهر شوکان در یمن به دنیا آمد و به سال ۱۲۵۰ درگذشت. او از جمله دانشمندانی است که خودشان شرح حال خود را نوشته‌اند. او شرح حال خود را به صیغهی خبر از غایب نوشته است، دروس او در روز و شبی به سیزده درس می‌رسید، از آن جمله درس‌هایی بود که خودش نزد مشایخ می‌آموخت، و دروسی به دانش‌آموزان تعلیم می‌داد و مدتی بر این منوال گذراند تا این که دست از تَلَقُّی از شیوخ برداشت تا بیشتر به تدریس طلاب برسد، و طلاب علم در هر روز بیش از ده درس در علوم متعدد نزد او فرا می‌گرفتند و

بعضی اوقات این درس‌ها همه باهم جمع می‌شد: تفسیر، حدیث، اصول، نحو، صرف، بیان، معانی، منطق، فقه، جدل و عروض. عبارت کتاب «البدر الطالع» به پایان رسید. او مفتی اهل صنعاء و غیره در یمن بود و از سال ۱۲۲۹ قاضی صنعاء شد و تا روز وفاتش ۲۱ سال وظیفه‌ی قضاوت داشت، او دارای ۱۱۴ تألیف است که نام بسیاری از آن‌ها را در شرح حال خودش در «البدر الطالع» آورده است.

آلوسی تألیف خود را در شب می‌نوشت و در سیزده درس به طلاب می‌آموخت:

ابوالثناء شهاب الدین محمود بن عبدالله آلوسی بغدادی. به سال ۱۲۱۷ هجری به دنیا آمد و به سال ۱۲۷۰ هجری وفات یافت. رحمه الله تعالی. او مفسری زبردست و مفتی بغداد بود.

محمود بن عبدالله آلوسی در ابتداء شافعی‌مذهب بود و بعد منتقل به مذهب امام ابوحنیفه شد و بعد از این که در دربار خلفای عثمانی منزلتی یافت، نسبت به مذهب شافعی خیلی راه بی‌وفایی گرفت، بدین صورت که وقتی صحبت از امام رازی می‌آورد، قال امامهم می‌گوید. و امام رازی در خصوص بسم الله الرحمن الرحيم و لزوم گفتن آن در خواندن سوره‌های قرآن، هفده دلیل آورده است، یکی از آن‌ها این که شخص مسلمان اگر می‌خواهد خوراک بخورد می‌گوید، بسم الله الرحمن الرحيم. همچنین اگر می‌خواهد آب بیاشامد، اگر می‌خواهد لباس بپوشد، اگر می‌خواهد به خانه داخل شود، اگر بخواد کتابی شروع نماید. و خلاصه این که شخص مسلمان هر کاری که می‌خواهد انجام دهد با گفتن بسم الله الرحمن الرحيم شروع می‌نماید و ابتدای هر تألیف به بسم الله الرحمن الرحيم شروع می‌نماید، چگونه سوره‌ی فاتحه را که خدای عز و جل آغازش را بسم الله الرحمن الرحيم نوشته است، بدون آن می‌خواند. اما آلوسی روی اصل تعصب نشسته است و همه‌ی هفده دلیل را به حساب خودش رد کرده است. پدرم سلطان العلماء - طاب ثراه - در پایین تفسیر او نوشته‌اند: «لو كان للضلالة أب لكان التعصب أبها» «اگر گمراهی پدری می‌داشت، پدرش تعصب بود». امام جلال الدین سیوطی رحمته در کتاب جلیل القدرش «قطف الأزهار المتناثرة في الأحاديث المتواترة» از هفتاد تن از صحابه آورده است که همه بسم الله الرحمن الرحيم را در

نماز جهریه به آواز بلند می خوانده اند. علت رد او این است که بر آن اطلاع ندارد، لیکن تعصب او مانع از این است که به آن اعتراف نماید.

علامه عبدالفتاح ابوغده رحمته نوشته است که آلوسی بسیار حریص بر این بود که هیچ لحظه از وقت او بی فایده نگذرد. روزها به افتاء و تدریس می گذراند و اول شب برای همنشینی با کسی که نزد او آمده تا از او کسب استفاده نماید یا کسی که برای همنشینی نزد او می آمد اختصاص می داد و آخر شب اوراقی از تفسیر می نوشت و صبح به کسانی که آنان را موظف به پاک نویسی کرده بود می داد و آنان هم آن را در ده ساعت می نوشتند. او همچنین در بیست و چهار درس تدریس می نمود، و روزهایی که مشغول تفسیر و فتوا می شد به سیزده درس اکتفاء می کرد، او از تألیف دست نمی کشید، حتی در بیماری اخیرش هم از تألیف دست برنداشت. تفسیر او تفسیر خوبی است و جزء تفسیرهایی است که تفسیر به مآثور می نمایند، یعنی تفسیر قرآن را از احادیث اقتباس می نمایند و از علوم عربی مخصوصاً نحو مطالب سودمندی دارد و بر طریق تصوف هم شرح و بسطی دارد و آن را من باب الاشارة می نویسد. خلاصه ی مطلب، تفسیر او تفسیر خوبی است و می توان از آن استفاده ی بسیار نمود. و انتقال او از مذهب شافعی به مذهب حنفی هیچ اشکالی ندارد و مذاهب اربعه ی اهل سنت همه در حکم یک مذهبند. جزاهم الله جمعاً خیر الجزاء فی الدنيا والآخرة.

عبدالحی لکنوی در جوانی در عمر ۳۹ سالگی درگذشت، اما ۱۱۰ تألیف بعد از خود به یادگار گذاشت:

ما راه دور نمی رویم، این عبدالحی لکنوی از وفات او ۱۲۰ سال گذشته است. تألیفات او از ۱۱۰ تألیف گذشته است، شامل کتابی که چند مجلد است و جلد های قطور دارد و کتابی که چند صفحه است، اما همه ی این کتابها مشتمل بر بحث های مفید و دانستنی های مهم و مطالب ارزنده است، امام عبدالحی لکنوی توانست ثابت نماید که با قدرشناسی وقت می توان در مدت کوتاهی آثار علمی گرانقدری به یادگار گذاشت.

دانشمند گرانمایه، اشرف علی تهانوی هندی که فقط شصت سال از وفات او می گذرد توانست با وقت شناسی یک هزار تألیف از خود به یادگار بگذارد.

شیخ الہند، مولانا اشرفعلی تھانوی کہ وفات او بہ سال ۱۳۶۲ است و در عمر ۸۱ سالگی درگذشت، توانست بیش از ہزار جلد کتاب بنویسد، و این فضل اللہ است کہ بہ ہر کسی کہ بخواید عطا می فرماید. و ہمہی این آثار سودمند نتیجہی وقت شناسی است. و در حقیقت آنانی کہ قدر وقت را می دانند، می توانند از فضل خدا در عمری کوتاہ آثاری جاویدان و بسیار بہ جامعہ بسپارند.

تالیفات دانشمندان پیشین دلالت می دهد بر این کہ قدر وقت را می دانستہ اند:

علامہ عبدالفتاح ابوغده رحمہ اللہ از شیخ محمد زاهد کوثری نقل می کند کہ او فرمود: این تفسیرهای قرآن، کلام اللہ مجید کہ در صد و سیصد جلد و بیشتر تألیف شدہ است، دلالت دارد بر این کہ پیشینیان بر اثر حفظ وقت و قدرشناسی زمان توانستہ اند تألیفاتی بہ جامعہ بسپارند کہ تا روز قیامت نامشان را بر صفحات تاریخ جاویدان بگرداند.

تفسیر قرآن را برای مقاصد مختلف بہ رشتہی تحریر در آورده اند. اولاً برای مقایسہ، شما دو کتاب تورات و انجیل را از نظر بگذرانید، دو گروہ یہود و نصاری بہ خاطر ہر یک از دو کتابشان ہیچ خدمتی را انجام ندادہ اند، ہیچ علمی از ابتکار نکرده اند. فقط در دو و سہ قرن اخیر ترجمہی آن دو بہ زبانهای مختلف چاپ و انتشار دادہ اند. اما دانشمندان اسلامی بہ خاطر کلام اللہ انواعی از علوم را کہ اصلاً سابقہ ندارد ابتکار کردہ اند. اولاً از حیث اسباب نزول تمام انواع آیات، از مکی و مدنی از سفری و حضری از لیلی و نہاری و بہ این ترتیب از ناسخ و منسوخ و از حروفی کہ در آیاتی زیادتر از حروف دیگر آمدہ، از عموم و خصوص، مُطلق و مقید، امر و نہی، خبر و انشاء و دہا مطالب دیگر بہ رشتہی تحریر در آورده اند. در این میان تفسیری است کہ مواد لغت را در نظر گرفته و آن را شرح دادہ است، و تفسیری است کہ قسمت نحو کلام اللہ مجید را شرح دادہ و بہ این ترتیب علم صرف، علم بلاغت، علم معانی، علم بیان، علم بدیع، علم اشتقاق و دہا مطالب از این نوع را شرح دادہ اند. بہ کتاب عظیم «الإتقان فی علوم القرآن» بنگرید، چقدر علوم مختلف بہ خاطر قرآن، کلام اللہ مجید، در آن ابتکار شدہ است. و نیز بہ تفسیری کہ آیات قرآن را بہ آیات قرآن شرح می دہد و تفسیری کہ آیات قرآن را بہ احادیث صحیح و آثار صحابہ شرح می دہد، روی این اصل است کہ تفسیر امام محیی السنۃ و قانع البدعۃ، علامہ ابوالحسن اشعری، در ہفتاد جلد آمدہ است

و نام آن را «المختزن» (گنجینه) نامیده است. و تفسیر قاضی عبدالجبار همدانی در یک صد جلد است و نام آن را «المحیط» نامیده است. و تفسیر ابویوسف عبدالسلام قزوینی در سیصد جلد و نام آن را «حدائق ذات بهجة» گذارده است. و محل نگهداری آن را مسجد امام ابوحنیفه رحمته در بغداد قرار داد که متأسفانه در فتنه‌ی وحشیان مغول از بین رفت، متذکر می‌شود روش بوش آمریکایی از چپاول کتابخانه‌ها، موزه‌ها، بانک‌ها و هدم و قتل بی‌گناهان کمتر از وحشیگری مغولیان نیست!

عبدالفتاح ابوغده می‌فرماید که از بعضی از ادبای هند شنیده است که بخشی از تفسیر عبدالسلام قزوینی در فهرست بعضی از کتابخانه‌ها در هند دیده است. و تفسیر امام حافظ در هزار جزء و تفسیر قاضی ابوبکر بن عربی به نام «انوار الفجر» در هشتاد هزار ورق معروف است که در کتابخانه‌های استانبول و ترکیه موجود است، اگرچه به آن دسترسی نیافته‌ام. و تفسیر ابن النقیب مقدسی که نزدیک به یکصد جلد بوده و بعضی از مجلدات در بعضی از کتابخانه‌های استانبول گویا موجود است.

و بزرگ‌ترین تفسیر کاملی که امروز موجود است، تفسیر موسوم به «فتح المنان» است که به تفسیر علامی مشهور است و منسوب است به علامه قطب الدین شیرازی. و آن چهل مجلد است. و جلد اول آن در قاهره، در دارالکتب المصریه موجود است، و در همین جلد روش مؤلف در تفسیر دانسته می‌شود. و باقی مجلدات این تفسیر در دو کتابخانه‌ی محمد اسعد و علی باشا (حکیم اوغلی) موجود است که می‌توان از آن‌ها یک دوره‌ی کامل تفسیر را ترتیب داد.

خلاصه این که علمای بزرگوار این اُمت تفاسیری را به یادگار گذاشته‌اند که بزرگی و پرمغزی آن‌ها را می‌رساند که تا چه حد در صدد خدمت به قرآن کریم بوده‌اند و تا چه حد با قدر وقت‌شناسی تفاسیر عظیم را نوشته‌اند. علمای اسلامی نه تنها در خدمت به قرآن اظهار نبوغ فرموده‌اند، بلکه در حفظ حدیث و ضبط روایات آن خدمتی انجام داده‌اند که هیچ‌گاه فراموش‌شدنی نیست. اولاً هیچ پیغمبری نیست که تاریخ مدونی داشته باشد که شرح حال او در همه‌ی موارد از لحظه‌ی ولادت تا وفات به قلم آورده باشد. اما سیدنا رسول الله خاتم الانبیاء والمرسلین زمان حمل او، قابله‌ی او، مرضعه‌ی او، زمان ازدواج پدر و مادر او، پرورش او، زمان کودکی، جوانی و پیری‌اش و رفتار او در خانه، در بازار، در شهر، در سفر، شکل او، اخلاق او، رفتار او، همه نوع صفات مقدسه‌ی

او و رفتارشان با دوست با دشمن در زمان صلح و در زمان جنگ همه‌ی این‌ها مدون و مشهور است، به طوری که هیچ نقطه‌ی ابهامی در سیرت مطهره‌ی ایشان نیست و از ولادت تا وفات کاملاً روشن و محفوظ است. انبیاء دیگر حتی قبرشان معلوم نیست، و این محمد رسول الله خاتم الأنبياء المرسلین است که تمام ادوار حیات مقدسه‌شان به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند. و سنت مطهره‌ی ایشان به طوری در حفظ آن کوشیده‌اند که یک هزار و چهار صد سال از رحلت ایشان گذشته و احادیث صحیح ایشان مثل آفتاب می‌درخشد. چقدر علوم برای حفظ سُنَّتِ ابتکار شده است! علم اصول الحدیث، علم الرجال، اسباب ظهور حدیث، صحیح، حسن، ضعیف، ناسخ و منسوخ آن. و همه‌ی آنچه در خدمت به قرآن یاد شد در خدمت به حدیث نیز آمده است. البته آنچه در اینجا یاد کردیم، قطره‌ای است از دریا و گرنه کتاب‌های حدیث از معجم و مسند و اجزاء و جامع آن، همه مشخص و مدون و به بهترین وجهی محفوظ و مصون مانده است.

بنابراین، تفاسیری که بر کلام الله مجید نوشته شده بر انواع و اقسام است و هرکدام امتیازی خاص دارد و عبارات: لا یغنی کتاب عن کتاب. ویوجد فی النهر ما لا یوجد فی البحر. بر همه‌ی آن‌ها صدق دارد. خدای متعال ﷻ همه‌ی علمای این امت را جزای خیر دهد که در خدمت به کتاب و سنت هیچ کوتاهی نکردند و در نصیحت و اخلاص برای حفظ سعادت این امت هیچ فروگذار ننمودند.

ائمه و پیشوایانی که تألیف بسیار نمودند

دانشمند فقیه اصولی بحاثة، محمد حسن حجوی فاسی مغربی رحمته در کتاب خود «الفکر السامی فی تاریخ الفقه الإسلامی» [۳: ۴۱ - ۴۵ چاپ مغرب و ۲: ۴۵ - ۴۸ چاپ نمتکانی کردی]، در شرح حال امام ابو جعفر محمد بن جریر طبری اشاره به کسانی از علماء نموده است که تألیف بسیار دارند، مانند ابن جریر طبری و ابن الجوزی [و ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی]. در اینجا از نوشته‌ی او گلچینی می‌نمایم، و اگرچه در عبارتم تکرار آید ضرری ندارد. محمد حسن حجوی فرمود:

ابن جریر بزرگ‌ترین مؤلف در اسلام است.

هم از لحاظ بسیاری تألیف و هم از نظر خوبی تصنیف. ابن جریر در تألیف گوی سبقت را ربود. در عبارت عربی می‌گویند: «أَحْرَزَ قَصَبَ السَّبْقِ». یعنی همان نئی که در آخر میدان مسابقه است به دست آورد. قَصَبٌ، به معنی نئی که تو خالی است و آن را در آخر میدان مسابقه می‌کاشته‌اند تا از مسابقه‌دهندگان هرکدام آن را از زمین بیرون آورد و بگیرد او برنده باشد و اسبی را که بر دیگر اسبان سبقت می‌جسته است آن را: أَلْمُقَصَّبُ بر وزن مَحَدَّث می‌نامیده‌اند.

و گفته می‌شود پایان میدان که اسب‌سواران اسبان خود را می‌دوانیده‌اند تا زودتر به آن برسند با چوبی گَزُ می‌کرده‌اند و همان چوب را در آخر میدان به زمین فرو می‌کردند تا هر یک از مسابقه‌دهندگان که زودتر به آن برسد جایزه را از آن خود گردانند. و در فارسی گفته می‌شود: گوی سبقت را ربود که مقصود از هردو یکی است، اگرچه در معنی فرق دارد.

ابن جریر رحمته: أَحْرَزَ قَصَبَ السَّبْقِ: گوی سبقت را ربود. هم از لحاظ بسیاری تألیف و هم از لحاظ اتقان و خوب نوشتن و هم از لحاظ عموم نفع. او در تألیفاتش ۳۵۰۰۰۰ ورق را بر جای گذاشت. و این غنی‌ترین تألیف است در آنچه به ما رسیده و پربارترین میراثی است که به ما رسیده است. فتبارک الله أحسن الخالقین. پر برکت شد خدایی که بهترین آفرینندگان است.

بنابراین، ابن جریر برای خودش گرفت: الْمُعَلَّى والرَّقِيب. باید دانست که چوب‌های قمار ده تا بوده است که هفت تای آن‌ها دارای سهم بوده‌اند و سه تا سهم و بهره‌ای ندارند. و آن سه تا را برای جلوه‌ی بیشتر افزوده‌اند. اول، فَدَّ است که یک بهره دارد. دوم، التَّوَام است که دو بهره دارد. سوم، الرَّقِيب است که سه بهره دارد. چهارم، اَلْجِلْس است که چهار بهره دارد. پنجم، اَلْأَفِيس است که پنج بهره دارد. ششم، اَلْمُسَيْل است که شش بهره دارد. هفتم، الْمُعَلَّى است که هفت بهره دارد و این بالاترین سهم و نصیب است. و اما سه تایی که بهره و نصیبی ندارند: السَّفِيح و المنيح و الوَعْد نام دارد که نه بهره دارند و نه غرامت، اما آن هفت در بردنش بهره است و در باختنش خسارت است.

بنابراین، کسی از پیشینیان در بسیاری تألیف همراه با خوب‌نوشتن و پُر نفع‌نوشتن به درجه‌ی او نرسیده است و تا امروز می‌توان او را بزرگترین مؤلف نامید. رحمة الله تعالی رحمة واسعة.

ابوبکر باقلانی شب نمی‌خوابید تا این که سی و پنج ورق تألیف خودش را بنویسد:

در کتاب «الدیاح المذهب» آمده است که قاضی ابوبکر باقلانی ورد او در هر شب بیست رکعت نماز و نوشتن سی و پنج ورقه از حفظ خود بود.

تألیفات بسیار ابن ابی دنیا و ابن عساکر و ابن شاهین:

ابن ابی دنیا یک هزار تألیف را بر جای گذاشت. و ابن عساکر تاریخ دمشق را در هشتاد مجلد قطور تألیف نمود که اگر به کتاب‌های کوچک تبدیل شود به هشت صد مجلد می‌رسد. و سیوطی فرمود: مُنت‌های کثرت در تألیف برای ابن شاهین است که ۳۳۰ تألیف دارد. از آن جمله تفسیری در یک هزار جزء دارد و نیز مُسندی در حدیث در ۱۵۰۰ جزء. سیوطی فرمود: این همه تألیف در عمر کوتاه علامت طی زمان است، مثل طی مکان. و این از میراث‌بردن طی زمان است که برای رسول الله ﷺ در شب اسراء و معراج دست داد و در یک شب توانست به آسمان‌ها عروج نماید، و مثل شب لیلة القدر که در یک شب ثواب یک هزار ماه به دست می‌آید. خدای عزوجل برکت در وقت رسول الله ﷺ قرار داد و علمای امتش از آن برکت وقت، میراثی دریافت نمودند و طی مکان برای آن حضرت ﷺ فراهم شد، به گونه‌ای که در یک شب از آسمانی به

آسمان دیگر نقل مکان فرمود. و صالحین اُمت هم از آن برکت رسول الله ﷺ میراثی در طی مکان دریافتند. و همه‌ی این برکات برای صالحان و علماء از برکت قدر وقت دانستن فراهم آمد که هر لحظه در طاعت خدا و کارهای سودمند برای جامعه کوشیدند. رضي الله عنهم وأرضاهم.

تألیفات بسیار ابن حزم و ابن ابی حاتم رازی:

امام ابومحمد، علی بن حزم چهار صد جلد تألیف نمود که مشتمل بر نزدیک هشتاد هزار ورق است. و امام ابومحمد، عبدالرحمن بن ابی حاتم تعدادی کتاب در فقه و حدیث و تاریخ تألیف نمود از آن جمله «المُسند» در حدیث در هزار جزء تصنیف نمود، چنانکه آن را در کتاب «الطبقات السبکیه» آورد. و این‌ها همه از برکت قدر وقت دانستن و حتی یک لحظه وقت را به هدر ندادن است.

تألیفات بسیار حاکم نيسابوری:

ابوعبدالله الحاکم، معروف به ابن البیّح، مؤلف کتاب «المستدرک علی الصحیحین» یک هزار و پانصد جزء تألیف نمود، از آن جمله است: «تخریج الصحیحین» و «العَلَل» و «الأمالی» و «فوائد الشیوخ» و «تاریخ نيسابور» و غیر این‌ها که همه‌ی این موفقیت‌ها به سبب فضل خدا و قدر وقت دانستن است که نگذاشتند لحظه‌ای از وقت‌شان بیهوده تلف شود.

تألیف بسیار امام ابوالحسن اشعری:

امام ابوالحسن اشعری شخصیتی که توانست بدعت معتزله را درهم بکوبد و از نو احیای سنت نماید: تألیفات ایشان به پنجاه کتاب رسیده و بیشتر آن در رد گروه‌های گمراهان است. و این نوع تألیف دشوارترین انواع تألیف است، برای این که نیاز به زمان طولانی دارد و حاجت به مراجع بسیار دارد و تحقیق بسیار می‌خواهد که همه‌ی این‌ها برای این امام علامه و واسع الاطلاع فراهم گردیده است.

تألیفات بسیار بیهقی و ابن تیمیه و ابن القیم:

امام بیهقی هزار جزء تألیف نمود، همه محققانه، کم‌نظیر و بسیار سودمند و اوسی

سال کامل روزه دار بود. امام ابومحمد جوینی فرمود: هر شافعی مذهبی، امام شافعی بر گردن او حقی دارد، مگر امام بیهقی که او بر گردن امام شافعی حق دارد. تألیف بسیار او در تأیید مذهب شافعی و کتاب او به نام «معرفة السُنن والآثار» از کتاب‌های بی نظیر است، و تقی الدین ابن تیمیه سیصد تألیف در فنون مختلف دارد که در ضمن پانصد مجلد است و دانش‌آموز او ابن القیم پنجاه تألیف دارد، شامل کتاب‌های بزرگ و کتاب‌های کوچک. و همه‌ی این موفقیت‌ها به سبب قدرشناسی وقت است که نمی‌گذاشتند لحظه‌ای از وقت‌شان بی‌فایده بگذرد.

تألیفات بسیار محمد بن سحنون مالکی:

محمد بن سحنون مالکی کتاب بزرگی در یک صد جزء در فقه و سیر و تاریخ و انواع علم از خود به یادگار گذاشت. و همچنین کتاب احکام القرآن و غیر آن از کتاب‌های دیگر. و همه‌ی این آثار به سبب قدرشناسی وقت و ضایع نکردن هیچ لحظه از عمر به دست آورد.

تألیفات بسیار ابوبکر ابن العربی معافری:

ابوبکر ابن العربی دانش‌آموز امام محمد غزالی است و در فاس مغرب مدفون است، او تفسیر کبیر خود را در هشتاد جزء به آخر رسانید و تألیف‌های دیگری دارد که همه خوب و مفید و مقبول است، مثل شرح «ترمذی» و شرح «موطا» و «احکام القرآن». احکام قرآن بزرگ و مفصل دارد و نیز احکام قرآن که کوچک و مختصر است. «العواصم من القواصم» و «المحصول» در اصول که همه‌ی این‌ها تألیفاتی است در بالاترین مرتبت. و چنین کتاب‌هایی غریب و کمیاب است. خداوند رحمت کناد امام ابن العربی را که او از اعلام و بزرگان بود. و این توفیق را به برکت قدر وقت‌شناسی به دست آورد.

تألیفات بسیار ابوجعفر طحاوی:

امام ابوجعفر طحاوی تألیفات بسیار دارد و در این مسأله که آیا حجة الوداع رسول الله ﷺ حج افراد بوده است، بدین صورت که اول حج را به جا آورده و بعد

عمره نمود، چنانکه مذهب امام شافعی بر آن است و حدیث مفصل جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه در صحیح مسلم دلالت بر آن دارد. و یا این که حجة الوداع رسول الله صلی الله علیه و آله تمتع بوده، بدین صورت که اول احرام به عمره بسته و بعد از فراغت از عمره در مکه‌ی مکرمه نشسته و هشتم ذیحجه احرام به حج بسته است، چنانکه مذهب مالک بر آن است. و یا این که حجة الوداع رسول الله صلی الله علیه و آله قرآن بوده است، یعنی احرام به حج و عمره باهم بسته است، چنانکه مذهب امام اعظم بر آن است. امام ابوجعفر طحاوی حدیث حج رسول الله صلی الله علیه و آله را در هزار برگ شرح داده است، یک حدیث شرح کردن در هزار برگ، علامت طول عمر او و اطلاع واسع اوست، و کتابهای دیگری نیز دارد. بنده‌ی داعی کتاب عقیده‌ی طحاویه را شرح نموده‌ام در یک جلد و نامش را «شکر النعم المتوالیه فی شرح العقیده الطحاویه» گذاشتم، اما حج رسول الله صلی الله علیه و آله به عقیده این داعی حج افراد بوده است، برای این که نام آن حجة الوداع است و ثانیاً حدیث مفصل جابر در صحیح مسلم مؤید آن است. توفیق امام طحاوی در قدرشناسی او از وقت است.

تألیفات بسیار ابوعبیده و ابن سریج و ابن حبیب اندلسی:

تألیفات ابوعبیده، معمر بن المثنی به دو بیست کتاب در علوم مختلف رسیده است و تألیفات ابن سریج از بزرگان علمای شافعیه به چهار صد کتاب رسیده است، و تألیفات قاضی فاضل نویسنده و مشاور صلاح الدین ایوبی به صد کتاب رسیده است. و تألیفات عبدالملک بن حبیب عالم اندلس به هزار کتاب رسیده است، چنانکه «نفع الطیب» یاد نموده است. و توفیق همه‌ی این‌ها در قدر وقت‌شناسی ایشان است.

تألیفات بزرگ گروهی از علمای پیشین:

تألیفات ایشان هر کدام مجلدها بود: «مرآة الزمان» در تاریخ، تألیف پسر دختر ابن الجوزی چهل مجلد است. و «تاریخ بغداد» تألیف خطیب بغدادی چهارده مجلد است. و کتاب «الأغانی» بیست مجلد است، اما کتاب اغانی نباید همراه کتاب خطیب بغداد

یاد شود، برای این که در باره‌ی کتاب اغانی گفته‌اند: «أكبر مفسقة إسلامية» بزرگ‌ترین کتاب اسلامی در فسق و فجور. و کتاب «الکامل» در تاریخ، تألیف علامه ابن الاثیر دوازده مجلد است و کتاب «شرح النبات» تألیف ابوحنیفه دینوری شصت مجلد است. و تألیفات یعقوب بن اسحاق کندی، فیلسوف عرب، ۲۳۱ کتاب یا در واقع از سیصد کتاب بیشتر است و آن در فلسفه و طب و هندسه و علوم بسیار است. توفیق همه‌ی اینان بر اثر قدرت وقت‌شناسی ایشان بوده است، لیکن وقتی گفته شد سیصد مجلد، در بزرگی باهم تفاوت دارد، بعضی مجلد آن‌ها ده ورق تا صد ورق است، اما باید دانست که در آن ایام مواد کتابت آن کتاب‌ها و موارد نقل از آن‌ها خیلی به دشواری به دست می‌آمده است.

علامه محمد حسن حجوی می‌فرماید: تألیفات بسیار بعضی از متأخرین به تألیفات بسیار متقدمین نمی‌رسد و آنگاه مثال می‌آورد: امام حافظ عصر خودش، امیر المؤمنین در حدیث، ابن حجر عسقلانی و امام علامه شمس الدین ذهبی. و در باره‌ی جلال الدین سیوطی که می‌فرماید: تألیفاتش به چهار صد رسیده است و همه کوچک و صغیر الحجم است و یک ورق و دو ورق است. در حقیقت این فرموده‌ی علامه محمد حسن حجوی ظلم خالص است، برای این که تألیف یک ورق و دو ورق از هیچ کدام از ایشان ندیده‌ام، بنابراین، یقیناً علامه محمد حسن حجوی بر تألیفات ایشان اطلاعی ندارد.

اکنون بیان واقع:

امام حافظ علامه مورخ الاسلام شمس الدین ذهبی به کثرت تألیفات و بزرگی کتاب‌هایی که تحریر فرموده معروف است. و امام حافظ احمد بن حجر عسقلانی که شوکانی در باره‌ی یک کتاب او که فتح الباری نام دارد و چهارده مجلد قطور است گفته است: «لا هجرة بعد الفتح» یعنی بعد از کتاب فتح الباری نیاز به کتاب دیگری نیست. و در حیات مؤلف به چهار صد جنی فروخته می‌شد. و دعوتی که ایشان از علمای عصر برای نشر فتح الباری نمودند و اقبال ملوک آن دوره برای خرید بسیار آن در تاریخ کاملاً معروف است، و اما علامه‌ی دنیا امام حافظ جلال الدین سیوطی ۱۱۰۰ تألیف دارد و تألیفات ایشان همه جامع، مانع، مفید و مقبول است. تفسیر جلالین در تمام خانه‌ها وجود دارد و در عالم اسلامی جلال الدین سیوطی در بسیاری تألیفات تک

است و نظیر ندارد. از علامه عبدالفتاح ابوغده چنین عبارتی خیلی نا به جا و نارواست. این سه امام هر سه شافعی مذهبند، چنانکه علمای حدیث هشتاد در صد آن‌ها شافعی مذهبند: بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، و دارقطنی، طبرانی و الی آخر، همه شافعی مذهبند.

و اما شمس الدین ذهبی و بسیاری مؤلفات او از این جا دانسته می‌شود که ابن حجر عسقلانی آب زمزم می‌آشامید و دعا می‌کرد که خدا او را به درجه‌ی شمس الدین ذهبی برساند. و خدا او را به آن درجه رسانید و تفوق و برتری هم به او داد و جلال الدین سیوطی آب زمزم می‌آشامید و دعا می‌کرد که خدا او را به درجه‌ی ابن حجر عسقلانی برساند، خدا او را به آن درجه رسانید و برتری و تفوق هم به او ارزانی داشت. و در عالم اسلامی تا امروز دانشمندی نیامده که در علم و تألیف به پایه‌ی جلال الدین سیوطی رسیده باشد.

در تألیفات علامه ذهبی و در کتاب‌های نوشته‌ی ابن حجر و در تصانیف سیوطی کتابی که یک ورق باشد وجود ندارد، خدا رحم نماید که کتاب دو ورقی نزد عوام معنای مکروهی دارد، بگذریم و این حکایت را بشنویم: ابن معطی زواوی حنفی، الفیه‌ای در نحو تألیف کرد؛ سپس ابن مالک جِیانی اندلسی مالکی، الفیه‌ای در نحو تألیف کرد و فرمود:

وتقتضی رضاً بغير سخط فائقة الغیة ابن معطی

سپس جلال الدین سیوطی الفیه‌ای در نحو تألیف کرد و فرمود:

فائقة الفیة ابن مالک لانها واضحه المسالك

سپس یکی از دانش‌آموزان سیوطی الفیه‌ای در نحو نوشت و گفت: فائقة الفیة السیوطی. اما قسمت دوم و مکمل این بیت به یادش نیامد. شب جلال الدین سیوطی به خواب او آمد و فرمود: بیت شعر را تکمیل نمودی؟ گفت: به خاطر نیامد. جلال الدین سیوطی به او فرمود: بنویس:

فائقة الفیة السیوطی لانها من فاسق ولوطی

آخر الفیه‌ای که تو نوشته‌ای از کجا بهتر از الفیه‌ی من می‌شود!

تألیفات شیخ الاسلام ذهبی همه چندین جلد قطور است. به «تاریخ اسلام» تألیف

ذهبی بنگرید، بیست جلد قطور است، به «فتح الباری» ابن حجر بنگرید؛ چهار جلد قطور است و همچنین «الإصابة في معرفة الصحابة» و دهها کتاب قطور دیگر به «جمع الجوامع» سیوطی بنگرید؛ یکصد هزار حدیث در آن آورده است و همچنین «الدر المنثور» او.

روی این اصل نباید عبارتی بدون تحقیق نوشت که در عالم اسلام علمای اعلام بسیارند و همیشه وجود دارند تا نگذارند کسی به ساحت مقدسه‌ی علمای اعلام زبان درازی نماید. و خدا از فضل و کرمش ما را و شیخ عبدالفتاح ابوغده را و دیگر مسلمانان را بیامرزد.

محمد حسن حجوی فرمود: شیخ ابوالفیض محب الدین محمد مرتضی حسینی واسطی زبیدی حنفی بیشتر از سیوطی تألیفات دارد، ولادت و بزرگ‌شدنش در هند بوده است و دو کتاب او «شرح قاموس» و «شرح احیاء علوم الدین» کفایت است بر استدلال گفتار ما مبنی بر این که نفع این دو کتاب عام است و مورد اقبال عالم اسلامی قرار گرفته است؛ به خاطر این که آن دو کتاب صحیح و به خوبی انجام یافته است، سخن علامه حجوی به اختصار به پایان رسید.

و عجیب است از مرحوم علامه عبدالفتاح ابوغده که گفتار بی‌دلیل و بیهوده‌ی محمد حسن حجوی را نقل می‌نماید و بر آن اعتراضی نمی‌کند، و ما بیان نمودیم که گفتار حجوی هیچ ثبوتی ندارد و می‌رساند که حجوی بدون مطالعه و تحقیق، آن مطالب را نوشته است، خدا از فضل و کرمش گناهان ما و حجوی و ابوغده و همه‌ی مسلمین را بیامرزد.

مثل این که مرحوم علامه عبدالفتاح ابوغده هم دانسته است که نوشته‌ی محمد حسن حجوی بدون تحقیق و تتبع بوده است، چرا که می‌نویسد:

«قال عبدالفتاح: هذه كلمة عجلي بشأن المكثرين من التأليف غير محررة ولا مستوفاة.

كتبها العلامة الحجوي رحمه الله تعالى استطراداً بدون تتبع واستقراء بمناسبة ذكره كثرة مؤلفات الإمام ابن جرير الطبري».

«عبدالفتاح گفت: این کلمه‌ای است که به عجله و شتاب نوشته شد در خصوص کسانی که بسیار کتاب نوشته‌اند، نه پاک‌نویسی شده و نه مطلب را به وفاء و تمام بیان

کرده است. مرحوم علامه حجوی به طور استطراد و بدون بررسی و استقراء به مناسبت این که حجوی بسیاری تألیفات امام جریر طبری را یاد نمود، نوشته است: «اما صحبت ما این است که وقتی عبدالفتاح فهمید که گفته و نوشته‌ی محمد حسن حجوی از روی تحقیق و تتبع نیست، بهتر بود سخن او را نقل نکند، والله سبحانه و تعالی اعلم.»

مراعات حفظ وقت عمر را طولانی می‌کند و بر آثار خیر می‌افزاید:

چیزی که باعث شد این جمله را بیاورم و حفظ وقت را از انساب طول عمر بشمارم این عدد شگفت‌آور از کتاب‌های نوشته شده به وسیله‌ی علمای اعلام است که انسان به خود می‌گوید: چگونه این همه را نوشتند؟ چقدر از عمر خود را صرف نوشتن آن همه کتاب نمودند؟ چه وقت این همه کتاب جمع‌آوری شد؟ در حقیقت جواب همه‌ی این‌ها این است که وقت خود را حفظ کردند بدون آن که ساعتی از وقتشان ضایع سازند. و به وسیله‌ی حفظ وقت بود که خدا برکت در وقتشان، در عمرشان و در آثارشان قرار داد: «والله یؤتی فضله من یشاء». اما باید دانست که متأخرین هرچند دارای کتاب‌ها و آثار شگرف باشند به متقدمین نمی‌رسند، برای این که پیشینیان داناتر به شرع خدا و دین او هستند، اما نظر به این که سخن در باره‌ی سلف و پیشینیان اندک است و گفتار در باره‌ی خلف و پسینیان زیادتر است، شاید از این راه دچار اشتباه شویم، این بود که این اشاره به میان آمد.

سخنانی از گروهی از تابعین راجع به دانائری سَلَف از خَلَف

۱- تابعی جلیل، شیخ قاریان و مفسران، حافظ، محدث، امام فقیه، مجاهد بن جبر مکی رحمته که به سال ۲۱ هجری به دنیا آمد و به سال ۱۰۴ درگذشت فرمود: علماء رفتند و نماندند مگر دانشجویان. امروز کسی که در میان شما به عنوان مجتهد و بسیار کوشاست به نسبت پیشینیان بازیگری بیشتر نیست.

۲- تابعی جلیل، بلال بن سعید اشعری دمشقی، امام ربانی، واعظ، شیخ اهل دمشق و یکی از دانشمندان معتبر و از زاهدان عبادتکار که به سال ۱۲۰ هجری وفات یافت، فرمود: زاهد شما مشتاق دنیاست و مجتهد شما مقصر است و دانائتان نادان است. و نادانان مغرور است.

۳- تابعی جلیل، حافظ، امام، از علمای بلندنام، سرور دانشمندان و فقهای عصر خویش، ایوب سِنْحَتِیَانِ رحمته متولد ۶۸ هجری، متوفی ۱۳۱ هجری است. حماد بن زید گفت که به ایوب سِنْحَتِیَانِ گفته شد: امروز علم از سابق بیشتر یا کمتر است؟ فرمود: سخن امروز بیشتر است و علم پیشتر بیشتر بود.

۴- ابو عمرو بن العلاء بصری، تابعی جلیل، یکی از قاریان قرآن، از قراء سبعة، دانشمندترین مردم زمان خود در قرآن، قراءات، علوم عربی، ادب، شعر و نحو است. کتاب‌هایی که او در باره‌ی فصیحی عرب نوشته بود - کسانی که ملاقات‌شان کرده و با آنان هم‌نشینی داشته است - اتاقی را تا زیر سقف پر کرده بود. به سال ۷۰ هجری به دنیا آمد و به سال ۱۵۴ وفات یافت. او فرمود: ما نسبت به دانشمندان پیش از ما مثل سبزه‌ای هستیم که زیر درخت‌های خرما بُن استوار کاشته شده باشد.

این چهار تابعی که از شهرهای دور از هم بوده‌اند مضمون سخنان‌شان یکی است و آن اعتراف به این که دانشمندان متقدم بر دانشمندان متأخر تقوق و برتری دارند؛ چه رسد به دانشمندان زمان ما که نسبت به سابقان خیلی فرق دارند. و من در اینجا کلام علامه ابن رجب حنبلی نقل می‌نمایم:

فرمود: بسیاری از متأخرین از این لحاظ که سخن بسیار می‌گویند گمان کرده‌اند که هرکس سخنش بیشتر و مجادله و دشمنی بیشتر دارد، داناتر است از کسی که

زبان‌درازی ندارد و این نادانی خالص است. شما بنگرید به بزرگان صحابه و دانشمندان‌شان، مثل ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاذ و ابن مسعود و زید بن ثابت، اینان سخن‌شان از ابن عباس کمتر است، در حالی که آنان از ابن عباس داناترند. بزرگان تابعین، سخن‌شان از صحابه بیشتر است، در حالی که صحابه از تابعین داناترند، و همچنین اتباع تابعین سخن‌شان از تابعین بیشتر است، در حالی که تابعین از آنان داناترند. و در حقیقت علم به بسیاری روایت و به بسیاری گفتار نیست، بلکه علم نوری است که خدا آن را در دل هر کسی که بخواهد می‌اندازد، و به وسیله‌ی همین نور است که خدای عزوجل دل‌ها را به آن روشن می‌سازد، و به وسیله‌ی همین نور است که بنده حق را می‌شناسد و جدایی میان حق و باطل را می‌داند، و تعبیر از آن به عبارات مختلفه آمده است که همه کوتاه و پرمغز و رساننده به مقاصد خیر است. رسول الله ﷺ جوامع کلمه به ایشان داده شد و سخن برای او مختصر شده بود. روی این اصل است که رسول الله ﷺ از پُر حرفی منع فرمود و از بسیارکردن قیل و قال پرهیز داشت.

در این زمانه ما دچار مردم نادانی شده‌ایم که گمان می‌کنند هر قدر شخص بیشتر پُر حرفی کند، علم و دانشش بیشتر است. و به جایی در این نادانی پیش رفته‌اند که یاوه‌گویان پرحرف را از علمای مشهور پیشینیان که گروهی از علماء پیرو آنان هستند، برتر می‌دانند. هرچه کسانی پیشتر بوده‌اند سخنان‌شان اندک‌تر بوده است و هرچه بعدتر آمده‌اند، پرحرفی داشته و سخنان بیشتر گفته‌اند. اما وقتی که میزان فضل بر پرحرفی و یاوه‌گویی قرار داده شود، اساءه‌ی ادب نسبت به سلف صالح می‌شود. ولا حول ولا قوة إلا بالله. پایان پذیرفت سخن علامه ابن رجب. اشرف الدین رشتی صاحب مجله‌ی حبل المتین نوشته بود که: ایرانیان در قدیم کلاه‌شان دراز بوده و ریش‌شان و زبان‌شان دراز بوده است. رژیم پهلوی که آمد کلاه و ریش دراز را از آنان گرفت و در نتیجه زبانشان درازتر و درازتر شد. و همین زبان‌درازی است که همیشه مایه‌ی محنت می‌گردد. و به فرموده‌ی سعدی علیه الرحمة:

زبان بریده به گنجی نشسته صُمُّ بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

شاعر گفته است: زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد.

و به قول جامی علیه الرحمة:

لاف از سخن چو دُر توان زد آن خِشت بود که پرتوان زد
 کم گوی و گزیده گوی چون دُر تا زانک تو جهان شود پُر
 یک دسته گل دماغ پرور از خرمن صد گیاه بهتر

علامه عبدالفتاح گفته است:

و من سخنم را در باره‌ی دانشمندانی که رعایت اوقات و نگهداری لحظه‌ها و استفاده از وقت می‌نمودند و بهترین ثمر وقت‌شناسی را به دست می‌دادند، به آوردن شرح حال مختصری از امام حافظ ابن عساکر دمشقی پایان می‌دهم، برای این که در شرح زندگانی او مطالبی است که خُفته را بیدار می‌سازد و افراد سست عنصر را به تصمیم و تکان دادن همت و عزم وا می‌دارد.

ابن عساکر

امام حافظ و دانشمند خستگی‌ناپذیر، ابوالقاسم علی بن حسن معروف به ابن عساکر دمشقی، متولد به سال ۴۹۹ در دمشق و متوفی به سال ۵۷۱ در دمشق است، او حتی از ضایع شدن لحظه‌ای از وقت خود پرهیز می‌کرد و در نتیجه این قدرشناسی وقت کتاب‌هایی را به مراکز علمی اسلامی اهداء نمود که مراکز امروز از چاپ کردن آن‌ها باز مانده‌اند، در حالی که او به تنهایی آن کتاب‌ها را به دست و به قلم خودش نوشت، و آنچه نوشت بر میزان تحقیق قرار داد و پایه‌های آن‌ها را محکم نمود و برگزیده‌ی آن‌ها را منظم و مرتب نمود، و کتاب‌هایی به دست داد که نشانه‌ی فضل و بزرگی اوست و اعجوبه‌ی اعجاب به شمار می‌رود. در داشتن حافظه‌ی زیاد و وفور معرفت و بلندی همت در تألیف و بسیاری تصنیفات محیر العقول است. و در این جا من قسمت بسیار مختصری از شرح حال او که از سه کتاب گرفته‌ام بیان می‌نمایم و از بین آثار ایشان آنچه تعلق به کثرت جهانگردی او در طلب علم و بسیاری تألیفات او و زیادت سخت‌گیری او بر حفظ وقت است به رشته تحریر می‌آورم:

۱- دانشمند برجسته و قاضی مورخ در کتاب نامی خود «وَفَيَاتُ الْأَعْيَانِ» در شرح حال امام حافظ ابن عساکر چنین فرمود:

مُحَدَّث شَامٍ دَر وَتِّ قَوْتِ خَوْدِ وَ اَز بَزْرگَانِ فِقْهَائِ شَافِعِيَه، نَظَر بَه اَيْنِ كِه عِلَاقَه‌اَش بِيْشْتَر بَه حَدِيثِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ بُوْد بَه عِلْمِ حَدِيثِ بِيْشْتَر مَعْرُوْفِ شُد، اِگْرَچِه اَو دَر تَمَامِ عِلْمِ مَتَدَاوِلِ دَانَا بُوْد. اَو دَر طَلْبِ حَدِيثِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ زِيَاد كُوْشِشِ نَمُوْد وَ رَنْجِ سَفْرَهَا وَ مِلَاقَاتِ شِيُوْخِ رَا مَتَحْمَلِ شُد. اَز اَيْنِ رُو اَنْچِه بَرَايِ غَيْرِ اَو فَرَاهَمِ نَشُدِه بُوْد، بَرَايِ اَو فَرَاهَمِ شُد، اَو بَارِ سَفْرِ بَسْتِ وَ بَه شَهْرَهَا رَفْتِ وَ شِيُوْخِ وَ بَزْرگَانِ عِلْمَاءِ رَا دِيْدَارِ كَرْد. دَر سَفْرَهَا هَمْسَفْرِ عِلْمَه اَبُو سَعْدِ عَبْدِ الْكَرِيْمِ بِنِ سَمْعَانِيِ بُوْد وَ شَمَارِ شِيُوْخِيِ كِه سَمْعَانِيِ نَامْبَرْدِه دَر كُشُوْرِ پَهْنَاوْرِ اِسْلَامِ دِيْدِه بَه هَفْتِ هَزَارِ شِيْخِ رَسِيْدِ كِه هَمِه اَسْتَادِ اَو بُوْدنْد.

امام حافظ ابن عساکر، شخصی متدین بود که میان متون و اساتید جمع نمود. در بغداد سماع حدیث نمود و از آن جا به دمشق برگشت. پس از آن به خراسان رفت، و به نیشابور، هرات، اصفهان و جبال (مجموع شهرهای کوهستانی) وارد شد.

و تصنیف‌های مفید تألیف کرد، و در تخریح احادیث سعی بلیغ نمود. سخنش در بیان حدیث، سخنی محبوب بود. و در جمع معلومات و تألیف کتاب‌ها خوش حظ و بخت بود. تاریخ دمشق را در هشتاد جلد قطور تألیف نمود که اگر به حساب کتاب‌های امروزه چاپ شود، شاید به هشتصد جلد برسد. و در این تاریخ عظیم عجایب علمی آورد. تاریخ دمشق از لحاظ شرط مؤلف همانند تاریخ بغداد است، اما از حیث فواید متنوع و وسعت اطلاع و شامل بودن مطالب با تاریخ بغداد قابل مقایسه نیست، قاضی ابن خَلَّکان فرمود: شیخ ما، حافظ مصر، امام حافظ، علامه زکی الدین ابومحمد، عبدالعظیم منذری، وقتی که صحبت از تاریخ دمشق شد، یک مجلد از تاریخ دمشق بیرون آورد و سخنی طولانی در بیان عظمت این تاریخ بیان نمود و فرمود: گمان نمی‌کنم مگر این که این مرد از روزی که خود را شناخته - از سن چهارسالگی مثلاً - تصمیم گرفته این تاریخ را بنویسد و شروع به جمع معلومات بنماید، مگر از چهارسالگی این تاریخ عظیم را تألیف کرده باشد و گرنه عمر آدمی به نوشتن چنین کتابی وفا نمی‌کند، آن هم بعد از شهرت و مشغولیت تدریس و افاده و کارهای دیگر زندگی. و در حقیقت حافظ منذری حرف حق گفت. و هرکسی که بر این کتاب اطلاع بیابد همین سخن را خواهد گفت، و این تاریخ دمشق که اکنون در دست ما می‌باشد، علامه ابن عساکر آن را اختصار نمود، و گرنه خدا می‌داند که چقدر نوشته بوده که پاکنویسی آن به این عظمت رسیده است. و با این حال در حدود پنجاه عنوان کتاب‌های دیگر نیز دارد.

گفتیم که حافظ، ابن عساکر پس از شهرت و مشغولیت و جواب سؤال پرسندگان و داشتن زن و فرزند و گرفتاری‌های زندگی باز هم توانست آنچه می‌خواهد و آن چنانکه می‌خواهد و در وقتی که می‌خواهد تصمیم خود را عملی سازد و بیش از مدت عمر خود از علم و عمل و تألیف و محبوبیت استفاده کند، خدا او را بیامزد که یگانه‌ی روزگار خود بود و برای همیشه می‌تواند سرمشقی برای دانش دوستان باشد.

بلندهمتی ابن عساکر و پهناوری شهرها و قصباتی که برای ملاقات اساتید به آن جاها سفر نمود:

۲- کتاب دومی که شرح حال امام حافظ ابن عساکر از آن نقل می‌شود:

در کتاب «تذکره الحفاظ» ۴: ۱۳۲۸ حافظ شمس الدین ذهبی فرمود: «امام حافظ کبیر، محدث شام، فخر الأئمة، ابوالقاسم بن عساکر صاحب تصانیف و تاریخ کبیر به سال ۴۹۹ به دنیا آمد. و در سال ۵۰۵ به عنایت پدرش و برادرش، امام ضیاء الدین هبة الله، سماع حدیث در دمشق را شروع کرد و در سال ۵۲۰ از دمشق به بغداد و سپس به مکه و سپس به کوفه و سپس به نيسابور و سپس به اصفهان و سپس به مرو و سپس به هرات رفت و کتاب «الأربعین البُلدانية» را تألیف کرد: چهل حدیث از چهل شیخ از چهل شهر. و شمار شیوخ، یعنی استادان او ۱۳۰۳ شیخ و هشتاد و چند زن است که استاد او بودند. و جمعی بسیار از او حدیث روایت نمودند؛ از آن جمله همسفر او در طلب حدیث، ابوسعید سمعانی است، پس از آن علامه شمس الدین ذهبی تألیفات ابن عساکر را شمرد و به پنجاه عنوان رسید. و در بابهای علم چهار صد مجلس املاء نمود. و املاء هر مجلسی به منزلت کتابی بود.

املاء: یعنی گفتن عباراتی تا طلاب علم آن را بنویسند و عوام آن را بشنوند و استفاده ببرند. چقدر باید سینه‌ی این دانشمند پُر از علم باشد که از حفظ در چهار صد مجلس املاء نماید و املاء هر مجلسی به منزلت کتابی باشد!

فرزند او محدث بهاء الدین قاسم گفت: پدرم مواظب بر نماز با جماعت و بر تلاوت قرآن بود. در غیر رمضان در هفته‌ای یک ختم قرآن می‌نمود و در ماه رمضان هر روزی یک ختم قرآن می‌نمود و در مناره‌ی شرقی از مسجد جامع نیمه‌ی شعبان و دو عید به نماز و ذکر خدا به پایان می‌رسانید. و از چهل سال به این طرف، اگر لحظه‌ای از وقت او فوت می‌شد خود را به حساب می‌کشید که چرا گذاشته است لحظه‌ای از وقتش از دست برود، و ظرف چهل سال، یعنی از لحظه‌ای که شیوخ و استادانش به او اجازه دادند که حدیث را روایت نماید و حدیث رسول الله ﷺ به مردم برساند، در آن چهل سال کارش جمع معلومات و شنوایدن علم به طُلاب علم بود، حتی در خلوتگاه و گردشگاهش نیز همین کار را می‌کرد.

حافظ ابوالعلاء همدانی فرمود: ابوالقاسم ابن عساکر در بغداد به شعله‌ی آتش نامیده می‌شد، به خاطر تیزهوشی و برافروختگی و درک خوبش.

ابوالموهَب بن صَضرى می‌گوید: به ابوالقاسم ابن عساکر گفتم: آیا سرور ما مثل خودش را دیده است؟ فرمود: این چنین مگو، برای این که خدای متعال فرمود: ﴿فَلَا

تَزَكُوا أَنْفُسَكُمْ ﴿[النجم: ۳۲]. «پس خودتان را نستایید (پاک نسمازید)». گفتم: خدای متعال فرمود: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿۱۱﴾ [الضحی: ۱۱]. «و نعمت‌های پرودگارت را باز گو کن و سپاس بگزار» یعنی نعمتی که خدا به تو ارزانی داشت، ظاهر بنما و سپاس او را بگو و خیررسان به مردم باش. وقتی که این آیه را گفتم فرمود: اگر کسی بگوید که مانند مرا ندیده است، راست گفته است. آنگاه ابوالموهوب گفت: من مثل او را ندیده‌ام و نه کسی هست که از لحاظ داشتن آن همه خصلت‌های پسندیده و بودن بر یک راه مستقیم در مدت چهل سال مثل او باشد. همیشه در مسجد در صف اول بود، مگر در صورت عُذْر. و در ماه مبارک رمضان و ده روز اول ذیحجه در مسجد معتکف بود. و هیچ‌گاه چشمش به دنبال املاک و خانه و مستغلان نبود، در حقیقت از این چیزها روگردان شده و این فکر را از سر خود انداخته بود. و از مناصب دنیوی و همچنین از امامت و خطابه خودداری می‌کرد. و وقتی که این مناصب بر او عرضه شد امتناع ورزید و خود را ملزم به امر به معروف و نهی از منکر کرده بود. «لا تأخذه في الله لومة لائم» «وقتی که برای خدا کاری می‌کرد سرزنش سرزنش‌کننده او را از آن کار باز نمی‌داشت». سخن علامه ذهبی به پایان رسید.

ابن عساکر تمام وجود خود را وقف علم کرده بود و آموزگاران مرد و زن او بسیار بودند و نیروی محکم‌کاری و به خوبی انجام‌دادن کارها در او قوی بود.

۳- امام حافظ علامه تاج الدین سبکی در کتاب «طبقات الشافعية الكبرى» در شرح حال ایشان چنین نوشته است: «امام جلیل، حافظ اُمّت، ابوالقاسم بن عساکر». معلوم نیست که از اجداد ایشان یکی به نام عساکر بوده باشد، چیزی که هست او به این نام شهرت یافته است، او یاری‌دهنده‌ی سُنّت پیغمبر و خادم سُنّت است. امام اهل حدیث در زمان خود و خاتمه‌ی حافظان زبردست می‌باشد. طلب علم نزد منزل او رَحْل اقامت می‌افکندند.

جان خود را بر انواع علوم جمع نمود، غیر از علم و عمل دوست دیگری نمی‌خواست، و منت‌های آرزویش علم و عمل بود. حافظه‌ای داشت که هیچ چیز از ذهن او بیرون نمی‌رفت، و ضابطه‌ای داشت که کهنه و نو در برابر آن یکسان بود، و طوری در علم خود محکم‌کاری و اتقان داشت که با علمای بزرگ پیش از خود برابری داشت، اگر نگوییم که بر آنان تَفَوُّق داشت و کثرت علم او به حدی بود که او غنی بود

و مردم همه نیازمند به علم او بودند، از جمعی از علماء سماع علم داشت. و تعداد شیوخ و استادان او از مردان ۱۳۰۰ شیخ و از زنان هشتاد و چند استاد بود. بار سفر به سوی مکه‌ی مکرمه و مدینه‌ی منوره و عراق بست. و از دیار عجم از علمای اصفهان، نیشابور، مرو، تبریز، میهنه، بیهق، خسروجرد، بسطام، دامغان، ری، زنجان، همدان، اسدآباد، جی، هرات بون، بغ، بوشنج، سرخس، نوقان، سمنان، ابهر، مَرند، خوی، جرباذقان، و مشکان، رودراور حُلون و ارجیش سماع علم داشت.

همچنین از علمای انبار، رافقه، رَحبه، ماردین، ماکسین و غیر این‌ها از بسیاری از شهرهای دور و اقلیم‌های پراکنده سماع داشت و همیشه دور از خانه بود. و اسب را سوی شهرها و صحراهای دور دست به تنهایی می‌راند و همراهی جز تقوی و پرهیزکاری نداشت و عزم و تصمیمی داشت که غیر از رسیدن به آرزوی خود در علم، هیچ چیز دیگری او را قانع نمی‌کرد. شیخ او ابوالفضل طوسی فرمود: نمی‌شناسم کسی را که امروز شایسته‌ی لقب الحافظ در حدیث باشد جز او. علامه ابن نجار فرمود: او امام محدثین است در زمان خود. و او کسی است که برتری در حفظ و اتقان و معرفت کامل در علوم حدیث و اعتماد و کفایت و خوبی تألیف به او پایان پذیرفته است. علامه ابن النجار فرمود: شنیدم از شیخ عبدالوهاب بن امین که روزی همراه حافظ ابوالقاسم ابن عساکر و ابوسعید بن سمعانی در طلب حدیث و ملاقات شیوخ راه می‌رفتیم؛ آنگاه شیخی را ملاقات نمودیم، ابن سمعانی از آن شیخ خواست تا بایستد و چیزی از حدیث را بر او بخواند، در کیسه‌ای که اوراق سماعش در آن بود بررسی نمود و برگه‌ی سماع خود را نیافت و دلتنگ شد. حافظ ابن عساکر فرمود: آن جزء که دنبالش می‌گردی راجع به چه موضوعی است؟ ابن سمعانی فرمود: «کتاب بحث و نشور» از ابن ابی داود است که آن را از شیخش ابونصر زینبی شنیده است. ابن عساکر فرمود: دلتنگ مباش و آن کتاب بحث و نشور را از حفظ خواند. همه‌ی آن را یا قسمتی از آن را که مورد نیاز بود. ابن نجار فرمود: که شک در این که همه‌ی آن کتاب را خواند یا بعضی از آن را، این شک از شیخ ما عبدالوهاب بن امین است.

امام نووی رحمته در باره‌ی حافظ ابن عساکر نوشت و من از خط او نقل کردم؛ فرمود: او -یعنی ابن عساکر- حافظ شام است، بلکه حافظ دنیا است، امام است و مطلقاً مورد اعتماد و اطمینان است.

ابن عساکر مسموعات خود را به کسی سپرده بود تا برایش بیاورد: تأخیر نمود و ابن عساکر از این تأخیر ناراحت بود تا این که باو رسید:

حافظ ابومحمد قاسم، فرزند حافظ بن عساکر فرمود: پدرم کتاب‌های بسیاری شنیده بود و نسخه‌های آن را به دست نیاورده بود، بنا به اعتمادی که بر رفیقش حافظ ابوعلی بن وزیر نموده بود، زیرا آن چه ابن وزیر به دست می‌آورد، پدرم به دست نمی‌آورد. و آن چه پدرم به دست می‌آورد ابن وزیر به دست نمی‌آورد، در یکی از شب‌ها شنیدم که پدرم با یکی از دوستانش صحبت می‌کرد که به سفر رفتم و مثل این است که به سفر نرفته‌ام. و مسموعاتی را به دست آوردم و مثل این است که به دست نیاورده‌ام. گمان می‌کردم که رفیقم ابن وزیر کتاب‌هایی را که سماع من است می‌آورد، مثل «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و «کتاب‌های بیهقی» و جزوه‌هایی که با اسنادهای عالی بود. رفیقم ابن وزیر، در شهر مرو نشست و آنجا اقامت گزید. و انتظار داشتم رفیق دیگرم به نام یوسف بن فاروا جیانی بیاید که او نیز نیامد. و انتظار داشتم رفیق دیگرم که ابوالحسن مرادی است برسد، برای این که می‌گفت: ممکن است بیایم به دمشق و از آنجا به شهرم اندلس بروم. و هیچ کدام از این‌ها به دمشق نیامدند. بنابراین، ناگزیرم سومین بار به سفر بروم تا کتاب‌های بزرگ و مهم و جزوه‌ها و اسنادهای عالی را به دست آورم. چند روزی نگذشت که یکی از دوستانش درب خانه‌اش را زد و گفت: این ابوالحسن مرادی است که آمده است. پدرم نزد او رفت و او را به خوشوقتی ملاقات کرد و در خانه‌ی خودش او را منزل داد. او با خودش چهار سَفَط پر از کتاب آورده بود - سَفَط: ظرفی است که از تخته و چوب می‌سازند و در آن میوه و غیره جای می‌دهند - که همه به خط پدرم بود که مسموعات خود را نوشته بود. پدرم از رسیدن این مخطوطات که به خاطر آن‌ها سفر کرده و مدتی به نوشتن آن‌ها پرداخته بود، وقتی که دید همه‌ی آن‌ها سالم رسیده‌اند، خیلی خوشوقت شد و شکر خدای متعال را به جا آورد که همه‌ی مسموعات او را بدون زحمت به او رسانیده است. و زحمت سفر را از دوش او برداشته است. آن گاه به آن کتاب‌ها رو آورده و به نسخه‌برداری از آن‌ها پرداخت تا این که به مقصود خودش از آن‌ها رسید و هر کتابی از آن کتاب‌ها را که از سَفَط (صندوق) بیرون می‌آورد این قدر شاد می‌شد که گویا همه‌ی مُلک دنیا را به او داده‌اند. خدایش بیامرزد و از او خوشنود باشد. انتهی: عبارت تاج الدین سبکی به پایان رسید.

این هم چند صفت درخشنده بود از سیرت این امام یگانه و فرزانه، حافظ ابن عساکر دمشقی.

شما در سیرت او خواندید که چگونه دارای تبخُّر در علوم بود و چگونه کتاب‌هایی را از خود به یادگار گذاشت، اگر نه این بود که او حتی یک لحظه از حیاتش نمی‌گذاشت بی‌فایده بگذرد و روز و شب همه در فکر علم و تألیف و فایده‌رسانی بود، اگر این محافظت بر وقت و قدردانی حتی از دقائق و لحظات آن نبود، هیچ‌گاه نمی‌توانست چنین کتاب‌های ضخیم و پرارزش را بنویسد که مراکز علمی از طبع و چاپ کردن آن‌ها عاجزند، چه رسد به تألیف مثل آن‌ها. بنابراین، ای جوانان! وقت خود را گرامی بدارید و نگذارید لحظه‌ای از وقت‌تان به هدر برود، برای این که وقت‌ها و لحظه‌ها گنجینه‌های خیرات و برکات هستند.

تقسیم‌بندی هر کاری برای وقت مناسب آن از اسباب کامیابی است

آنچه برای قدرشناسی وقت جلب توجه می‌نماید، دانستن منزلت هر کار علمی است تا وقتی مناسب برایش در نظر گرفته شود، برای این که بعضی از کارهای علمی هر وقتی برای آن مناسب است، مثل مطالعه‌ی سریع کتاب. و بعضی از کارهای علمی است که نیازمند حضور قلب و بیداری کامل و فکر روشن و آسودگی خاطر است.

چنین کارهای علمی که حاجت به صفای ذهن و نشاط قریحه و فهم دارد، اختصاص به وقت‌هایی دارد که وقت نزول برکات و حصول نَفحات است: مثل سحر و بامداد و اوقات آرام شب و هنگام فراغت قلب و در جایی که آرامش در آن باشد.

امام خلیل بن احمد فراهیدی، شیخ امام النُّحاة، سیبویه، و یکی از عُقلای بنی آدم

فرمود:

سحرگاه بهترین وقت با صفا بودن ذهن انسان است. و علامه جارالله زمخشری در کتاب «اساس البلاغة» در ماده‌ی (وضع) فرمود: «و در سخن یکی از علماء آمده است: وقتی که سحر ظهور کرد در خانه‌ام را بکوب تا بدانی موضع رأی مرا. یعنی اگر رأی مرا می‌خواهی در وقت سحر رأی مرا بخواه.

علامه عبدالفتاح ابوَعُدَّة فرمود: تمجید خلیل بن احمد و زمخشری از وقت سحر و فضل آن، زمانی بود که سحرگاه بهترین وقت نشاط عقلی و راحت جسمی در زندگی آن رادمردان بود، اما امروز اوضاع تغییر کرده و پیش مردم سحرگاه سنگین‌ترین وقت‌هاست که به خواب و سستی می‌گذرد و صفای دل و جان در سحرگاهان و استنشاق نسیم بامدادان از دست این مردم بیرون رفته است.

امام ادیب، ابوعلی حسن بن رشیق قیروانی در کتابش «العُمَدَة فی محاسن الشعر و آداب و نقد» فرمود: و از آنچه فکر را جمع می‌کند بر پُشت خوابیدن برای مطالعه است، اما قفل دریای خاطر را، مثل آغاز به کار در سحرگاه نمی‌گشاید، زیرا انسان در سحرگاه از خواب برخاسته است، و روح پراکنده نشده است و اسباب لهو و بازی در کار نیست و امور معیشت ذهن را به خود مشغول نساخته است. سحرگاه وقتی است که گویا انسان از نو زنده شده است. و هوای سحری لطیف‌ترین هوا، و نسیم سحری نسیمی است روح افزا و درست‌ترین میزان میان شب و روز است، اما چرا اول شب

مانند سحرگاه و آخر شب نیست؟ برای این که اول شب موقعی است که تاریکی بر روشنایی پیروز شده، برعکس سحر که روشنایی سحر بر تاریکی شب پیروز شده است. و اول شب موقعی است که نفس انسانی از کارهای روز خسته و بیمار است و حاجت به شب دارد تا از خواب راحت، خستگی‌های روز را بزداید.

بنابراین، شایسته است که این اوقات با صفا و پر برکت برای حل مشکلات و پاک کردن مسائل پیچیده و تصحیح اشتباهات غنیمت شمرده شود.

بیان بهترین وقت و محل برای حفظ کردن

امام حافظ خطیب بغدادی در کتاب «الفقیه والمتمفقه» در جایی که صحبت از بهترین وقت و محل برای حفظ کردن دارد، می‌فرماید: بدان که برای حفظ، ساعت‌هایی است که شایسته است برای کسی که قصد حفظ کردن دارد آن اوقات را رعایت بنماید، و برای حفظ جاهایی است که شایسته است برای کسی که قصد حفظ دارد در آن جاها باشد. بنابراین، بهترین وقت برای حفظ کردن سحرگاه است. و بعد از آن نیمروز. و بعد از آن بامدادن. و شب برای حفظ بهتر از روز است، و هنگام گرسنگی شایسته‌تر است از وقت سیری، و لازم است برای کسی که قصد حفظ دارد بسنجد که برای او چه وقت برای حفظ کردن بهتر است، برای این که بعضی از مردم هستند که اگر زیاد گرسنه باشند، نمی‌توانند چیزی را از حفظ کنند. برای چنین اشخاصی مناسب است که گرسنگی را به غذای سبکی رفع کنند.

و بهترین جاها برای حفظ، جاهای بلند است، مثل بالاخانه که از جاهای پایین بهتر است، نیز هر جایی که از چیزهایی که خاطر انسان را به خود مشغول می‌سازد دور باشد، برای این که هر جا که دل را مشغول می‌سازد و یا بر انسان چیره می‌شود از حفظ باز می‌دارد. بر سر یک مسأله میان خطیب بغدادی و ابونصر فارابی اختلاف است: خطیب می‌فرماید که موقع حفظ باید از جاهای سبز و خرم و لب جوی آب پرهیز کرد، برای این که روی چمن سبز و لب جوی آب و میان کوچه در اکثر اوقات خالی از رفت و آمد نیست و نتیجه این می‌شود که انسان از حفظ باز می‌ماند و ابونصر فارابی عادت داشت که تنهایی را می‌پسندید و مدت اقامتش در دمشق در محلی که آب و سبزه بود می‌نشست و کتاب خود را تألیف می‌کرد و مردمی که می‌خواستند از علم او استفاده کنند در آنجا به خدمتش می‌آمدند.

در حقیقت هر دو درست فرموده‌اند: جاهایی است که لب جوی و روی چمن سبز محل اجتماع مردم و هیاهوی آنان است، چنین محل‌هایی است که به فرموده‌ی خطیب بغدادی به کار حفظ نمی‌خورد.

و جاهایی است که لب جوی آب و بر چمن سبز محل خلوت است و این جاهاست که ابونصر می‌نشست و کتاب را می‌نوشت و به افاده‌ی دانش پژوهان می‌پرداخت. به عقیده‌ی این داعی لب جوی آب و بر چمن سبز و قلعه‌ی کوه خوش نسیم، بهترین جا برای حفظ است. ابونصر فارابی از بزرگترین فلاسفه‌ی مسلمان است، او در فاراب نزدیک مرز چین به سال ۲۶۰ به دنیا آمد و به سال ۳۳۹ در دمشق وفات یافت.

مستحب بودن دوری از جاهای پرهیاهو به هنگام حفظ کردن:

در حقیقت از این که برای دانشجویان جاهای خلوت و دور از مردم و جار و جنجال‌شان پسندیده‌اند، این است که خلوت به صفای ذهن و حضور قلب کمک می‌کند و موقعی که فکر روشن شد، صحت نظر و فهم در طلب معلومات به دست می‌آید. و علما علم را از میزان عقل طلب می‌کنند و این میزان در منت‌های لطافت است و از هر مشغلتی متأثر می‌شود و از طریق مستقیم منحرف می‌گردد، از این رو در تحصیل علم خصوصاً علم‌هایی که باریک‌بینی و فهم قوی می‌خواهد، رعایت زمان و مکان را لازم دانسته‌اند تا فهم درست حاصل شود و تصور و حکم را به درستی دریافت.

امام محدث و فقیه ادیب، ابوسلیمان حمد بن محمد خطابی متولد سال ۳۱۹ و متوفای سال ۳۸۸، چنانکه شرح حالش در کتاب «یتیمه‌الدهر» دوستش، ثعالبی آمده است، فرمود: موقعی که در خلوت هستم، ذهنم صفا می‌یابد و مطالب درخشنده‌ای بر من عرضه می‌شود که به منزلت برق در تاریکی است و موقعی که پیایی آواز الاغ‌ها به گوشم می‌رسد حالتی به من دست می‌دهد که لکنت زبان می‌گیرم و نمی‌توانم سخن بگویم. از بین علوم، علمی است که فایده‌اش اندک است و از کمالیات است و ندانستن آن مایه‌ی نقص نیست، نفع آن اندک است و حاجت به آن اندک‌تر است؛ چنین علمی شایسته نیست وقت گرانبها را در تحصیل آن از دست داد، برای این که مشغول مفضول شدن از رسیدن به فاضل و افضل باز می‌دارد.

همچنین فرموده است: و هرگاه به طلب علم مشغول شدی، بدان که علم بار است

پس بنگر که چه چیز را بار می‌کنی، و موقعی که دانستی آن بالا و پایین بردن دارد، دل خود را مشغول علمی بساز که بهتر است.

بنابراین، سزاوار است که شخص عاقل ذهن قوی و وقت گرانبهای خود را صرف علمی بسازد که بهتر است. تا از آن علمِ بهتر زندگی بهتر بیابد و نیکبختی دو جهان را برای خود ذخیره نماید.

خوب است که انسان وقتی احساس خستگی و ملال نمود خود را فریب دهد:

در کتاب «الحثُّ علی طلب العلم» ۱: ۶۶ تألیف علامه ابوهلال عسکری آمده است که: ابوالقاسم، عبیدالله بن محمد اسدی معتزلی، ادیب نحوی عروضی، معروف به ابن جرو موصلی متوفی ۳۸۷ فرمود: شایسته است که انسان درس اخبار و اشعار را برای وقت خستگی به تأخیر بیندازد.

و ابوالفتح محمد بن جعفر همدانی بغدادی، ادیب نحوی، لغوی، معروف به ابن المراغی فرمود: شایسته است که انسان در درس خود را بفریبد. انتهی: سخن ابوهلال عسکری به پایان رسید.

علامه عبدالفتاح ابوغده فرمود: قصد ابن المرغی از این که شایسته است انسان در درس خود را بفریبد، این است که اگر در درسی سستی و خستگی دچار انسان شد، درس را رها نکند و از خواندن باز نماند، بلکه به خود بگوید که خسته نیستم و نشاط خود را از دست نداده‌ام، بهتر است درس را ادامه بدهم تا از دیگران عقب نیفتم. به این طریق نشاط خود را باز یابد، اصولاً تلقین نفس اثری عجیب دارد.

عواملی که خستگی را از بین می‌برد و خواب و سستی را می‌راند:

درمان ملولی و خستگی و راندن خواب و سستی به وسیله‌ی این عوامل امکان‌پذیر است: جویدن آدامس، رفتن به فضای آزاد، تغییر دادن محل، بدن‌شستن، قدم‌زدن، شستن سر و صورت، مطالعه‌ی کتاب دیگر و نظیر آن‌ها هرچه که خستگی و سستی را رفع کند.

معمولاً سهر جسمی به نوعی صلاح می‌یابد و هر نشاطی کلیدی دارد که بر افراد حریص بر علم و دانش پنهان نمی‌ماند.

لازم است رعایت کردن اصل الْأَهْمُ فَالْأَهْمُ و مقدم داشتن مُهْمٌ بر غیر مهم:

امام حافظ خطیب بغدادی رحمته الله فرمود: علم مانند دریاست، یعنی آیا ممکن است دریا را به پیمانه خشک کرد؟ دریا را نمی‌توان به پیمانه تمام کرد. و علم مانند معدن‌هایی است که حاصل آن پایان ندارد. بنابراین، خود را به الأهم (مهم‌تر) مشغول دار و آنچه اهمیتی ندارد به آن مشغول شو و کسی که غیر مهم را دنبال کرد، خود را از مهم محروم ساخته است. انتهی: سخن خطیب به آخر رسید.

و این فرموده‌ی خطیب بغدادی همان است که عباس بن حسن علوی به آن اشاره فرمود: خطیب در تاریخ بغداد ۱۲: ۱۲۶ شرح حال او را آورد و نصیحت او را که از بهترین نصیحت‌هاست یاد نمود و آن نصیحت این است: بدان که رأی تو آن وسعت را ندارد که به همه چیز برسد. بنابراین، رأی خود را آماده ساز برای آنچه مهم است. و مال تو آن قدر نمی‌تواند باشد که به همه‌ی مردم برسانی. بنابراین، مال خود را اختصاص بده به کسانی که اهل حق هستند و بزرگواریت نمی‌تواند که به همه‌ی عوام برسد. بنابراین، بزرگواری خود را به اهل فضل اختصاص بده. و شب و روزت نمی‌توانند به همه‌ی حاجت‌هایت برسند. بنابراین، وقت خود را به خوبی قسمت کن میان وقتی که باید به کار مشغول شوی و وقتی که باید راحت خود را دریابی. برای این که اگر رأی خود را در غیر مهم به کار ببری، مهم را خوار داشته‌ای. و این روش مانند این است که دانشجو در روزهایی که امتحان در پیش دارد کتاب‌های درسی خود را کنار بگذارد و به خواندن جنگ رستم و اسفندیار پردازد که در این صورت در امتحان موفق نمی‌شود و زحمت یک‌ساله‌اش برباد می‌رود. از این روی همیشه باید به آنچه مهم‌تر است پرداخت و در وقت امتحان به کتاب‌های درسی و آماده‌شدن برای امتحان پرداخت تا موفق شد.

و اگر وقت را در شب و روز در کاری که به آن نیازی نداری به کار ببری، وقتی برای رفع نیازت به وقت نیاز داری، به خواری می‌افتی.

این‌هایی که یاد شد همه اشاراتی بود در بیان ارزش وقت نزد آن دانشمندان برجسته و آن پیشوایان حُجسته، کسانی که با یاد کرد ایشان از یادکردن بسیاری از دانشمندان دیگر صرف‌نظر کردیم. و در حقیقت همه‌شان مایه‌ی افتخار اسلام و بلکه مایه‌ی افتخار انسانیت بودند؛ آنان مردمی بودند که خدای عزوجل فخرشان را پایه‌گذاری فرمود. بنابراین، بالاتر از افتخار ایشان افتخاری نیست؛ و هرچند کسی دارای فخری عظیم باشد به افتخار ایشان نمی‌رسد.

روی این اصل، ای خواننده‌ی بزرگوار، آنچه را که شنیدی و خواندی شگفت‌مدان؛ وقتی که خواندی فلانی بیش از صد کتاب تألیف نمود و با تألیفات در هر علمی بهترین بهره و حظ را یافته است، زیرا ایشان وقت خود را حفظ کردند و نگذاشتند غفلت باعث از میان رفتن وقت‌شان گردد؛ لحظه و دقیقه و ساعت همه را در راه علم نافع و مهم به کار بردند. و بدین سبب آن همه افتخار را به دست آوردند.

یادکردن گروهی از دانشمندان که پنجاه تألیف تا صد تألیف یا

بیشتر داشتند

استاد جمیل العظم دمشقی متوفی به سال ۱۳۵۲ کتابی نوشته است به نام: «عقد الجوهر فی تراجم من لهم خصمون تصنیفاً فمائة فأكثر» در این کتاب اشخاص بسیاری یاد نموده است که به بسیاری تألیفات و مصنفات مشهورند، از قبیل: ابن جریر طبری، ابن الجوزی، نووی، ابن سینا، ابن تیمیه، ابن القیم، غزالی، ابن حجر عسقلانی، بدر الدین العینی، سیوطی، علی القاری، مناوی، عبدالغنی نابلسی و عبدالحی لکنوی. و افرادی دیگر از کسانی که تألیف هریک از ایشان از یک صد کتاب یا از پنجاه کتاب بیشتر است.

وقتی که بر شرح حال هریک از آن دانشمندان فاضل و مشهور آگاه شدی، همت باعث می‌شود تا بکوشی و خودت را به ایشان برسانی، اگر دارای همت بلند هستی و قدر عمر و وقت خود را می‌دانی، و از جهان نروی مگر موقعی که از دسترنج خود سی کتاب یا چهل کتاب یا پنجاه کتاب به یادگار گذاشته باشی. «ویزید الله فی الخلق ما یشاء. ویختص برحمته من یشاء والله واسع علیم» «و خدا زیادی فرماید در مخلوقاتش آنچه را که بخواهد. و خدای متعال اختصاص می‌دهد به رحمتش هر که را بخواهد و فضل خدا پهناور است و بسیار داناست به همه چیز».

بیان چیزهایی که بر وقت‌یابی و استفاده از آن کمک می‌کنند

برای حفظ وقت و به دست آوردنش از قدیم در وصف طالبی که آمادگی تحصیل علم دارد و امید نابغه شدنش هست، گفته شده که باید شتاب نوشتن و شتاب خواندن و شتاب راه رفتن را داشته باشد.

حافظ ابن رجب حنبلی در ذیل کتاب «طبقات الحنابلة» در شرح حال حافظ شیخ الاسلام ابن ابی اسماعیل هَرَوی، خواجه عبدالله انصاری حنبلی که متوفای سال ۴۸۱ هجری است، آورده است که حافظ محمد بن طاهر مقدسی فرمود که از ابواسماعیل انصاری شنیدم که می‌فرمود: محدث واجب است که سریع المشی، سریع الکتابة و سریع القراءة باشد، یعنی عالم به حدیث باید شتاب نویس شتاب خوان شتاب راه رونده باشد. شتاب راه رفتن طالب برای این است که در اندک زمانی بتواند به شیوخ و استادان علم حدیث برسد. و شتاب نوشتن و شتاب خواندنش برای این است که وقت را مختصر نماید و حفظ وقت نماید برای کارهای دیگر و برای زیادکردن علم خود. و این وصف‌هایی که یاد شد یقیناً به زیادت توشه گرفتن از علم و استفاده نمودن از شیوخ و علماء در مدت کمتری از وقت و عمر کمک می‌کند.

عبدالفتاح می‌فرماید: من وصف چهارمی را بر آن‌ها افزوده‌ام و آن این که سریع الأکل باشد، یعنی کم‌خوراک باشد، زیرا اگر خوردن خوراک را طول بدهید، آن وقت اندوخته را که از شتاب خواندن و نوشتن و راه رفتن به دست آورده است با طول دادن در وقت خوراک خوردن و پرخوری و بیرون دادنش از دست می‌دهد. و بنده‌ی داعی وصف پنجمی بر آن‌ها افزوده‌ام و آن این که کم‌خواب باشد و زود از خواب بیدار شود. بنابراین، طالب علم حدیث، باید شتاب راه برود، شتاب بنویسد، شتاب بخواند، کم‌خوراک باشد و کم‌خواب باشد تا بتواند به خوبی استفاده از وقت نماید و به خوبی از نصیحت بزرگان پیروی نماید. قاضی عیاض مالکی رحمته الله در کتاب «الشفا بتعريف حقوق المصطفى صلى الله عليه وسلم» ۱: ۱۰۹ در فصل هفتم از باب دوم فرموده است: همیشه عرب و حکیمان افتخار به کم‌خوابی و کم‌خوراکی می‌نموده‌اند و نکوهش پرخوری و پرخواهی می‌کرده‌اند، زیرا پرخوری دلیل حرص و کودنی و باعث بیماری و سنگین شدن بدن و

محروم شدن از نشاط و چابکی و کارآمدی است. آن چنانکه کم خوراکی دلیل قناعت و خودداری و سبب تندرستی و صفای باطن و تیزهوشی است، زیرا پرخوری به آشامیدن آب زیاد منجر می شود و پرخوری و پرآشامیدن به خواب سنگین و پرخوابی می انجامد. و چه فایده دارد عمری که به پرخوری و پرخوابی و رفت و آمد زیاد به مستراح بگذرد. و در حکمت های لقمان حکیم آمده است: ای پسر عزیزم! وقتی که معده پر شد، فکر به خواب می رود و حکمت گنگ می شود و اعضای بدن از عبادت خدا باز می ماند.

سفیان ثوری فرمود: به اندک خوری، شب بیداری به دست می آید. سحنون فرمود: علم به صلاح نمی آید برای کسی که می خورد تا سیر شود. سیدنا عمر رضی الله عنه فرمود: شما را برحذر می دارم از پرخوری، برای این که پرخوری وسیله ی سستی از نماز و باعث فساد جسم و رساننده به بیماری است. بر شما باد میانهروی که آن از اسراف به دور است و باعث صحت بدن و بیشتر نیروگرفتن در عبادت می شود و انسان هلاک نمی شود مگر وقتی که شهوت و خواسته اش را بر دین ترجیح داد.

طالب علم باید خوراک و خواب و استراحتش به قدر ضرورت باشد:

امام نووی: در مقدمه ی گرانقدر کتاب عظیم «مجموع» فرمود: سزاوار است که طالب علم حریص بر تعلم و فراگرفتن علم باشد و در همه اوقات: شب و روز، در سفر و حضر بر فراگرفتن علم مواظب باشد و وقت خود را صرف غیر علم نکند، مگر به قدر ضرورت. و برای خوراک و خواب مقداری از وقت صرف آن ها نماید که ناگزیر از آن باشد. و برای استراحت به قدری که ملال و خستگی را از خود دور کند و مانند این ها از هرچه که از ضروریات است، اگر می توانست مثل خود امام نووی همیشه روزه باشد و یک بار خوراک بخورد و آن هم اندک و روز و شبی ربع ساعت نشسته بخوابد، خوب بود؛ اما افسوس که این روش کار همه کس نیست.

ابوالوفا، ابن عقیل فرمود تا می توانم از وقت خوراکم کم می کنم:

بیشتر در شرح حال امام ابوالوفا ابن عقیل حنبلی گفتیم که او می فرمود: منتهای کوشش دارم تا وقت خوراکم را کم نمایم، تا جایی که کاک نرم شده را با آب بلعیدن بر خوردن نان ترجیح می دهم، زیرا میان این دو تفاوت جویدن است و تا وقت برای مطالعه ام بیشتر شود یا فایده را بنویسم که اگر مشغول مشغول نان خوردن شوم نوشتن آن فایده از دستم بیرون می رود، و در حقیقت با شکوه ترین تحصیل، نزد عقلاء به

اجماع علماء وقت است. و همین وقت غنیمتی است که باید فرصت آن را به دست آورد، برای این که تکالیف زندگی بسیار است و وقت زودگذر است. انتهی: گفتار ابن عقیل به پایان رسید.

دو بیت شعر از امام جلال الدین سیوطی است در باره‌ی آنچه طالب علم برای به دست آوردن وقت نیاز دارد.

پس از آن دیدم که امام حافظ جلال الدین سیوطی رحمته اشاره فرمود به نیاز طالب علم به شتابیدن در خوراک خوردن، راه رفتن و نوشتن برای به دست آوردن وقت. و اشاره فرمود به این دو بیت:

حدثنا شیخنا الکنانی عن أبيه صاحب الخطابة
أسرع أخص العلم في ثلاث الأكل والمشى والكتابة

شیخ ما امام قاضی القضاة بدرالدین احمد بن ابراهیم کنانی مصری حنبلی رحمته به ما خبر داد از پدرش که خطیب بود و فرمود: بشتاب ای برادر علم (ای طالب علم) در سه چیز: در خوراک خوردن و راه رفتن و نوشتن.

آنچه از وقت فوت شد بر نمی‌گردد:

دیروز که گذشته است اگر همه‌ی خلائق دست به دست هم بدهند که دیروز را برگردانند محال است که بتوانند. بنابراین، ای برادر دانا و ای تیزهوش با فهم خردمند، تو را تشویق می‌کنم که وقت خودت را برای خودت نگه داری و نگذاری که وقت را بدون فایده از دست بدهی، برای این که زمانی که در آن هستی زودگذر است، نه تازه می‌شود و نه بر می‌گردد. شاعر گفت:

ما مضی — فات والمؤمل غیبٌ ولك الساعة التي أنت فيها
تفسیر آن به قول سعدی علیه الرحمة:

سعدیا دی رفت و فردا همچنان معلوم نیست در میان این و آن فرصت شمار امروز را
دیروز صحیح است که رفته است، اما حساب خوب و بد واقع در آن از بین نرفته و حساب دیروز به جای خود باقی و در دفتر اعمال انسان ثبت و ثواب و کیفر آن برقرار است. مسکین آدمی با این همه غرور و غفلت در مقابل دو لقمه نانی که می‌خورد انواع حساب باید داشته باشد: ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۸]. «هیچ

سخنی را بر زبان نمی آورد، مگر اینکه نزدش مراقبی حاضر (و آماده نوشتن) است». هر نظری که به چشم می‌نگرد، آنچه به گوش می‌شنود، قدمی که بر می‌دارد، هر قصدی که بر آن تصمیم می‌گیرد، همه در حساب اعمال آدمی است. نظر او به سوی حلال است یا حرام، آنچه می‌شنود خوب است یا بد، قدمی که برمی‌دارد به سوی خیر است یا شر، قصدی که می‌کند و تصمیم انجام آن را دارد اگر بتواند، آیا قصد خیر است یا قصد شر؟ همه‌ی این‌ها مورد حساب است. افسوس از غفلت ما که وقت را به هیچ می‌گیریم و چشم به هم زده موقع رحیل از دارالفنا الی دارالقرار می‌رسد و آن وقت خدا می‌داند که چقدر افسوس و حسرت می‌خوریم و لیکن بدون فایده. بنابراین، بر به دست آوردن زمان و استفاده از آن به وسیله‌ی منظم کردن خودت و کردارهایت و اوقاتت حریص باش. این نظم مورد لزوم است: معلم باشی یا متعلم، مؤلف باشی یا مطالعه‌کننده، مستمع باشی یا قاری، تالی قرآن باشی یا عابد. به خود ستم نکن به گونه‌ای که وقت‌شان را غنیمت نشمری و ساعت‌های زندگی‌ات را برباد دهی و غابن و مغبون باشی و عمرت را ضایع کرده باشی. روی دلت به سوی استراحت راغب باشد و در به دست آوردن فضایل رغبتی نداشته باش.

سستی رفیق بدی است و آسایش و تن آسایی نتیجه‌اش پشیمانی است:

امام مربی، ابوالفرج بن جوزی رحمته الله در نامه‌ی نصیحت‌آمیزی که به فرزندش نوشت و نام آن نوشته را «لَفْتَةُ الْكَبِدِ فِي نَصِيحَةِ الْوَالِدِ» نامید، چنین فرمود:

سستی در به دست آوردن فضیلت‌ها چه بد رفیقی است. و آسایش و تن‌آسایی باعث پشیمانی است، پشیمانی‌ای که بر هر لذتی چیره آید. بنابراین، آگاه باش و برای سعادت تلاش کن و بر آنچه گذشت از کوتاه‌کاری اظهار پشیمانی کن. و بکوش برای رسیدن به کاملان مادامی که وقت کوشش برای رسیدن به کاملان وجود دارد. و شاخه‌ات را آبیاری کن، مادامی که خشک نشده و در آن رطوبتی باقی است. و به یاد بیاورد ساعتی از وقتت که ضایع شد. و همین کافی است که اندرزی باشد، برای این که لذت سستی در آن از بین رفت و مرتبت فضایل از دست رفت. در حالی که اگر وقت ضایع نشده بود، مرتبه‌ای از فضایل به دست آمده بود. و همت‌ها در بعضی اوقات کوتاه‌کاری می‌نماید و موقعی که تشویق شد به سیر خود ادامه می‌دهد. و هر همتی که ایستاد پستی خود را نشان داد، برای این که همت عالی به پستی خوشنود نخواهد شد.

هر کسی که عالی‌همت باشد در صدد علو و رفعت خود برمی‌آید و آن پست‌همت است که به پستی راضی می‌شود.

بالا رفتن نفس به سوی فضایل نشانه‌ی شرف و بزرگواری آن است:

و از نفس بخواه تا راه فضایل را در پیش گیرد. و این منت‌های مقصود مجتهدان است. فضایل هم تفاوت دارد، شخصی آن را در زهد و بی‌میلی در دنیا می‌داند و شخصی آن را در مشغول‌شدن به عبادت می‌داند و در حقیقت فضایی که کاملند از جمع بین علم و عمل به دست می‌آیند. و وقتی که علم و عمل هر دو حاصل شدند، صاحب علم و عمل را به بالاترین مقام می‌رسانند. و غایت مقصود همین است که علم و عمل باهم به دست آیند. و به اندازه‌ی عزم و تصمیم منزلت‌های بزرگ فراهم می‌شود. بنابراین، شایسته است که همت به سوی کمال بالا رود. مردمی در زهد ایستادند که زهد خودش مقصود است. و مردمی مشغول علم شدند و ندانستند که علم برای عمل است. و نادر هستند مردمی که میان علم کامل و عمل کامل جمع نمایند. و نه هرچه قصد آن می‌شود مراد مقصود است، و نه هر طالبی یابنده‌ی مطلوب خود است. و نه هرکسی که کاری را آغاز نمود به آخر می‌رساند. و نه هرچه دل خواه انسان است به دست می‌آید. و چنانکه ابوالطیب متنبی گفت:

وما کل هاو للجمیل بفاعل ولا کل فعال له بمتمم

نه هرکسی که هوا خواه خوبی است برای حصول آن دست به کار می‌شود، و نه هرکسی که کاری را آغاز می‌کند آن را به اتمام می‌رساند. و لکن وظیفه‌ی بنده کوشش کردن است. و هرکس در کاری که برای آن آفریده شده است موفق می‌شود. پایان سخن ابن الجوزی با اندک تصرف.

بیان مهم‌ترین کاری که بر غنیمت شمردن وقت کمک می‌کند:

در واقع چیزی که مساعدت می‌نماید بر اغتنام وقت، منظم‌نمودن اعمال است و دوری از مجلس‌هایی که از خیر خالی است و ترک کردن از هرچیز که بیهوده است و همنشینی با مردمی که اهل کوشش و تیزهوش و بیدار هستند و نمی‌گذارند دقیقه‌ای از وقت‌شان بی‌فایده بگذرد و نیز خواندن سیرت دانشمندانی که یگانه‌ی روزگار خود بودند و شرح حالشان تکان‌دهنده است، مانند دانشمندانی که در این کتاب شرح حالشان گذشت. و لذت‌بردن از شیرینی قدر وقت‌شناسی برای نتیجه‌گرفتن از وقت در

خدمات ارزنده‌ی علمی. و غرق شدن در خوشی مطالعه‌ی کتاب و افزودن معلومات و پاکسازی و تحقیق در معلومات، برای این که این گونه مسایل هستند که تو را آشنا به ارزش وقت می‌سازند، قدر وقت‌شناسی را در وجودت برمی‌انگیزانند تا همیشه در صدد حفظ وقت و نگهداری آن و به کار گرفتن وقت در اعمال صالح برآیی.

وقت یعنی حیات، وقت یعنی عمر و زندگی

استاد ناصح درستکار، حسن البنا رحمته فرمود: کسی که حق وقت را شناخت زندگی را یافته است، برای این که وقت حیات است. عماره رحمته شاعر، فقیه و ادیب یمنی متوفی سال ۵۶۹ قصیده‌ای دارد که قاضی ابن خلیکان در «وفیات الأعیان» آن را آورده و معنای ابیاتی از آن چنین است:

هرگاه سرمایه‌ات عمر تو باشد، بپرهیز از مصرف کردن عمر در غیر واجب.
و میان رفتن شب و آمدن صبح معرکه‌ای است که لشکر آن شگفتی‌ها را به سوی ما می‌آورد.

و شاعر ادیب احمد شوقی رحمته فرمود:

قلب در حرکاتش به شخص می‌گوید: زندگی عبارت است از دقیقه‌ها و ثانیه‌ها، کاری کن که بعد از وفات اسم و آوازه‌ات بالا گیرد، برای این که ماندن نام نیک آدمی، عمر دوم اوست.

حفصه دختر سیرین خواهر محمد بن سیرین فرمود: وقت کار، ایام جوانی است:

عمر حقیقی انسان که در آن فعالیت دارد در سن جوانی است، برای این که جوانی زمان کار و تحصیل علم است، همان گونه که جوانی ایام بخشش و تولید است. در جوانی نیروی فکر و بدن هردو فراهم است. و همت در جوانی عالی است و بیماری و موانع زندگی به سبب اندکی متعلقات به دور از آدمی است. تابعی جلیل، حفصه بنت سیرین می‌فرمود: ای گروه جوانان، از وجودتان بهره‌برداری کنید تا وقتی که جوان هستید، برای این که عمل و کار را ندیدم، مگر در ایام جوانی.

حفصه دختر سیرین، خواهر گرامی امام محمد بن سیرین یکی از زنان بلندنامی است که تابعی بود و از فقه و حدیث بهره‌ای وافر داشت؛ در صلاح و تقوی معروف است و گفته‌ی او از لحاظ اعتبار سَنَد است، به سال ۱۱ هجری به دنیا آمد و به سال ۱۰۱ در عمر نود سالگی وفات یافت. رحمه الله تعالی. شرح حال او در [صفة الصفوة/

ابن الجوزی ۴: ۲۴ و تهذیب التهذیب: ابن حجر ۱۳: ۴۰۹] آمده است.

امام نووی در مقدمه‌ی کتاب عظیم خود «المجموع: ۱: ۶۹ فرموده است: «سزاوار است برای دانشجو که تحصیل علم را در وقت فراغت غنیمت بشمارد، و در وقت نشاط و جوانی و نیرومندی بدن و آسودگی خاطر منتهای کوشش خود را در فراگیری علم به کار گیرد، پیش از این که عوارض سستی پدید آید و انسان نتواند کاری کند». چه بسیار هستند کسانی که جوانی و فراغت را از دست می‌دهند و در پیری زانوی غم به بغل می‌گیرند و بر گذشته که به نادانی گذشته است اشک می‌ریزند. اما چه سود که گذشته بر نمی‌گردد.

امام احمد فرمود: شباب و جوانی را به چیزی شباهت می‌دهم که در آستینم بود و افتاد:

عمر طولانی روز به روز می‌گذرد. و چه بسیار که فراموش می‌کنی که عمر به شتاب می‌گذرد و آنچه گذشت بر نمی‌گردد، و گمان می‌کنی که زمان دراز می‌ماند. و واقعیت غیر از این است.

امام احمد فرمود: جوانی را شباهت به چیزی ندادم، مگر به چیزی که در آستینم بود و افتاد. این در حالی بود که ۷۷ سال عمر کرد.

بنابراین، جوانی اگر بماند بازهم مدت ماندنش اندک است. و عمر اگرچه طولانی باشد کوتاه است، خدا پیامرزد شاعری که این ابیات را گفت:

أذان المرء حين الطفل يأتي وتأخير الصلاة إلى السمات

دلیل آن محیة یسیر کما بین الأذان إلى الصلاة

اذان گفتن شخص در گوش شیرخوار وقتی که به دنیا می‌آید و به تأخیر انداختن نماز جنازه بر او این که بمیرد، دلیل بر این است که عمر و زندگی‌اش اندک است. مثل فاصله‌ی میان اذان و نماز.

شاعر دیگری گفت:

وما بین میلاد الفتی و وفاته إذا نصح الأقسام أنفسهم عُمر

آن الذي يأتي شبيه الذي مضي وما هو إلا وقتك الضيق النزر

و میان تولد شخص و وفات او، اگر مردمان نصیحت خود بنمایند عمری نیست، زیرا کسی که می‌آید شبیه کسی است که رفته است، و عمر نیست، مگر همان وقت تنگ اندک تو.

امروزه میان دانش‌آموزان کسالت عقلی شیوع دارد:

باعث افسوس و تأسف این است که امروز میان دانش‌آموزان کسالت عقلی شیوع دارد، بدین صورت که همه طالب راحتی و خوشی هستند و جدیت و مداومت بر درس نمی‌خواهند. روی این اصل، خوشی و انواع کارهای بیهوده نزد آنان یکی از خواسته‌های زندگی محسوب می‌شود. خوشی گردش و انواع لباس و خوشی خوراک و خواب طولانی خواسته‌ی اساسی آنان شده است. و وقتی برای درس و تحصیل ندارند. و حالشان شباهت حال کسی است که احمد بن فارس لغوی در این دو بیت حال او را گفته است:

إذا كان يُوذك حرّ المصيف ويبس الخريف وبرد الشتاء
ويلهيك حسن زمان الربيع فأخذك للعلم قل لي متى؟!

اگر گرمای تابستان و خشکی پائیز و سرمای زمستان تو را می‌آزارد و خوبی هوای بهار تو را به خود مشغول می‌دارد، پس بگو چه وقت علم را فرا می‌گیری؟
یعنی آن کسی که طالب علم است و شوق فراگرفتن علم او را از همه چیز جدا ساخته است، نه از گرمای تابستان می‌ترسد و نه از خشکی پاییز می‌ترسد و نه از سرمای زمستان می‌لرزد و نه خوبی هوای بهار او را به خود مشغول می‌سازد، او طالب علم است و همیشه در راه علم گام برمی‌دارد تا به خواسته‌ی خود که نابغه‌شدن در علم است برسد.

آلوسی پسرزاده‌ی آلوسی مفسر، و حرص شدید او بر درس و علم:

علامه ابوالمعالی محمود شکری آلوسی پسرزاده‌ی محمود آلوسی مفسر، او مردی ادیب بود و در سال ۱۳۴۲ در بغداد وفات یافت. امتیاز او این بود که بر وقت خود خیلی حریص بود و هیچ چیز او را از درسش باز نمی‌داشت، نه چله‌ی گرمای تابستان و نه چله‌ی سرمای زمستان. و چه بسیار اتفاق می‌افتاد که اگر یکی از شاگردانش از درس غایب می‌شد، در معرض انتقاد و درشتی سخن او واقع می‌شد.

دانش‌آموز او شیخ بهجت اثری می‌گوید: روزی که بسیار ناراحت‌کننده بود و باد سخت و باران شدید و گل بسیار کوجه‌ها باعث شد که آن روز غایب شوم و فکر نمی‌کردم در چنان روزی شیخ برای درس به مدرسه آمده باشد، فردای آن روز که به مدرسه رفتم، دیدم که با لحن خشناک می‌فرماید: «ولا خیر فیمن عاقه الحرُّ والبرد» خیری نیست در کسی که گرما و سرما باعث غیبت او شود.

انسان در بزرگسالی از سن جوانی و کودکی مشغول‌تر و ناتوان‌تر می‌شود:

گاه است که این خیال برای بعضی پیش می‌آید که روزهای آینده، فراغت بیشتری برایش پیش می‌آید و زمانه در آینده وقتی بهتر و به دور از مشاغل و گرفتاری‌ها فراهم می‌سازد، اما من به شما می‌گویم:

هر چقدر سن و سالت بیشتر می‌شود، مسؤولیت و تعلقات بیشتر و اوقات تنگ‌تر و توانایی‌ات کمتر می‌شود، برای این که وقت در پیری تنگ‌تر و جسم در پیری ناتوان‌تر و تندرستی و نشاط در آن کمتر است. و واجبات و مشاغل بیشتر و سخت‌تر می‌شود. بنابراین، ساعت‌های عمر را گرامی بدار و کار امروز را به فردا میفکن که فردا را کاری دیگر است. هیچ ظرفی نمی‌تواند خالی باشد، اگر چیزی در آن نباشد هوا آن را پر می‌کند و هر زمانی پر از مشاغل و کارها و اتفاقات ناگهانی است.

شریف محدث عباسی وصیت کرد که روی قبر او بنویسد: «حاجت‌هایی است که انجام نگرفت و آرزوهایی است که حاصل نشده است و جان‌هایی است که مُرد و هزار و یک حسرت با خود برد».

عالمی می‌فرماید: روزهای شادمانی اندک است و روزهای نابسامانی بسیار است.

ابوالفتح بستنی می‌فرماید: «إِنَّ سَرَّكَ زَمَنُ سَاءَتِكَ أَزْمَانٌ» اگر روزی تو را خوشوقت کرد روزها تو را بدحال نماید.

و دیگری گفت:

عروس بی‌عزا را امام گیتی نیست اندر یاد زحق مگذر که آن شادی به این شیون نمی‌ارزد
یکی از علماء در ابیات زیر چنین می‌گوید:

يقولون إن الدهر يومان كَلَّه فيوم مسرّات ويوم مكاره

وما صدقوا والدهر يوم مسرة وأيام مكاره كثير البدائة

می‌گویند: زمانه دو روز است: روزی شادمانی‌هاست و روزی نابسامانی‌ها. راست نگفته‌اند، زمانه یک روز خوشی است و روزهای ناخوشی و پیش‌آمدهای ناگوار بسیار است.

از این نوع گفتار زیاد است و هیچ کدام واقعی نیست. برای این که هرکس خوش و ناخوش او در وجود خود اوست. ملاحظه بفرمایید: کسی که عینک سیاه بر چشم نهاده همه چیز را سیاه می‌بیند. کسی که صفراء بر او غالب شده مزه‌ی همه‌ی چیز را تلخ می‌بیند، در صورتی که نه همه چیز سیاه است و نه همه چیز تلخ است. اشخاص بدبین همه چیز را بد می‌بینند. و اشخاص خوشبین همه چیز را خوب می‌بینند. یقیناً شما می‌دانید که اگر ده شخص به خانه‌ای بروند، یکی مهندس، یکی نجار، یکی آهنگر، یکی شیشه‌ساز، یکی پارچه‌فروش، یکی مبلساز، یکی رنگ زن، یکی خانه‌ساز، یکی دانشمند، یکی حقه‌باز، وقتی که به آن خانه داخل می‌شوند، هرکدام نظر به کار مربوط به خود می‌کند. مهندس از نقشه‌ی خانه سخن می‌گوید. نجار از درهای تخته‌ای صحبت می‌کند. آهنگر از قفل و کلید آهنی تمجید می‌کند، شیشه‌ساز از درهای شیشه‌ای تعریف یا انتقاد می‌نماید، پارچه‌فروش از پارچه‌ی پرده‌ها تعریف یا عیب‌جویی دارد، مبلساز از میز و صندلی و گل‌میز صحبت دارد. رنگ زن به رنگ خانه چشم دوخته است، خانه‌ساز از طول و عرض اتاق و تناسب آن‌ها سخن دارد، دانشمند از کتاب‌هایی که در قفسه است بررسی می‌نماید. حقه‌باز می‌خواهد نیرنگی به کار ببرد و هنر خود را نشان دهد. الحاصل:

این جهان کوه است و فعل ما ندا باز می‌گردد به سوی ما صدی
ما همه کشته‌ی خود را درو می‌کنیم، ما همه جزای کار خود را می‌یابیم، ما همه
نقش خود را در آب می‌بینیم.

جهانی که خدای بسیار مهربان ساخته و پرداخته است، همه‌اش خوبی، همه‌اش زیبایی، همه‌اش قدرت‌نمایی، همه‌اش کشتزار آخرت است تا چه کسی چه بکارد. ما عادت کرده‌ایم که خطای خود را نادیده می‌گیریم و هنر دیگران را عیب می‌دانیم، اگر ده چیز مورد دلخواه داریم، شکر آن را نمی‌گزاریم؛ اگر یک دلخواهی که داریم، ناله‌ی خود را به آسمان می‌رسانیم، خدای متعال جهانی آراسته و گسترده و شایسته‌ی زندگی پر سعادت را به بندگان واگذار فرموده است تا آنچه را بخواهیم در آن بیابیم، اما ما می‌خواهیم رنجی نبریم و گنجی بیابیم. نمی‌دانیم که:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جهان برادر که کار کرد در دنیا محال وجود ندارد، ایمان صحیح و راستی دل و زبان می‌خواهد، تصمیمی قاطع می‌خواهد و پشت کاری خستگی ناپذیر تا مراد و مطلب به دست آید. و تا کنون دیده نشده که کسی نظام این جهان را بداند و اسباب حصول مراد به کار ببرد و از خدا مدد بخواهد و موفق نشود. ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنکبوت: ۶۹]. «وکسانی که در راه ما (کوشش و) جهاد کنند، بطعا به راه‌های خویش هدایت شان می‌کنیم، و یقیناً الله با نیکو کاران است.» جوانی است که جدیت و حصول لذت‌ها در آن است. و پیری است که ناتوانی و ناملايمات در آن است.

بنابراین، کار و جدیت و نیرو و بزرگی و رسیدن به آرزو و شیرینی لذت‌ها منوط به سنّ جوانی است، اما پیری مجمع امراض و اعراض و ناملايمات و مکدرات است. و راست گفت شاعر که:

إن الشباب الذي مجدّ عواقبه فيه نلذ ولا لذات للشيب
حقا که جوانی که فرجام آن بزرگواری است، لذت‌های ما همه در آن است و پیری لذتی ندارد.

و موقعی که پیری و بیماری‌های آن به دانشمند مشهور، ابوعثمان جاحظ، رسید این دو بیت را در غایت تحسّر و تألم می‌خواند و از ناتوانی و پیری و بیماری می‌نالید:

أترجو أن تكون وأنت شيخ كما قد كنت أيام الشباب
لقد كذبتك نفسك لیس ثوب دریس كالجدید من الثياب

آیا امید داری در حالی که پیر هستی آن گونه باشی که در روزهای جوانی بودی. دروغ به خودت گفته‌ای، جامه‌ی پوسیده مانند جامه‌ی تو نیست.

از جایی که شیخ عبدالفتاح فرمود: بعضی می‌گویند: یک روز خوشی و چندین روز ناخوشی تا اینجا، همه فرموده‌ی اوست؛ اما این داعی سخن ایشان را قبول ندارم و خدای متعال پیری را به بشر ارزانی نداشت تا آن را باعث هم و غم و بیماری و نابسامانی بداند؛ هیچ‌گاه چنین نیست، بلکه این جهان محل اخذ و عطا و داد و ستد است. نظام در همه‌ی امور یکسان است. آیا ممکن است چیزی بخرید و بهای آن را

نپردازید؟ جوانی باشد، کودکی باشد، پیری باشد، فقیری باشد، توانگری باشد، فرق نمی‌کند.

برای هر چیز در این جهان قواعدی مقرر شده است: و نگهداری تندرستی یا خلاف آن و بر باد دادن تندرستی. اقتصاد و میانه‌روی و حفظ آبرو و یا خلاف اقتصاد و به کاربردن اسراف و بریز و پاش و رسیدن به فقر و تنگدستی. و راستی در گفتار و کردار و امانتداری و یافتن اعتبار و محبوبیت و یا خلاف آن و دروغ‌گویی و بدکرداری و خیانت و افتادن به سیاه چال زندان و رسوایی. انسان می‌تواند همه‌ی این‌ها را به چشم خود ببیند. آن کسی که راستگو، پاکدامن و امانتدار است و اقتصاد را رعایت می‌نماید و به حفظ تندرستی مقید است و به خود و بستگانش می‌رسد و صدقه برحسب توانایی می‌پردازد و از سعادت زندگی به نحو احسن برخوردار است. او محسن و نکوکار است. و ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ «الله نیکو کاران را دوست دارد».

تو لا ابالی مباش که نه به کار دنیا بیایی و نه به کار آخرت:

خردمند کامیاب کسی است که هر لحظه و هر ثانیه از عمرش را به کاری سودمند و عملی صالح و می‌دارد. عمر ﷺ بیگاری و ولگردی و اتلاف وقت را دوست نمی‌داشت و فرمود: من دوست نمی‌دارم که یکی از شما را بیکار ببینم که نه به کار دنیا مشغول و نه به کار آخرت پرداخته باشد.

به عربی گفته می‌شود: سَبَهْلٌ: ناکاره. و فرق است بین بیکار و ناکار. بیکار کسی است که کار می‌خواهد اما نمی‌یابد. ناکار: کسی است که طالب کار نیست و از عهده‌ی هیچ کار بر نمی‌آید، چون که نمی‌خواهد کار کند.

شیخ مصلح الدین سعدی از نوادر روزگار است و دو کتاب او «گلستان» و «بوستان» از افتخارات ادبی فارسی است. اما تاکنون معنی این فرموده‌ی او را ندانسته‌ام که فرمود:

جز به خردمندی مفرما عمل. این سخنی است کاملاً صحیح، اما: گرچه عمل کار خردمند نیست، نمی‌دانم به چه معنی است. آیا عمل کار خردمند نیست و عمل کار بی‌خرد و دیوانه است؟ و کجا می‌توان خردمندی را یافت که دوش از زیر بار عمل خالی کند، در حقیقت عمل کار خردمند است و خردمند است که از عهده‌ی عمل برمی‌آید و عمل را به درستی به انجام می‌رساند.

کسی که قدر وقت می‌داند وقت نزد او گرامی‌ترین دارایی است و کسی که قدر وقت نمی‌داند وقت نزد او ارزان‌ترین چیزی است که از دست می‌رود.

خدا بیامرزد وزیر شایسته کار و دانشمند پرهیزکار، یحیی بن هُبَیْرَه بغدادی حنبلی، متولد سال ۴۴۹، متوفای سال ۵۶۰ هـ. ق و شیخ امام ابن الجوزی که فرمود:

والوقت أنفوس ما عنیت بحفظه وأراه أسهل ما علیک یضیع

وقت گرامی‌ترین چیزی است که نگهداریش از تو خواسته شده است. و گمان می‌کنم که نزد تو آسان‌ترین چیزی است که ضایع می‌شود.

مقاله‌ی احمد امین در حفظ وقت و اثرهای ضایع کردن وقت:

واقف شدم بر مقاله‌ای که از استاد احمد مصری است که در سال ۱۳۷۳ درگذشته است. او در کتابش «فیض الخاطر» تحت عنوان «اوقات الفراغ» مقاله‌ای دارد که نظرم بر این شد تا در خاتمه‌ی این کتاب با تصرف در آن و زیادکردن کلماتی اندک بیآورم. بدین علت که با خاتمه‌ی کتاب مناسبت دارد و به امید آن که مورد استفاده قرار گیرد. فرموده است: در خانه‌ها هزاران هزار از طلاب مدارس هستند که چهار ماه یا پنج ماه تعطیلات تابستانه را می‌گذرانند. آیا پدران از آنان سؤال کرده‌اند که چگونه باید این مدت طولانی را بگذرانند که نفع آن عاید جسم، عقل، اخلاق و وطن‌شان گردد؟ و در خانه‌ها به قدر همین یا بیشتر از آن زنان هستند، آن‌ها چگونه اوقات فراغتشان را می‌گذرانند؟

اگر زمان، ماده‌ی خام به دست‌آوردن مال و تحصیل علم و یافتن تندرستی است، پس چه بسیار از همه‌ی این‌ها که از دست دادیم، و چه بسیار عمرهای گران‌بها که به عَبَث و بازی از دست می‌رود و نه در کار دنیاست و نه در عمل آخرت. از نتایج ضایع‌شدن زمان، ضایع‌شدن منابع ثروت است که ممکن بود از آن‌ها بهره گرفت، اگر بی‌اعتنایی به زمان و نادانی به استعمال آن نبود، چقدر زمین‌های بایر است که ممکن بود اصلاح شود. و چقدر شرکت‌ها بود که ممکن بود تأسیس شود. و چه تأسیسات و بُنگاه‌های گوناگون که ممکن بود سازمان‌دهی شود و با استفاده قسمتی از آن وقت‌هایی که بیهوده گذشت اداره شود.

و از نتایج ضایع‌کردن وقت در دنیای ما، کساد و بازار نداشتن کتاب و نخواندن آن‌ها و راضی‌بودن به جهل و نادانی است، کم هستند افرادی که از نادانی رنج ببرند و

به فکر دانایی باشند. و لیکن بسیاری کسانی که به سوی راحتی و تن آسایی و تن پروری روی آورده‌اند. اضافه بر این‌ها عقب‌افتادگی فکری اجازه می‌دهد تا راه برای بیگانه‌ی فعال باز شود، آن که می‌داند چگونه از وقتش فایده ببرد، و قصدم از حفظ وقت این نیست که زمان همه‌اش در کار بگذرد. و زندگی همه‌اش جدیت در کار باشد و استراحت و آرامشی در آن نباشد. و قصدم این نیست که همه ترشویی باشد، نه خنده‌ای باشد و نه اظهار شادمانی، بلکه قصد من این است که اوقات فراغت بر اوقات کار چیره نگردد. و این که تصور نشود که اصل زندگانی در بیکاری و فراغت است و وقت کار در حاشیه‌ی وقت فراغت است؛ فراغت اصل باشد و کار فرع آن، بلکه کار اصل باشد و فراغت برای تقویت خود برای ادامه‌ی کار. علاوه بر این قصدم این است که ما کار می‌کنیم و در کارمان هدف و مقصودی داریم، پس باید در فراغت هم هدف و مقصودی داشته باشیم. بنابراین، اوقات فراغت یا باید مفید برای صحت و تندرستی باشد، مثل راه رفتن و ورزش کردن و امثال این‌ها از هر چیزی که برای تندرستی مفید باشد و یا این که وقت فراغت برای لذت معنوی باشد، مثل مطالعه‌ی کتب علمی و سودمند. و یا این که اوقات فراغت برای غذای روحی باشد، مثل تلاوت قرآن، خواندن حدیث، صله‌ی ارحام، رسیدن به مستمندان، نوازش و مدد به یتیمان، مساعدت بیماران یا امثال این‌ها از طاعات و عبادات مستحب.

اما این که هدف صرف وقت بدون نتیجه باشد، این هدفی نیست که شرع آن را پسندد و یا عقل آن را بپذیرد. بنابراین، مردمی که وقت‌شان صرف لهو و لعب غیر مشروع می‌شود، یا مشغول چشم‌چرانی و وقت‌گذرانی در قهوه‌خانه یا در کوچه و امثال این‌ها می‌گردد، این نوع وقت‌گذرانی مشروع نیست، نه شرع آن را می‌پسندد و نه عقل آن را می‌پذیرد. و باید دانست که وقت نه دشمن است که قصد از بین بردنش بکنی، بلکه وقت حیات و عمر آدمی است و علاج مشکل اتلاف وقت بدون هدف صحیح این است که انسان معتقد شود که می‌تواند حبّ و بغض خود را تعدیل کند و آنچه زیانمند است به آنچه سودمند است تبدیل نماید. بیشتر مردم وقتی که اراده کنند می‌توانند وقت فراغت خود را تقسیم نمایند به آنچه برای تندرستی، عقل و دین‌شان مفید است. چقدر اشتباه می‌کنند کسانی که شب را در خارج از خانه با این و آن می‌گذرانند و اهل خانه از زن و بچه تنها هستند. می‌توانند به جای آن فرزندان را تربیت و نوازش کنند، برایشان حکایت‌های سودمند بگویند، با اهل خانه صحبت کنند، ببینند چه کمبودی

دارند تا رفع کنند. گوش به درس خواندن بچه‌ها بکنند، و از خانواده در برابر زحماتشان تشکر کنند، وقتی که به خانه می‌آیند، هر وقتی که مناسب می‌دانند هدیه‌ای برای بچه‌ها، دسته‌گلی برای مادر بچه‌ها بیاورند.

متأسفانه عوام الناس عقیده دارند که خواندن قصه‌های سبک و مطالعه‌ی مجلات نامطلوب برای غذای روحی‌شان کافی است، در حالی که اینگونه حکایات و مجلات روح را معذب می‌سازد، و حکم مخدرات عقل و محرک غرایز جنسی دارد که ضررش خیلی بیش از نفعش می‌باشد، و با اندکی صبر و اراده می‌توان نوآموز را برای جدیت در درس و مطالعه‌ی سودمند آماده و تربیت نمود.

هر باسوادی می‌تواند در فراگیری انواع علوم و معارف همت خود را به حرکت درآورد، به طوری که آن‌ها را بررسی نماید و بخواند و اطلاع خود را در آن توسعه دهد و اطلاع عمیقی را در آن به دست آورد. خواه این فراگیری در باره‌ی ادبیات، حیوانات، گیاهان و گل‌ها، میکانیک، تاریخ یکی از عصرهای گذشته و یا در باره‌ی هر نوعی از معارف انسانی باشد، آنگاه رغبت و شوق خود را در آن تقویت بخشد، پس از آن بخشی از روز و شب خود را برای خواندن و اهمیت‌دادن به آن قرار دهد.

با این روش می‌بینید که او دگرگون شده و بعد از بی‌دانشی اکنون در علمی تخصص یافته و می‌تواند به اُمت خود، به میهن خود و به جامعه‌ی خود نفعی برساند. و بدین شکل امت به فرزندان خود از دیگران بی‌نیاز می‌شود و در انواع علوم و معارف افرادی آگاه و مطلع خواهد داشت و بر هرکدام در همان رشته‌ای که در آن تخصص دارد اعتماد می‌نماید.

و بدین ترتیب صحبت مردم در مجالس‌شان عوض می‌شود؛ فکرشان ترقی می‌یابد؛ زندگی‌شان تازه می‌شود و از یکدیگر علم، ادب، اخلاق، رفتار و کردار نیک می‌آموزند و وقت خود را پاس می‌دارند. و چیزی نگذرد که می‌بینیم دانش بالا رفته و عقل‌ها وسعت یافته و زندگی روشن گردیده و قوت و نیرو افزایش یافته و راه‌های معیشت آسان و بهتر گردیده است.

در این موقع است که مردم احساس می‌کنند که بر آنان واجب است که عقل و فهم خود را تغذیه کنند، همان‌گونه که جسم خود را تغذیه می‌کنند. و بدانند که زندگی بدون غذا ممکن نیست و غذا هم میسر نمی‌شود، مگر بر نگهداری وقت و به دست‌آوردن وقت و بهترین استفاده از آن نمودن.

آن وقت است که جامعه ترقی می‌کند و در پی آن مردم جامعه نیز در فکر و صنعت و نفع رسانی و تولید آنچه به آن نیاز دارند و داد و ستد سالم و پیشرفته و خودکفایی و بی‌نیازی از دیگران ترقی می‌کنند. آن وقت است که می‌توانی از خود بی‌پرسی و بگویی: من در وقتی که دارم چه کاری انجام می‌دهم؟ تندرستی به دست می‌آورم، صحتم را نگه می‌دارم، بر علم خود می‌افزایم، فایده می‌برم، خیری به خود و یا به دیگری می‌رسانم؟

و بنگر آیا وقت فراغتت تابع حکم عقلت شده است که هدف پسندیده‌ای داشته باشی و وقت خود را در راه آن صرف نمایی. اگر پاسخ مثبت بود، کامیاب شده‌ای. و اگر پاسخ مثبت نبود، بکوش تا پاسخ مثبت شود و کامیاب گردی. قلم به دست گرفتن و خوب و بد زندگی را نوشتن و نفع و ضرر خود را سنجیدن و در صدد بهتر کردن وضع خود برآمدن از موفقیت در زندگی است. و صبر و شکیبایی با سعی و کوشش، لازمه‌ی هر موفقیتی است.

امت ما زندگی می‌کند در یک دهم آنچه می‌بایست در آن زندگی کند یا در کم‌تر از آن. هم در بازدهی و تولید و هم در توانایی عقلی خود و هم در حالت تندرستی خود. همه در یک دهم متوقف می‌شود و باقی امور زندگی به هدر می‌رود، یا در سستی و گمنامی می‌گذرانند یا در لهو و لغو به سر می‌برد و یا در هیچ می‌گذرانند. در حالی که برای زیستنی که سزاوار اوست کمبودی ندارد، مگر دانستن راهی که بتواند وقت خود را از کار خیر پُر نماید و از حکم شرع و عقل اطاعت نماید. انتهی: گفتار احمد امین به آخر رسید.

وقت حیات است و زندگی و وقت گرانبهاتر از طلاست:

استاد حسن البنا در کتاب «منبر الجمعة للامام الشهيد حسن البنا» در مقاله‌ای تحت عنوان: «الوقت هو الحیاة» فرمود:

گفته می‌شود که وقت طلاست و این صحیح است هر وقت قیمت مادی آن را در نظر بگیریم، آن هم برای کسانی که اندازه و ارزش هر چیز را به طلا تعیین می‌کنند. ولیکن وقت، برای مدمی که نظری فراتر از آن دارند، زندگی است. ای آدمی، آیا زندگی تو در این جهان چیزی است جز مقدار وقتی که بین تولد و وفات توست. ممکن است طلا تمام شود و از بین برود و تو بتوانی چند برابر آن را به

دست آوری. و لیکن زمانی که گذشت و وقتی که از دست رفت به هیچ قیمتی نمی‌توانی آن را برگردانی. بنابراین، وقت گران‌تر از طلاست و گران‌تر از الماس است. و از هر نگین و گوهری گران‌تر است، برای این که وقت حیات است.

هر نوع پیروزی و کامیابی تنها وابسته به برنامه‌ریزی دقیق و شرایط مناسب نیست، بلکه وابسته به وقت مناسب نیز هست. در گذشته از رأی خام که تجاری به همراه نداشته باشد و از رأی متأخر که بعد از فوت وقت باشد پرهیز می‌کردند. توفیق و کامیابی در این است که رأی پخته و رسا و در وقت مناسب آن باشد.

روی این اصل بزرگترین زیان از آن مردمی است که از وقت‌شناسی در غفلتند. خدای متعال فرمود: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿۱۷۹﴾ [الأعراف: ۱۷۹]. «بتحقیق گروه بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم، آن‌ها دل‌های دارند که با آن نمی‌فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنان مانند چهار پایاند بلکه اینان گمراه‌ترند، اینان همان غافلانند».

و زیباترین و بلیغ‌ترین تصویر وقت در بیان خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است که فرمود: «ما من یوم طلعت شمسه إلا یقول: من استطاع أن یفعل فی خیراً فلیعمله فإنی غیر مکرر علیکم أبداً»^(۱).

«هر روزی که آفتاب آن طلوع نمود می‌گوید: کسی که بتواند عمل خیری در من انجام بدهد، آن را انجام بدهد، برای این که وقتی که رفتم بر نمی‌گردم».

بنابراین، در این جهان گران‌بها تر از وقت نیست. و وقت‌ها هم در یمن و برکتشان و در خوبی و سعادت‌شان متفاوتند. ممکن است ساعتی برکتش بیشتر از ساعت دیگر باشد، و روزی ممکن است نزد خدای متعال از روز دیگر بهتر باشد و ممکن است ماهی از ماه دیگر پُر خیرتر باشد.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

۱ - أخرجه الدیلمی عن سعید بن المسیب عن ابن عباس وأخرجه البیهقی فی الشُّعب عن عثمان بن محمد بن

«المؤمن بین مخافتین: بین عاجل قد مضی لا یدری ما الله صانع فیہ. و بین أجل قد بقی لا یدری ما الله قاض فیہ»^(۱).

«مؤمن میان دو ترس می باشد: ترس زمانی که گذشت و نمی داند خدای عزوجل در آن گذشته چگونه با او حساب نموده است، (خطاهایش آمرزیده است یا نیامرزیده و عقوبتش را نوشته است). و ترس آینده و باقی عمر خود است که نمی داند در باقی عمرش با او چگونه رفتار می کند و چه حکمی بر او جاری می سازد» (حکم سعادت او تا عاقبت به خیر باشد و یا حکم شقاوت او تا عاقبت به شر باشد. والعقیاض بالله از دنیا برود). این پنهان بودن حساب و عاقبت آدمی به نفع اوست تا همیشه حساب کار خود را داشته باشد و کاری نکند که خشم خدا را برانگیزد و همه آن کند که رضای پروردگار بسیار مهربان در آن است. بنابراین، ای برادر گرامی! در فکر خود باش و از وجود خود سعادت خود را فراهم ساز. و از دنیای خودت توشه ای برای آخرت فراهم کن. و از جوانی ات برای روزهای پیری ات قبل از این که پیر شوی زندگی خوشی در نظیر گیر. و در حیات خودت برای بعد از وفات روشنایی قبر و عاقبت به خیر و از همه مهمتر رضای خالق متعال را به دست آور. خدای بسیار مهربان به ما و شما ای خواننده ی گرامی توفیق حفظ وقت و صرف وقت در عمل صالح و علم نافع کرامت فرماید و ما و شما را از مردمی قرار دهد که ارزش وقت و زندگی را می دانند. و به راه خدمت و نفع رسانی به خلق و امت و جهانیان هدایت فرماید ﴿أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾ «اینانند که هدایت یافتگانند».

عبدالفتاح ابوغده فرمود: تصحیح چاپ پنجم این کتاب را در ماه ربیع الاول سال ۱۴۰۹ هـ. ق به پایان رساندم. امیدوارم دعای خیر خوانندگان این کتاب را دریابم. والحمد لله رب العالمین.

و محمد علی بن سلطان العلماء مترجم و شارح این کتاب و افزاینده بسیاری از مطالب ارزنده به این کتاب می گوید: فارغ شدم از نوشتن آن در ماه ذیحجه سال ۱۴۲۵.

۱ - قال الحافظ العراقي في تخريج أحاديث الإحياء (۲ / ۲۰۴): أخرجه البيهقي في الشعب عن الحسن البصري عن رجل من أصحاب النبي ﷺ وفيه انقطاع.

وسبحان الله وبحمده وسبحان الله العظيم وأستغفر الله. وآخر دعوانا أن الحمد لله رب
العالمين.

پایان

منابع

- ١- الآداب الشرعية والمنح المرعية، لابن مفلح الحنبلي. مطبعة المنار ١٣٤٨.
- ٢- الآلوسى مفسراً، للدكتور محسن عبدالحميد. مطبعة المعارف فى بغداد ١٣٨٨.
- ٣- إتحاف الأجداد فيما يصح به الاستشهاد، لمحمود شكرى الآلوسى الحفيد. مطبعة الإرشاد فى بغداد ١٤٠٢.
- ٤- أساس البلاغة، للزمخشري. مطبعة أولاد أورفاند ١٣٧٢.
- ٥- أضواء الشريعة: مجلة كلية الشريعة بالرياض، من جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، العدد الخامس لعام ١٣٩٤.
- ٦- الأعلام خير الدين الزركلى، الطبعة الثالثة. بيروت ١٣٨٩.
- ٧- إنباه الرواة على أنباه النحاة، للقفطى. دارالكتب المصرية ١٣٧٤.
- ٨- الأنساب للحافظ السمعاني. حيدر آباد الكن بالهند ١٣٨٢.
- ٩- البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، للشوكانى. السعادة ١٣٤٨.
- ١٠- بستان العارفين، للنووى. مطبعة زيد بن ثابت بدمشق ١٤٠٥.
- ١١- بغية الوعاة فى طبقات اللغويين والنحاة، للسيوطى. السعادة ١٣٢٦.
- ١٢- بهجة النفوس وتحليها، لابن أبى جَمرة الأندلسى. الصدق الخيرية.
- ١٣- تاريخ بغداد، للخطيب البغدادي. السعادة ١٣٤٩.
- ١٤- تبين كذب المفترى، للحافظ ابن عساكر. مطبعة التوفيق بدمشق ١٣٤٧.
- ١٥- تنمة المختصر فى أخبار البشر، لابن الوردى. المطبعة الوهية ١٢٨٥.
- ١٦- تحريج أحاديث الإحياء، للحافظ العراقى. دارالمعرفة ببيروت، دون تاريخ.
- ١٧- تذكرة الحفاظ، للذهبى. الطبعة الثالثة، حيدرآباد الدكن بالهند ١٣٧٥.

- ١٨- ثراث العرب العلمی فی الفلك والریاضیات، لقدری حافظ طوقان. الطبعة الثالثة بدار القلم ١٣٨٢.
- ١٩- ترتیب المدارك، للقاضی عیاض. طبعة الرباط 1384 و بیروت ١٣٨٧.
- ٢٠- تفسیر الحافظ ابن کثیر. دارالأندلس فی بیروت ١٣٨٥.
- ٢١- تقييد العلم، للحافظ الخطيب البغدادي. طبعة المعهد الفرنسي بدمشق ١٩٤٩.
- ٢٢- تهذيب التهذيب للحافظ ابن حجر. حيدرآباد الدکن بالهند ١٣٢٥.
- ٢٣- توالی التانیس بمعالی محمد بن إدريس (الإمام الشافعی) للحافظ ابن حجر العسقلانی.
- ٢٤- جامع الترمذی (سُنَّه). مطبعة مصطفى البابي الحلبي، الطبعة الثانية بتحقيق أحمد شاکر ١٣٩٨.
- ٢٥- الجامع الصغير من حديث البشير النذير، للسيوطی مع فيض القدير للمناوی. مطبعة مصطفى محمد ١٣٥٦.
- ٢٦- الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع، للخطيب البغدادي بتحقيق الدكتور محمد طحان. طبعة مكتبة المعارف بالرياض ١٤٠٣.
- ٢٧- جمع الجوامع، للحافظ السيوطی. النسخة المصورة بمصر عن المخطوطی فی مجلدين.
- ٢٨- جمهرة أنساب العرب، لابن حزم. دارالمعارف ١٣٨٢ = ١٩٦٢.
- ٢٩- الجواب الكافي لمن سأل عن الدواء الشافي لابن القيم، مطبعة أمين عبدالرحمن ١٣٤٦.
- ٣٠- الجواهر المضية في طبقات الحنفية، للحافظ عبدالقادر القرشي، بتحقيق الأستاذ عبدالفتاح الحلو، مطبعة عيسى البابي الحلبي ١٣٩٨.
- ٣١- الحث على طلب العلم والاجتهاد في جمعه، لأبي هلال العسكري. المكتب

- الإسلامى فى بيروت ١٤٠٦.
- ٣٢-الدَّرر الكامنة، للحافظ ابن حجر. الطبعة الثانية بحيدر آباد الدكن ١٣٩٢.
- ٣٣-ذيل تاريخ بغداد، لابن النجار. حيدر آباد الدكن بالهند ١٣٩٨.
- ٣٤-ذيل طبقات الحنابلة، للحافظ ابن رجب الحنبلى. مطبعة السنة المحمدية ١٣٧٢.
- ٣٥-ذيل الموضوعات، للحافظ السيوطى. المطبع العلوى فى لكنو بالهند ١٣٠٣.
- ٣٦-رسالة ابن قيم الجوزيل فى «أسماء مؤلفات ابن تيمية». طبع المجمع العلمى بدمشق ١٣٨٠. ثم طُبعت بعدها طبعتين فى بيروت.
- ٣٧-روضات الجنات، للخوانسارى. المطبعة الحيدرية فى طهران ١٣٩٠.
- ٣٨-روضة المحبين، للإمام ابن القيم. طبعة بيروت ١٣٩٧.
- ٣٩-سنن ابن ماجه. مطبعة عيسى البابى الحلبي ١٣٧٢.
- ٤٠-سير أعلام النبلاء، للذهبي. مؤسسة الرسالة بيروت ١٤٠١.
- ٤١-شرح الإحياء: إتحاف السادة المتقين، للزبيدي. الميمنية ١٣١١.
- ٤٢-الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، للقاضى عياض. دارالكتاب العربى ببيروت ١٤٠٤.
- ٤٣-الشائل المحمدية، للترمذى بشرح الباجورى. مطبعة الاستقامة ١٣٥٣.
- ٤٤-صحيح البخارى بشرح فتح البارى، لابن حجر. المكتبة السلفية ١٣٨٠.
- ٤٥-صيد الخاطر، لابن الجوزى. داركتب الحديثة بمصر دون تاريخ، وطبعة دارالكفر بدمشق ١٣٨٠ فى ثلاثة أجزاء.
- ٤٦-طبقات الشافعية الكبرى، للتاج السبكي. بالواسطة عن تعليقات «الكبرى».
- ٤٧-طبقات الشافعية، لابن قاضى شهبة. حيدر آباد الدكن بالهند ١٣٩٨.
- ٤٨-عقود الجواهر فى تراجم من لهم خمسون تصنيفاً فمئة فأكثر، لجميل العظم الدمشقى. المطبعة الأهلية فى بيروت ١٣٢٦.

- ٤٩- عمدة القارى شرح صحيح البخارى، للبدر العينى. المطبعة المنيرية ١٣٤٨.
- ٥٠- العمدة فى محاسن الشعر وآدابه ونقده، لابن رشيق المغربى. السعادة الطبعة الثانية ١٣٧٤ بتحقيق محمد محى الدين عبد الحميد.
- ٥١- عيون الأنباء فى طبقات الأطباء، لابن أبى أصيبعة. دار الكفر بيروت ١٣٧٦.
- ٥٢- فضائل أبى حنيفة وأصحابه، لأبى العباس بن أبى العوام (مخلوط).
- ٥٣- الفكر السامى فى تاريخ الفقه الإسلامى، لمحمد بن الحسن الحجوى. طبعة الرباط بالمغرب ١٣٤٠، وطبعة النمىكانى بدمشق والقاهرة ١٣٩٦.
- ٥٤- الفنون، لأبى الوفاء بن عقيل الحنبلى. المكتبة الشرقية فى بيروت ١٩٨٦.
- ٥٥- فوات الوفيات، لابن شاکر الكتبى. بولاق ١٢٩٩.
- ٥٦- فىض الخاطر لأحمد أمين. الطبعة الرابعة لمكتبة النهضة المصرية، دون تاريخ.
- ٥٧- فىض التقدير بشرح الجامع الصغير، للمناوى. مطبعة مصطفى محمد ١٣٥٦.
- ٥٨- الكنى والألقاب، لعباس القمى. مطبعة العرفان فى صيدا بلبنان ١٣٥٨.
- ٥٩- الكواكب السائرة بأعيان المئة العاشرة للنجم الغزى. دار الآفاق الجديدة بيروت الطبعة الثانية ١٩٧٩.
- ٦٠- لسان الميزان، للحافظ ابن حجر العسقلانى. حيدرآباد الدكن بالهند ١٣٢٩.
- ٦١- مؤلفات ابن الجوزى، لعبد الحميد العلوچى. طبع وزارة الثقافة العراقية ببغداد ١٣٨٥.
- ٦٢- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، للحافظ الهيثمى. مكتبة القدسى ١٣٥٢.
- ٦٣- مدارج السالكين، لابن القيم. مطبعة السنة المحمدية ١٣٧٥.
- ٦٤- المستدرک على الصحيحين، للحاكم النيسابورى. حيدرآباد الدكن بالهند ١٣٣٤.
- ٦٥- مسند الإمام أحمد بن حنبل. المطبعة الميمنية ١٣١٣.

٦٦-المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، للفيومى . مطبعة مصطفى البابى الحلبي
١٣٤٨.

٦٧-معجم الأدياء، لياقوت الحموى . دارالمأمون ١٣٥٥.

٦٨-مناقب الإمام أبي حنيفة لحافظ الدين الكردرى، مع «المناقب» المكي ١٤٠١.

٦٩-مناقب الإمام أبي حنيفة للموفق المكي . دارالكتاب العربى ١٤٠١.

٧٠-مناقب الإمام أحمد، لابن الجوزى . السعادة 1934 ومكتبة بتحقيق الدكتور عبدالله
التركي ١٣٩٩.

٧١-المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم، لابن الجوزى . حيدرآباد ١٣٥٧.

٧٢-النهاية فى غريب الحديث والأثر لابن الأثير . مطبعة عيسى البابى الحلبي ١٣٨٣، ثم
صُورَتْ عنها فى بيروت دون تاريخ .

٧٣-الوابل الصيب من الكلم الطيب، لابن قيم الجوزية . ١٣٧٥.

٧٤-وَفَيَاتِ الأعيان، للقاضى ابن خَلَّكان . المطبعة الميمنية ١٣١٠.
